

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماه در مُحاق

مروری بر اندیشه‌های سیاسی و اخلاقی امام حسن عسکری (ع)

نوشته

آیت‌الله علامه احمد بهشتی

ویرایش و مقدمه

دکتر سعید بهشتی



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۴۰۱

سرشناسه: بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -
 عنوان و نام پدیدآور: ماه در محاق: مروری بر اندیشه‌های سیاسی و اخلاقی امام حسن عسکری (ع)
 نوشته احمد بهشتی؛ ویرایش و مقدمه سعید بهشتی
 مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۴۰۱
 مشخصات ظاهری: ۲۳۹ ص.:
 شابک: 978-600-435-182-9
 وضعیت فهرست‌نویسی: فایا
 یادداشت: چاپ دوم: ۱۴۰۱ (فیا)
 یادداشت: کتابنامه
 عنوان دیگر: مروری بر اندیشه‌های سیاسی و اخلاقی امام حسن عسکری (ع)
 موضوع: حسن بن علی (ع)، امام یازدهم، ۲۳۲ - ۲۶۰ ق - دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی
 موضوع: حسن بن علی (ع)، امام یازدهم، ۲۳۲ - ۲۶۰ ق - سرگذشتنامه
 موضوع: Hasan ibn Ali, Imam XI, 846-873 - Biography
 شناسه افزوده: بهشتی، سعید، ۱۳۴۲ - ، مقدمه نویسی، ویراستار
 شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
 رده‌بندی کنگره: BP ۵۰/۳۵
 رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۸۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۱۵۷۲۷

دوازدهمین جشنواره کتابخوانی رضوی

www.SAMAKPL.ir



انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان دکتر مصدق، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
 تلفن: ۲۹۹۹۳۴۵۵-۶
 فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن ۲۹۹۹۳۴۸۶
 فروشگاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۲۴

ماه در محاق

نوشته آیت‌الله علامه احمد بهشتی

ویراستار: دکتر سعید بهشتی
 طراحی جلد: رضا گنجی
 حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات
 چاپ اول: خرداد ۱۴۰۱
 چاپ دوم: بهمن ۱۴۰۱
 شمارهگان: ۷۷۰۰ نسخه

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۵-۱۸۲-۹

Printed in Iran همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۹	مقدمه و راستار
۱۳	پیش‌گفتار
۲۱	عسکر کجا و عسکری کیست؟
۲۹	سجاد دوم
۳۷	علمای عوام‌زده و عوام کالأنعام
۳۸	دیدگاه امام عسکری(ع)
۴۵	از خلیفه‌الرسول تا خلیفه‌الله!
۴۵	القاب و عناوینی که سردمداران اموی و عباسی برای خود تراشیدند
۵۱	راه بی‌پایان
۵۳	امامت و مسئولیت
۶۳	مسئولیت‌های سلبی و ایجابی
۷۳	پدیده واقفیه
۷۳	انشعاب مذهبی خطرناک
۸۳	شبهه‌زدایی

۸۴ منشأ شبهه
۸۵ روشهای ائمه(ع) در شبهه‌زدایی
۹۳ حکمت نظری و حکمت عملی در مکتب اهل‌بیت(ع)
۱۰۱ در سنگر دفاع
۱۱۱ در آستان قرآن (۱)
۱۱۹ در آستان قرآن (۲)
۱۱۹ معرفی امام
۱۲۲ حروف مقطعه
۱۲۷ غلو و تفویض و تقصیر
۱۳۵ در آستان فقاقت
۱۴۵ زمینه‌سازی برای امامت و غیبت امام مهدی(عج) (۱)
۱۵۰ داستان ابوالادیان
۱۵۵ زمینه‌سازی برای امامت و غیبت امام مهدی(عج) (۲)
۱۶۵ دیدارکنندگان با حضرت مهدی(عج) در خردسالی
۱۷۳ مروری بر روایت و شخصیت ابو‌خالد کابلی
۱۷۹ نكوهش رفتار عامیانه و دانش دین‌ستیزانه
۱۸۳ یک نمونه
۱۸۵ حدیثی ناب از نبوت عالم‌تاب
۱۸۶ حدیث نابی از امام علی(ع)
۱۸۹ گفتار ماندگار
۱۹۵ عصمت فرشتگان
۱۹۶ داستان هاروت و ماروت
۲۰۰ پاسخ امام به بعثت فرشتگان
۲۰۱ پاسخ سؤالی دیگر

فهرست ۷

۲۰۲	استغفار فرشتگان برای مؤمنان
۲۰۵	در سایه‌سار اخلاق امامت
۲۱۳	سالار قم در پل ذهاب
۲۲۱	در سوگ ماه
۲۲۲	دو نکته مهم
۲۲۹	فاجعه دردناک
۲۳۷	منابع

مقدمه ویراستار

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ، الْبَرِّ النَّقِيِّ، الصَّادِقِ الْوَفِيِّ، النُّورِ الْمُضِيِّ، خَازِنِ عِلْمِكَ، وَ الْمُذَكَّرِ بِتَوْحِيدِكَ، وَ وَلِيِّ أَمْرِكَ، وَ خَلْفِ أُمَّةِ الدِّينِ، الْهُدَاةِ الرَّاشِدِينَ، وَ الْحُجَّةِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا، فَصَلِّ عَلَيْهِ يَا رَبِّ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَاءِكَ وَ حُجَجِكَ وَأَوْلَادِ رُسُلِكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.

در ادامه نگارش و چاپ سه کتاب «مروری بر اندیشه‌های سیاسی و اخلاقی امام صادق(ع)» (انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۹۴)، «مروری بر اندیشه‌های سیاسی و اخلاقی امام کاظم(ع)» (انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۹۴) و «سیری در سیره اخلاقی امام حسین(ع)» (انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۹۷)، خدای بی‌همتا را - که هر نعمتی از جانب اوست - بسی سپاسگزارم که توفیق نگارش و چاپ چهارمین کتاب در باب اندیشه‌های سیاسی و اخلاقی یکی دیگر از ستارگان فروزان و بی‌بدیل آسمان امامت و ولایت و هدایت، حضرت امام حسن عسکری(ع)، را به حضرت علامه آیت‌الله والد عظیم‌الشأن و استاد و الامقام روحی له الفداه عطا فرمود.

پیامبر خاتم و امامان (علیهم افضل صلوات المصلین)، مطابق بیان

نورانی حضرت سجاد(ع) از شش نعمت و هفت فضیلت برخوردارند که عبارتند از: علم و حلم و سماحت و شجاعت و فصاحت و محبت در دل مؤمنان و آن هفت فضیلت چنین‌اند: پیامبر و صدیق و طیار و اسدالله و اسدالرسول و دو سبط این امت.^۱ امام عسکری(ع) نیز در شمار همین سلسله جلیله و مجموعه کریمه قرار دارد و از فیض سراسر نور و سرور آن شش نعمت ذی‌قیمت و این هفت فضیلت بی‌شراکت، مستفیض و بهره‌مند است.

کتاب پیش رو که عهده‌دار تبیین و معرفی اندیشه‌های سیاسی و اخلاقی یازدهمین چراغ پرفروغ سپهر امامت و ولایت است، در عین شیوایی و رسایی بیان و نوشتار، که از مختصات بارز و مشهود مؤلف فرهیخته و نویسنده فرزانه آن است، به گونه‌ای عمیق و دقیق و با نگاهی جامع و رادع، منش و روش همواره زنده و پاینده و کلام و کردار همیشه درس آموز و جهالت‌سوز امام عسکری(ع) را در معرض دید و نظر مخاطب قرار داده، سمند تیزروی فکر و نظر او را در میدانی فراخ و مبسوط به جولان درمی‌آورد و افق‌هایی نو و پر جذبه و دلنشین را فرا رویش می‌نهد، و این پیام خردمندانه را در صقع جانش می‌نشانند که آن منش و روش پایدار و آن کلام و کردار ماندگار در هر عصر و مصری قدرت اثرگذاری و قابلیت تحول‌آفرینی دارد و هرگز کهنه و فرسوده نمی‌شود و غبار پیری و فسردگی بر آن نمی‌نشیند؛ تا جان مخاطب چه اندازه ظرفیت داشته و وعاء روحش چه میزان گنجایش داشته باشد: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا»؛^۲ «انّ هذه القلوب أوعية فخيرها أوعاها».^۳

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۸.

۲. الرعد/۱۷.

۳. محمد دشتی، ترجمه نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ص ۶۵۸.

کتاب حاضر - به جز وجیزه فاتره نگارنده این سطور - از یک پیشگفتار و ۲۵ فصل تشکیل شده است. این کتاب نیز همانند سه کتاب پیشین با هدف آشنایی خوانندگان گرامی با سبک زندگی اسلامی پیامبر(ص) و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام پدید آمده است. حضرت استاد در پیشگفتار کتاب «مروری بر اندیشه‌های سیاسی و اخلاقی امام صادق(ع)» چنین آورده‌اند: «امروز آنچه برای مسلمانان ایران و جهان اهمیت بسیار دارد، تحقق بخشیدن به سبک زندگی اسلامی است. قطعاً مسلمان می‌خواهد به سبک اسلام زندگی کند. سبک زندگی اسلامی را باید از متن کتاب و سنت و از مطالعه سبک زندگی پیامبر(ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به دست آورد.»

در کتاب حاضر نیز بنا بر همین بوده است که خواننده ارجمند با مهمترین خطوط سبک زندگی اسلامی در گفتار و کردار یکی دیگر از امامان معصوم علیهم السلام - که به حق مصداق بارز «هو المسک ما کرّته یتوضع» است - آشنا شود و از این رهگذر، برای دنیا و عقبای خود به قدر وسع و توان ره توشه‌ای ماندگار و سرمایه‌ای نجات‌بخش برگیرد و به سعادت دنیا و آخرت نائل آید.

بی‌شک آگاهی از اندیشه‌های سیاسی و اخلاقی و به‌طور کلی سیره نظری و عملی یازدهمین امام هدایتگر بشریت، حضرت عسکری(ع)، در عصر حاضر نیز می‌تواند برای مرد و زن مسلمان و معتقد به امامت و ولایت و حتی برای هر وجدان خفته بشری، درس آموز و الهام‌بخش باشد، به شرطی که هم مدلل و معقول و هم شیوا و رسایان گردد. به فضل پروردگار متعال، کتاب حاضر - و نیز سه کتاب پیش از آن - بدون اغراق و گزافه از چنین خصایصی برخوردار است و به خواست خداوند سبحان می‌تواند کام جان تشنگان معارف الهی را سیراب نماید.

گفتمنی است که کتاب «مروری بر اندیشه‌های سیاسی و اخلاقی امام جواد(ع)» به قلم مؤلف مکرم کتاب حاضر نیز رو به اتمام است و به یاری خداوند قادر متعال به زودی برای چاپ و نشر تحویل خواهد شد.

اللَّهُمَّ أَحْيِنِي حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَذُرِّيَّتِهِ، وَأَمِتْنِي مِمَّا تَهْتُمُّ، وَتَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِهِمْ، وَ
 أَحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ، وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۱
 وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

تهران - دانشگاه علامه طباطبائی

دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی

گروه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی

شهریور ۱۴۰۰

سعید بهشتی

۱. محدث قمی، کلیات مفاتیح الجنان، دعای بعد از نماز و زیارت عاشورا، ص ۸۴۲.

پیش گفتار

بر هر مسلمانی شناخت امام، واجب است؛ چراکه امام علی (ع) می فرماید:

«إِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قَوَامٌ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ وَعَرَفَائِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ»^۱ امامان از سوی خدا تدبیرکنندگان امور مردم و رئیس و نقیب آگاه بر بندگانند، تنها کسی به بهشت می رود که امام را بشناسد و متقابلاً امام هم او را بشناسد و تنها کسی به جهنم می رود که او امام را، و امام او را انکار کند.

کسی که امام شناس است و مقام امام را به رسمیت می شناسد، طبعاً امام هم او را به عنوان پیرو، و مطیع، و گوش به فرمان، به رسمیت می شناسد و او را هدایت می کند؛ آن هم هدایت به معنای ایصال به مطلوب، نه به معنای ارائه طریق. قرآن کریم، هدایت امامانه را هدایت به امر نامیده و درباره چند تن از پیامبرانی که منصب امامت داشته اند، می فرماید:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲.

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»^۱ آنها را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند و فعل خیرات و اقامه نماز و دادن زکات را به آنها وحی کردیم و آنها پرستندگان ما بودند.

فرق است بین هدایت پیامبرانه و هدایت امامانه. آن یکی فقط ارائه طریق می‌کند و این یکی به مقصد می‌رساند. به همین جهت است که امامت بالاتر از نبوت است. نه هر پیامبری امام است و نه هر امامی پیامبر؛ بنابراین، بدون هدایت امامانه هیچ کس راه به جایی نمی‌برد.

قطع این مرحله بی‌همراهی خضرمکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی ابراهیم خلیل (ع) بعد از مقام نبوت و رسالت، با گذراندن چند آزمون سخت، به امامت رسید. بعد از آن آزمون‌هایی که مربوط به مال و افتادن در آتش نمرود و ذبح فرزند بود، خدای متعال به او فرمود:

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۲ من تو را امام مردم قرار دادم.

او پس از رسیدن به این مقام به پیشگاه خدا عرض کرد: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» به برخی از ذریه‌ام هم این مقام را عطا فرما.

در جواب او فرمود:

«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۳ عهد امامت من به ظالمان نمی‌رسد.

جمله فوق دلیل عصمت امام است. اگر کسی در تمام عمر یک لحظه به شرک - که ظلم عظیم است^۴ - یا گناه دیگری - که ظلم به نفس یا ظلم به مردم است - آلوده شده باشد، شایسته امامت نیست؛ هر چند که ابوذر زمان یا سلمان دوران باشد.

۱. انبیا، آیه ۷۳.

۲ و ۳. بقره، آیه ۱۲۴.

۴. لقمان، آیه ۱۳.

امام علی(ع) ظلم را سه قسم کرده است: ظلمی که نابخشودنی است، - یعنی شرک - و ظلم بخشودنی - یعنی ظلم به خویشتن - و ظلمی که بدون مجازات نیست - یعنی ظلم به مردم - و می‌فرماید:

«الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ»^۱ در عالم دیگر، قصاص آن، سخت است.

انکار امامت نیز همچون اعتراف به امامت طرفینی است. افرادی که امامت را قبول ندارند، امامت هم آنها را قبول ندارد و بنابراین، از هدایت امامانه محروم‌اند؛ هرچند که از هدایت پیامبرانه محروم نبوده‌اند؛ چراکه برای آنها اتمام حجت شده است، و اگر به عللی، اتمام حجت نشده باشد، معذورند؛ مگر اینکه جاهل مقصر باشند.

این مقدمه را از این جهت آوردم که معلوم شود چرا این بنده حقیر به وصف امامی پرداخته‌ام که عمرش کوتاه و دوران امامتش بسی کوتاهتر بوده و در پادگان عباسیان تحت نظارت شدید پلیسی و اطلاعاتی قرار داشته و نگارنده به او عنوان «ماه در محاق» داده و در عین حال با تدبیری بی‌نظیر با شیعیان بلاد، گه‌گاه ارتباط دیداری و به‌طور عمده، ارتباط مکاتبه‌ای برقرار فرموده و نقش امامت خود را با استمداد از عالم غیب، به بهترین وجه ایفا کرده است.

بعد از این امام همام، امامت از دوران حضور، وارد دوران کوتاه غیبت صغری و دوران طولانی غیبت کبری می‌شود. چه کسی می‌تواند شیعیان را برای این تحول عظیم آماده کند؟! امامان پیشین و در رأس آنها، پیامبر خاتم(ص) زمینه‌سازی کرده‌اند. اکنون وقت آن است که این قوه به فعلیت برسد تا شیعیان در دام مهدویت سنیانه - که مهدویت نوعی است - گرفتار نشوند و ترفند واقفیه - که امامت را به حضرت کاظم(ع) ختم می‌کردند - جا نیفتد و زمینه برای فرقه‌های جدید، پدید نیاید و مهدویت،

بازیچه اغراض فرصت طلب‌ها نگردد.

این نقش حساس و سرنوشت‌ساز بر عهده امام عسکری (ع) است. او در آن شرایط تلخ خفقان و در شرایطی که دشمن در کمین است تا بداند حضرت، فرزند و جانشینی دارد یا ندارد، و اگر دارد، او را بکشد یا کاملاً زیر نظر بگیرد و مانع ارتباط وی با شیعیان گردد، باید خواص و نمایندگان خود را از تولد او آگاه کند و حتی به برخی از آنهایی که توانسته‌اند به محضرش بار یابند، او را نشان دهد.

این مرحله، مرحله دشواری است، چگونه می‌توان جان کودکی را که آینده بشریت به او سپرده شده و دستگاه‌های جاسوسی در کمین او هستند، حفظ کرد و به شیعیان اعلام کرد که سلسله امامت منقطع نشده و آن که در انتظارش هستند، متولد شده و زمان گذر از عصر حضور به عصر غیبت فرارسیده و بعد از این باید در انتظار قیام بود؛ آن هم نه انتظار، به معنای فرار از مسئولیت، و رها کردن میدان جهاد و مبارزه با منکرات، و ستیز با ظلم و استبداد و خشونت؛ بلکه به آن معنایی که امام علی (ع) بیان فرموده و امام صادق (ع) به نقل آن پرداخته است.

وی می‌فرماید: امیر المؤمنین (ع) در یک مجلس، چهارصد باب از آنچه برای دین و دنیای مؤمن، شایسته و بایسته است، به اصحاب خود تعلیم داده است.

یکی از آن چهارصد باب چنین است:

«الْمُنْتَظَرُ لِأَمْرِنَا كَالْمَتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱ منتظر امر ما مانند کسی

است که در راه خدا در خون خویش غوطه‌ور است.

۱. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۰۴، ب ۷، ح ۱. مجلسی پس از نقل حدیث اربع‌ماه، می‌گوید: این حدیث در تحف العقول هم آمده، ولی ما آن را از خصال صدوق نقل کرده‌ایم که از حیث سند و متن، صحیح‌تر است (همان، ص ۱۱۷).

مبارزه همیشه هست؛ چه در عصر حضور و چه در عصر غیبت، چه در عصر تقیه و چه در عصر قیام؛ همان راهی که سلیمانی‌ها و المهندس‌ها پیموده و همواره می‌پیمایند. المهندس در نامه‌ای به حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی می‌نویسد:

برای توقف این حمله و حشیانه یزیدی - تکفیری و بعثی و به منظور دفاع از مقدساتمان و حرم امامانمان... و دفاع از آبرویمان، عراقمان و همهٔ مظلومان، با جان و مال و هر آنچه در توان داریم، برای حمل سلاح، جهاد و مشارکت در بسیج مقدس حسینی با شما پیمان می‌بندیم. هزاران مجاهد... به ندای شما لبیک گفته‌اند و امروز به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل پیوسته‌اند... مطمئن باشید سید ما، مطمئن باشید که ما در کمین آنها هستیم و آنها امکان عبور نخواهند داشت، مگر اینکه بخواهند از اجساد ما بگذرند. پیروزی فقط از خداوند عزیز و حکیم است.^۱

محدود بودن و محصور بودن امام هادی و امام عسکری - علیهماالسلام - در عسکر یا پادگان ارتش مزدور خلفای بی‌رمق عباسی که به شب‌نشینی‌ها و باده‌گساری‌ها خو گرفته بودند، برای شیعیان بسیار گران بود؛ ولی سیستم وکالت و نیابت خاصه که از زمان امام کاظم (ع) آغاز شده بود، حلّ مشکل را آسان می‌کرد. وکلا و نواب، پیام‌های کتبی و شفاهی امامان را به شیعیان می‌رسانیدند و متقابلاً سؤالات آنها را منعکس می‌کردند و پاسخ می‌گرفتند و در وجوهات شرعی طبق دستور تصرف می‌کردند. به عنوان نمونه، احمد بن اسحاق مسجد امام حسن عسکری (ع) را در قم به دستور آن حضرت با پول وجوهات بر سر پای آورد؛ مسجدی که قرن‌هاست، مجذوب خاص و عام است.

باز شدن باب وکالت و نیابت خاصه، در حقیقت تمرینی بود برای ورود شیعیان به عصر غیبت کبری و نیابت عامه؛ چراکه در دوران امام هادی و امام عسکری - علیهماالسلام - شیعیان در حال تمرین ورود به عصر غیبت کبری بودند. در دوران غیبت صغری امام دوازدهم (ع) سیستم وکالت و نیابت خاصه بسیار محدود شد و تنها چهار تن به این افتخار نائل شدند؛ آن‌هم در طول یکدیگر که نخستین آنها عثمان بن سعید عمری است که نیابت خاصه او از زمان امام هادی (ع) آغاز شد و در زمان امام عسکری (ع) و در عصر غیبت صغری ادامه یافت و در این عصر منحصر به فرد بود. با ارتحال وی نوبت به فرزندش محمد رسید و به امر حضرت قائم (ع) وکالت و نیابت خاصه را تداوم بخشید. او می‌گوید: حضرت را دیدم که در مستجار به جامه کعبه آویخته و به درگاه خدا عرض می‌کند: خدایا از دشمنانت انتقام بگیر. پس از وی نوبت به حسین بن روح رسید. او میان شیعیان و امامشان واسطه بود و همچون دو سلف خویش، یگانه و منحصر به فرد بود. آخرین شخصیتی که بر مسند نیابت خاصه نشست، علی بن محمد سمري بود.

در مدت نیابت طولی این سفیران، ذهن شیعیان برای ورود به دوران غیبت کبری و انتظار، آمادگی کامل پیدا کرد؛ از این رو حضرت به او نوشت: شش روز دیگر می‌میری و غیبت تامه آغاز خواهد شد. بعد از این، ظهور و حضوری نیست، مگر به اذن خدای متعال.^۱

از آن پس دوران غیبت کبری و نیابت عامه فرارسید؛ چراکه شیعیان مراحل آمادگی را که از زمان امام هفتم (ع) آغاز شده بود، به طور کامل پشت سر گذاشته بودند. زندان‌های چندین ساله امام کاظم (ع) و مسافرت‌هایی

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۶۱، ح ۷.

که او به صورت ناشناخته انجام می‌داد و محصور بودن امام هشتم (ع) در مرو و حبس امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) در عسکر، ورود به دوران غیبت کبری را برای شیعیان و ادامه جهاد و مبارزه را در حال تقیه و غیر حال تقیه آسان کرد.

اکنون کتاب «ماه در محاق» که گامی کوچک در راه معرفی سیره عملی و قولی امام یازدهم (ع) است، تقدیم ارادتمندان آن حضرت می‌شود. مهمترین نقش‌آفرینی حضرت، معرفی امام قائم (ع) به شیعیان و عبور دادن ایشان از عصر حضور به عصر غیبت صغری و غیبت کبری است و الحق، این وظیفه را حضرتش مرحله به مرحله به‌طور دقیق و کامل انجام داده است.

در اینجا از کارکنان مؤسسه قدیمی اطلاعات و گردانندگان آن که همواره مرا سپاسگزار و رهین منت بزرگوارانه خود کرده‌اند، تشکر می‌کنم. توفیقات روزافزون ایشان را در خدمت به انقلاب و نظام مقدس جمهوری اسلامی از خدای متعال خواهانم. همچنین از فرزند گرامی، حجة الاسلام والمسلمین دکتر سعید بهشتی، استاد دانشگاه علامه طباطبائی، که همانند دو کتاب «تأملات کلامی و مسائل روز» و «گوهر و صدف دین»، کتاب حاضر را هم به دقت ویرایش کرده و بر آن مقدمه نگاشته، تشکر و قدردانی و از درگاه معبود یکتا برای ایشان موفقیت و نیکوسرانجامی مسئلت می‌کنم.

حوزه علمیه قم، تیرماه ۱۳۹۸

احمد بهشتی

عسکر کجا و عسکری کیست؟

در سُرَّ مَنْ رَأَى یا همین سامرّای کنونی، محله‌ای بود به نام عسکر. دو امام همام در این محله سکونت اجباری داشتند نه اختیاری. به همین جهت آنها را عسکری می‌نامیدند؛ چنان‌که همانجا هم دفن شدند و امروز زیارتگاه خیل عاشقان و کعبهٔ آمال شیفتگان و پناهگاه بی‌پناهان است. یکی؛ دهمین جانشین راستین پیامبر اعظم (ص) - امام هادی (ع) - و دیگری؛ یازدهمین امام برحق و ولی مطلق - حسن بن علی (ع) - است. امروز وقتی گفته می‌شود: امام عسکری، منظور از آن، امام یازدهم است.

عسکر یعنی لشکر. آنجا پادگان نظامی خلفای عباسی بود. علت انتقال پادگان نظامی از بغداد به سامرّا، حرکات مغرورانه و مستانهٔ اسب‌سواران سپاه دولتی و ناراحتی و شکوائیه‌های مردم بود. هر که را می‌خواستند زیر نظر بگیرند تا به‌طور محسوس و غیرمحسوس تحت مراقبت شدید باشد و دیدارها و ارتباطاتش توسط مأموران خشن و سبک‌سر به‌طور کامل کنترل گردد، جایش عسکر بود.

خلفای عباسی که در آن سالها تعادل خود را از دست داده بودند و

هر کدام چند صباحی بیشتر بر اریکه قدرت باقی نمی ماندند، از هیچ کس بیم و هراس نداشتند، به جز شیعیان راستین و نظام مستحکم امامت و ولایت. آنان از یک سو تحمل وجود و حضور ائمه را نداشتند و از سوی دیگر نمی خواستند به گونه ای رفتار کنند که خشم توده ها را برانگیزند. تجربه نشان داده بود که نه قتل کارساز است و نه زندان و نه تفویض ظاهری خلافت و نه مواصلت و نه تطمیع و تهدید! نیاکان آنها، همه این راهها را پیموده بودند. منصور، امام صادق(ع) را شهید کرد. هارون امام کاظم(ع) را سالها به زندان انداخت و سرانجام در زندان مسمومش کرد. مأمون ولایت عهدی را به امام رضا(ع) تفویض کرد تا اگر کمر به قتلش می بندد، متهم نشود. او دخترش را به عقد امام جواد(ع) درآورد تا به مردم وانمود کند که به این خاندان علاقه مند است و حتی ادعای تشیع می کرد. این سیاستها بر نفرت توده مردم نسبت به خاندان عباسی و خلافت آنها و بر عشق و علاقه مردم نسبت به ائمه اطهار(ع) افزود. آخرین ترفند، حصر خانگی بود. در این حصر خانگی هر دو امام را تحت مراقبت شدید قرار دادند. دید و بازدیدها و رفت و آمدها نه به طور کلی ممنوع و نه آن گونه که باید و شاید آزاد بود.

شیعیان، درس تقیه را خوب آموخته بودند. راهنماییها و تعالیم امامان معصوم به آنها صلابت و درایت و سیاست آموخته بود. هدف، حفظ مذهب و پاسداری مکتب و گسترش معارف ناب اسلام بود. ارادتمندان ائمه هر کجا بودند، می دانستند چه کنند که هم خود را از خطر جرثومه های شهوت و فساد حفظ کنند و هم به گونه ای رفتار نکنند که سنگر مستحکم امامت به خاطر برخی از رفتارهای حساب نشده آسیب ببیند. نظام نیرومند و کالت - که از زمان امام کاظم(ع) جا افتاده بود - اگرچه آسیب هایی هم داشت، ولی کار را بر شیعیان آسان کرده بود. و کلامی دانستند که چگونه با

مقام امامت ارتباط برقرار کنند و مکاتبات را چگونه انجام دهند و وجوهای شرعی را چگونه دریافت کنند و طبق دستور به مصرف برسانند.

فعالیت گسترده شیعیان آگاه تحت رهبری امامان خویش استمرار داشت. اینان سنگربانان عقیده بودند و پیروان ائمه اطهار را از لغزش و انحراف و گمراهی حفظ می کردند و اجازه نمی دادند که عوامل حکومت در آنها نفوذ کنند و به انحراف بکشانند؛ به همین جهت بود که تشیع علوی به عنوان نهادی محکم و استوار بر سرپای ماند و روز به روز توسعه پیدا کرد. اگرچه انشعاباتی در بین پیروان پدید آمد، ولی هیچ کدام آن گونه که انتظار می رفت، رونق پیدا نکردند. امروز از شیعه کیسانی خبری نیست. شیعیان زیدی یمن گرایش بیشتری به شیعه اثنی عشری ایران دارند و خواهند داشت. علوی های شام خود را شیعه می شمارند. اسماعیلیه که روزگاری در مقابل بنی عباس قد علم کرده بود، امروز رونقی ندارد.

پیش از ماجرای اسفانگیز داعش که سوریه را به آتش کشید و هزاران نفر را آواره کرد و بیشتر آنها را به قتل رسانید و در گورهای چند هزار نفری مدفون ساخت، با حمایت و فعالیت سفارت ایران و رایزنی فرهنگی، فاصله علوی ها از تشیع در حال کاهش بود. بی خود نبود که دشمنان اسلام ناب از ترس هلال شیعی به دست و پا افتادند و کردند آنچه کردند!

امام عسکری را مجبور کرده بودند که هفته ای دو روز به دیدار خلیفه برود؛ روزهای دوشنبه و پنجشنبه. در این دو روز در مسیر امام غوغایی بود. دل های شیفته و چشمان مشتاق، فرصتی می یافتند که در مسیر حضرت اجتماع کنند و طلوع ماه را که به صلاح دید خلیفه جور از محاق خارج شده بود و درخشیدن گرفته و پرده ظلمت شب خفقان و ارباب را دریده، تماشا کنند. حضور اسبها و استرها در مسیر، حکایت می کرد از

اینکه مردم مشتاق، اهل شهر نیستند، بلکه مسافرانی اند که از راههای دور و نزدیک، از شهرها و روستاها و بیابانها آمده اند تا اگر توفیق مشافهه نیست، لااقل توفیق مشاهده باشد. مگر نگفته اند: ما لا يُدْرِكُ كَلَهُ لا يُتْرَكُ كَلَهُ؟!

جمعیت به قدری متراکم بود که راه بندان می شد. سروصدای آدمهای مشتاق و چارپایان گوش فلک را کر می کرد. هنگام عبور آن امام معصوم و آن بازداشتی مظلوم که در نهایت سادگی و به دور از تشریفات ظاهری بود، نه تنها صداها که نفسها در گلوها حبس می شد. گویا به حیوانات هم الهام شده بود که خاموش باشند تا در آن فضای آرام نه تنها چشمهای عشاق محظوظ شوند، بلکه شاید گوشها هم کلامی و پیامی از آن منبع فیض بشنوند و آویزه خود کنند؛ ولی هیئات! مگر جاسوسان دربار و مزدوران جیره خوار اجازه می دادند که یگانه وارث علوم و حیانی و یکتا بازمانده بیت عصمت و طهارت صمدانی لب به سخن بگشاید و جانهای مشتاق را طراوت و حلاوت بخشد! جالب اینکه هر قدم که مرکب حضرت پیش می رفت، مردم حاضر با حرص و ولع راه را باز می کردند و مشکلی برای عبور آسان و آرام باقی نمی ماند.

مردم می توانستند با صلوات و سلام عقده گشایی کنند؛ اما درس تقیه را خوب آموخته بودند و می دانستند که این گونه کارها سوژه ای خواهد شد برای دستگاه جبار خلافت که مشکلات بیشتری برای رهبر برخاسته از دل و جانشان فراهم سازد؛ بلکه همین دیدار را هم محدود گرداند. آنها زمزمه های عاشقانه را در دلها پنهان می کردند و حتماً در جلسات خصوصی و خانوادگی و دیدارهای دوستانه بر زبان می آوردند تا هم دیده باشند و هم گفته باشند؛ زیرا:

چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند

نای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید

گاهی که کاسه تحمل دستگاه عریض و طویل خلافت لبریز می شد، امام را از حصر خانگی - بدون محکمه و محاکمه - به حبس می انداخت و مردم مشتاق را از همین دیدار هم محروم می کرد. اما نه حصر خانگی کارساز بود و نه حبس. شجره طیبه امامت سایه گستر شده بود. همه دانسته بودند که در امواج کوه پیکر و ساحل شکن فتنه، اهل بیت عصمت و طهارت کشتی نجات است؛ چرا که پیامبر اعظم (ص) فرموده بود:

«هُم سَفِينَةُ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَوَى. النَّاجِي فِي الْجَنَّةِ وَ الْهَاطِي فِي اللَّطَى»^۱ آنها (اهل بیت) بسان کشتی نوح اند. هر کس به آنها پناه برد ناجی و هر کس از آنها تخلف کند هاوی است. جای ناجی بهشت و جای هاوی دوزخ است.

فردوسی گوید:

یکی پهن کشتی به سان عروس	بیاراسته همچو چشم خروس
محمد بدو اندرون با علی	همان اهل بیت نبی و وصی
خردمند کز دور دریا بدید	کرانه نه پیدا و بن ناپدید
بدانست کوموج خواهد زدن	کس از غرق بیرون نخواهد شدن
به دل گفت اگر با نبی و وصی	شوم غرقه دارم دو یار وفی
اگر چشم داری به دیگر سرای	به نزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است	چنین است آیین و راه من است

پرتو حیات بخش امامت نه تنها دل‌های مستعد و قابل مسلمانان را روشن کرده و امید به آینده بخشیده بود، بلکه آرام آرام کلیساها و خانه‌های پیروان ادیان دیگر - به‌ویژه عیسویان - نیز از آن برخوردار شده بودند. سیدهاشم بحرانی در کتاب حلیه‌الابرار از احمد نصیر بصری نقل کرده

۱. سفینه‌البحار، ج ۱، ص ۶۳۰: سفن.

است که گفت: ما در محضر امام عسکری (ع) بودیم. خادمی از دربار خلیفه آمد و گفت: امیرالمؤمنین (ع) تقدیم سلام کرده و گفته است: انوش نصرانی از ما تقاضا کرده است که از شما بخواهیم به خانه اش بروید و برای شفای فرزندانش دعا کنید. نمی خواهیم شما را به زحمت بیندازیم، ولی او به دعای بقایای نبوت و یادگاران رسالت نیاز دارد و هدفش تیمن و تبرک است.

جای سؤال است که چرا و چگونه خلیفه جور و دشمن اهل بیت کاسه داغ تر از آش شده و مصرانه از امام می خواهد که دعوت انوش را اجابت کند و این برنامه را که به دستور خلیفه و تحت نظارت شدید مأموران انجام می گیرد به اجرا بگذارد؟ انوش دو بچه بیمار و مردنی دارد و امیدش از همه جا به نومیدی گراییده! تنها جایی که باقی مانده، بیت وحی و عصمت و طهارت است. او تدبیری اندیشیده که خلیفه را راضی کند و امام را به خانه خود برد و از او شفا بجوید. اما خلیفه امیدوار است که تیر انوش به سنگ بخورد و دعای امام مستجاب نشود تا همه بدانند که نباید به این خاندان امیدوار باشند. باری هنگامی که فرستاده خلیفه پیام را ابلاغ کرد، حضرت فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّصَارَى أَعْرَفَ بِحَقِّنا مِنَ الْمَسْلَمِينَ» ستایش

خدای را که مسیحیان را به حق ما آگاه تر از مسلمانان ساخت.

سپس به دستور حضرت مرکب را آماده کردند و ما به سوی خانه انوش به راه افتادیم. چون به خانه انوش رسیدیم، او با سروپای برهنه در حالی که انجیل را بر سینه داشت و کشیشان او را همراهی می کردند به استقبال آمد و عرضه داشت:

سرورم! با این کتابی که تو به محتوای آن از ما آگاه تری، به تو متوسل

می شوم. از اینکه مزاحم شده ام، مرا ببخش. به حق مسیح و به حق این انجیل

سوگند یاد می‌کنم که اگر از خلیفه درخواست کردم که به شما زحمت بدهم به خاطر این است که تو را همانند مسیح می‌شناسم و مقام تو در پیشگاه خدای متعال کمتر از مقام آن حضرت نیست.

امام به خاطر چنان معرفتی که نصیب انوش شده، خدای را حمد گفت و در جایگاهی که برایش آماده کرده بودند، جلوس فرمود. همه حاضران بر پای ایستاده بودند. تو گویی آرزو می‌کردند که پروانه‌وار بر گرد شمع وجودش بال بگشایند و بسوزند. طفلان بیمار بر بستر آرمیده بودند و گویی نفسهایشان به شماره افتاده و مرگ را تجربه می‌کردند. امام پاکان و طبیب مسیح‌ادم بیماران در حالی که سکوتی جانانه خانه انوش را فرا گرفته بود، لب به سخن گشود. حضرت رو به جانب انوش کرد و در حالی که چشم پرفروغش را به یکی از بچه‌ها دوخته بود، فرمود: این یکی برای تو باقی می‌ماند و خالصانه مسلمان می‌شود و به ولایت ما اهل بیت روی می‌آورد و آن دیگری بعد از سه روز از تو گرفته می‌شود.

انوش عرضه کرد: به خدای یکتا سوگند! که سخن تو حق است. از آنجا که فرمودید: آن یکی مسلمانی ولایت‌مدار و مؤمنی امامت‌شعار می‌شود خوشحال شدم و به مرگ آن دیگری راضی گشتم و تحمل مرگش برایم آسان شد.

برخی از کشیش‌های حاضر که از تماشای این صحنه به وجد آمده بودند، به انوش گفتند: چرا مسلمان نمی‌شوی؟! انوش گفت: من مسلمانم. مولایم این را می‌داند. حضرت فرمود: راست می‌گویی. اگر نه این بود که مردم بگویند از مرگ یکی خبر داد و نمرود دعا می‌کردم که این یکی هم زنده بماند و تو را به مصیبت فقدان خود گرفتار نکند. انوش عرض کرد: من همان را می‌خواهم که تو می‌خواهی و راضیم به رضای خدا.

احمد قصیر می‌گوید: سه روز بعد یکی از دو پسر مرد و پسر دیگر

شفا یافت و یک سال بعد مسلمان شد و همواره با ما بود و در خانه امام را تا حضرت در قید حیات بود رها نکرد.^۱

افسوس که اکثریت مسلمانان و توده مردم به خاطر سیاست‌های شوم شیاطین انسان‌نما از چنین شخصیتی الهی و آسمانی بی‌خبر بودند و همه حیران و سرگردان از آب محروم مانده و به دنبال سراب می‌دویدند. متأسفانه این سرگردانی هنوز هم ادامه دارد!

چرا باید سیاست و حکومت مقابل امامت و ولایت باشد؟! چرا باید امامی که طلایه‌دار حقیقی همه کمالات بشری و مظهر اوصاف جمال و جلال الهی است، خانه محقرش در عسکر سامرا و او عسکری باشد؟! خانه او همه جهان، بلکه عرش برین است. او جهانی است نه عسکری! او جاودانی است نه قرن سومی! او امام بود پیش از آنکه به دنیا بیاید. او همچنان امام و مقتدای نام و قبله دل‌های خاص و عام است؛ چراکه امام، حی و میّت ندارد؛ هرچند که هدایت کشتی امت را به فرزند برومندش - حضرت بقیّة الله - سپرده است.

بودم آن روز من از طایفه دردکشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاک‌نشان

۱. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۶۱-۲۶۰: حسن.

سجاد دوم

القاب و عناوین زیبا، زیننده کسانی است که واقعاً زیبا، بلکه فوق
زیبایی یا رب النوع زیبایی باشند. درباره امامان شیعه هر چه بگوییم، نه تنها
مبالغه نکرده ایم، بلکه کم گفته ایم.

قهرمان این نوشتار، شخصیتی است که در بین پیشوایان معصوم (ع)،
دومین امامی است که نامش حسن است؛ از نواده های امام حسین (ع). او نیز
برادری داشت به نام حسین که اگرچه امام نبود، ولی در علم و عصمت و
تقوا، تالی تلو امام بود و به همین جهت، این دو برادر را هم سبطین می گفتند
و اینک هر دو همچون پدر بزرگوارشان - امام هادی (ع) - زیر یک قُبّه
مدفونند. ابوهاشم می گوید: سوار بر مرکب شدم و این آیه را خواندم:

«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَأَنَا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ»^۱ منزّه و

پاک است خدایی که این مرکب را برای ما رام کرد و ما را توان رام کردن
آن نبود و ما به سوی پروردگاران باز می گردیم.

۱. زخرف، آیه ۱۳ و ۱۴.

یکی از سبطين شنيد. فرمود: به اين، مأمور نشده‌اي، بلکه مأمور شده‌اي که هرگاه سوار بر مرکب شدي، به ياد نعمت‌هاي پروردگارت باشي.^۱

اشاره‌اي پرمعنا به داستان حضرت نوح است که خدای متعال به او فرمود: «إِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَقُلْ رَبِّ أُنزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ»^۲ هنگامی که تو و همراهانت بر کشتی سوار شدید، بگو: ستایش خدای را که ما را از گروه ستمکار نجات داد و بگو: پروردگارا، ما را در جایگاهی مبارک فرود آور و تو بهترین فرودآورندگان.

فرق این آیه‌ها با آیه‌های سوره زخرف در این است که در آنجا تسبیح است و تنزیه، و در اینجا حمد است و ستایش به خاطر نعمت‌های پروردگار، و رهایی‌بخشی او از شر ستمکاران؛ از این رو روحیه ظلم‌ستیزی رازنده نگاه می‌دارد و دیگری اینکه در آن آیه‌ها برای پیاده شدن و به منزلی مبارک رسیدن، تقاضایی مطرح نشده، ولی در آیه‌های سوره مؤمنون به این نکته هم توجه شده است، پس بهتر است کسی که بر مرکب می‌نشیند، به حضرت نوح (ع) تأسی جوید.

وجه مشترک آیات هر دو سوره، ورود آنها در باب انواع و اقسام مرکب‌هایی است که خدای متعال برای انسان رام کرده است؛ اعم از اینکه جان‌دار باشند یا بی‌جان؛ جماد باشند یا حیوان! و صدالبته اگر انسان به هنگام سوار شدن بر مرکب، هر دو را بخواند، اولویت دارد.

بنابراین، رمز رهنمود احدالسبطين - که ابوهاشم نام نمی‌برد و گویا تقیه کرده و منظورش همان سبط معصوم است - معلوم می‌شود.

۱. شیخ عباس قمی، سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۵۹: حسن.

۲. مؤمنون، آیه ۲۸ و ۲۹.

در برخی از زیارت‌نامه‌ها چنین می‌خوانیم:

«و بحقِّ الحسنِ التقی من التَّقیین والسَّجَاد الثَّانی و مُکَابِدِ لیلَه التَّمَامِ بالسَّهَر»^۱ به حق حسن - امام خوبی‌ها و زیبایی‌ها - تقی دوم - که یادآور تقی اول، امام جواد(ع) است - همان که سجاد دوم بود و خاطرهٔ سجده‌های طولانی امام سجاد(ع) را زنده می‌کرد - امام که به خاطر سجده‌های بسیار و طولانی، پیشانی و زانوهایش پینه بسته بود و او را ذوالثغفات^۲ می‌گفتند - همان که تمام شب بیدار می‌ماند و به عبادت و راز و نیاز با خدای یگانه می‌پرداخت.

چرا او را زکی لقب دادند؟! و من می‌پرسم: چرا او را زکی ننامند؟! مگر نه این است که زکی یعنی پاک؛ آن هم پاکی مطلق و نه پاکی نسبی، و آیا نباید امام، جوهرهٔ پاکی و مجمع همهٔ خصلت‌های نیکو باشد؟! اگر غیر از این باشد، امامت به او نمی‌برازد و صد - بلکه هزار - البته که همهٔ امامان، پاک و طاهر و مطهر و زکی و مزکی بودند و اگر هر کدام از آنها را به لقبی ویژه ملقب ساخته‌اند، حکمتی داشته است.

امام عسکری(ع) یکی از مظاهر عالیهٔ تعبّد و تقدّس و زهد و پارسایی بود و بیشتر اوقات خود را به عبادت سپری می‌کرد، به‌ویژه اینکه در عمر کوتاه بیست و هشت ساله و پربرکت خویش یا در زندان بود یا در حصر خانگی تحت مراقبت شدید مأموران عباسی!

یکی از فواید زندان دولتی یا خانگی، توفیق عبادت و مطالعه و تفکر است؛ البته نه برای هر کسی. امام نیازی به مطالعه و تفکر ندارد؛ چراکه نتیجهٔ مطالعه و تفکر - اگر روشمند باشد - علم‌الیقین یا علم حصولی است؛ ولی امام به درجهٔ علم‌شهودی و عین‌الیقین - بلکه حق‌الیقین! - رسیده و از

۱. شیخ عباس قمی، سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۶۱: حسن.

۲. منتهی‌الأمال، محدث قمی، احوال امام زین‌العابدین(ع).

علم‌الیقین یا علم حصولی بی‌نیاز است. امام علی (ع) فرمود:
 «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا زِدَدْتُ يَقِيناً»^۱ اگر پرده غیب برداشته شود، بر
 یقینم نمی‌افزاید.

البته زحمت رسیدن به قله علم شهودی به مراتب بیشتر از رسیدن
 به درجه علم حصولی است، اما عبادت و تهجد و سجده‌های طولانی و
 مناجات سحری و شب‌زنده‌داری - نه بخشی از زندگی معصوم - همه
 زندگی اوست؛ حتی آمیزش با خلق و معاشرت و ارشاد و بیان حقایق
 و دفع شبهات و پاسخ‌گویی به مسائل و مشکلات، همه برای او عبادت
 است؛ ولی عبادت به معنای خاص که هر اندازه بیشتر در خلوت باشد،
 لذت‌بخش‌تر و پرمحتواتر است؛ از این‌رو پیامبر خاتم (ص) مخاطب به
 خطاب «قُمْ اللَّيْلَ»^۲ می‌شود و در خطابی دیگر به او می‌گویند:
 «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِه نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»^۳ پاسی
 از شب را برای عبادت و بندگی بیدار باش، که این، افزون بر واجبات،
 ویژه توست. امید است که پروردگارت تو را به خاطر این عبادت ویژه، به
 جایگاهی ستوده برانگیزد.

نه تنها حضرت عسکری (ع) در کنج زندان از عبادات جوارحی
 باز نمی‌ماند، بلکه روزه هم می‌گرفت که این یک عبادت غیرجوارحی و
 عبارت از امساک و ترک است.^۴
 گویی روزه‌دار در عین اینکه در این جهان است، از این جهان
 مهاجرت کرده و به ملکوت اعلی پیوسته است!

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳، ح ۵۳.

۲. مزمل، آیه ۲.

۳. اسراء، آیه ۷۹.

۴. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۶۰: حسن.

محمد شاکری که گویا بیشتر از دیگران با آن حضرت مأنوس و محشور بوده و گاهی از حضرتش به عنوان استاد خود یاد کرده و خاطراتی ارزشمند و آموزنده از آن امام همام بر زبان آورده است، می‌گوید:

«حضرتش در محراب می‌نشست و به سجده می‌رفت. من به خواب می‌رفتم و بیدار می‌شدم. او همچنان در سجده بود. بار دیگر خواب، مرا می‌ربود. سپس بیدار می‌شدم، ولی سجده آن سجاد ثانی (ع) همچنان ادامه داشت. او کم‌خوراک بود. گاهی که انجیر و انگور و میوه‌های دیگر به حضورش می‌آوردند، یکی دو دانه میل می‌کرد و به من می‌فرمود: این میوه‌ها را برای کودکان ببر. می‌گفتم: آقا، همه را بردارم؟ می‌فرمود: همه را بردار. میوه‌ای از اینها بهتر هرگز ندیده‌ام».^۱

حضرتش قهرمان برجستهٔ ورع، عبادت، زهد و اجتهاد، و اسطوره‌ای است جاودانه و نه افسانه؛ بلکه واقعیتی انکارناپذیر، به همان اندازه که واقعیت خورشید انکارناپذیر است. محدث قمی -رحمة الله علیه- می‌نویسد:

«از روایات ظاهر می‌شود که آن حضرت بیشتر اوقات محبوس و ممنوع از معاشرت بود و پیوسته مشغول بود به عبادت... و مسعودی روایت کرده که حضرت امام علی‌التقی (ع) خود را از بسیاری از شیعیان خود پنهان می‌کرد، مگر از عدد قلیلی از خواص خود. چون امر منتهی شد به حضرت امام حسن (ع)، از پشت پرده با خواص و غیر خواص تکلم می‌فرمود، مگر در آن اوقات که سوار می‌شد برای رفتن به قصر سلطان، و این عمل از آن جناب و از پدر بزرگوارش پیش از او مقدمه بود برای غیبت حضرت صاحب‌الزمان (ع) که شیعه به این مألوف شوند و از غیبت وحشت نکنند و عادت جاری شود در احتجاب و اختفاء».^۲

۱. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۶۰: حسن.

۲. شیخ عباس قمی، منتهی‌الآمال، ذیل تاریخ امام یازدهم، فصل دوم.

بی جهت نیست که نگارنده برای این سلسله مقالات عنوان «ماه در محاق» برگزیده است. در مطلع قصیده^۱ زیر نیز از همین عنوان استفاده شده است:

امام عسکری مه در محاق است
هر آن با آل پیغمبر در افتد
ولی خفّاش چون خورشید بیند
چرا مغرور ایام وصال است
مشو غافل ز روز سکرۃ الموت^۲
به عباسی بگو کمتر ستم کن
اگر امروز را مضمّار نامند
اگر امروز شادابی چه حاصل
ز عشق خالص هادی و مهدی
به حق کعبه‌ام سوگند باید
امامان چون پدر، دلسوز مایند
می و مستی دنیا را رها کن
کسی باید بنازد در دو عالم
دل «عارف» همیشه شادمان است
که مهر مهدوی او را وثاق^۳ است
که روز واپسین روز فراق^۴ است
که روز التفاف ساق و ساق^۵ است
که سوی حضرت داور مساق^۶ است
ولی فردای تو یوم السباق^۷ است
که فردا نوبت ضیق خناق است
به شهر سامرایم اشتیاق است
که بی شک قبله دلها عراق است
بسوزد جان آن سرکش که عاق است
ز جامی خور که شیرین در مذاق است
که زیر سایه مهدی وثاق است
که مهر مهدوی او را وثاق^۸ است

۱. یُلْقَى الرُّوحُ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (غافر، آیه ۱۵).

۲. بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ (ص، آیه ۲).

۳. وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (قیامت، آیه ۲۸).

۴. وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (ق، آیه ۱۹).

۵. وَالتَّفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (قیامت، آیه ۲۹).

۶. أَلِي رَيْبِكُ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (قیامت، آیه ۳۰).

۷. أَلَا وَانَّ الْيَوْمَ الْمَضْمَارُ وَغَدَا السَّبَاقُ وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ (نهج البلاغه، خطبه ۲۸). امروز

روز تمرین و فردا روز مسابقه است. پاداش برندگان بهشت و کیفر واماندگان، آتش است.

۸. «وثاق» در فارسی یعنی «مسکن» و «وثاق» در عربی یعنی «ارشته».

اشاره کردیم که امام عسکری (ع) در زهد و ورع و عبادت و اجتهاد یگانه زمان و قهرمان دوران بود. اکنون اضافه می‌کنیم که در کلمات بیناتش، دوستان و یاران را هم به سوی آنها سوق می‌داد؛ از این رو می‌فرمود:

«أورعُ الناس مَنْ وثق عند الشُّبهةِ. أعبدُ الناس من أقام على الفرائض. أزهّدُ الناس من ترك الحرام. أشدُّ الناس اجتهاداً من ترك الذُّنوب»^۱

پرهیزگارترین افراد کسی است که در برابر شبهه‌ها توثق کند. عابدترین مردم کسی است که واجبات را انجام دهد. زاهدترین مردم کسی است که ترک حرام کند. اجتهاد کسی شدیدتر است که از گناه بپرهیزد.

علمای عوام زده و عوام کالأنعام

در قرآن حکیم می خوانیم:

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ
يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا
كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»^۱ گروهی از آنان عوامانی اند که کتاب
آسمانی را جز پندارها و آرزوهایی نمی دانند. پس وای بر آنهایی که مطالبی
با دست خود می نویسند، سپس می گویند: این از جانب خداست تا آن را
به بهایی اندک بفروشند. پس وای بر آنها از دست نوشت های شان و وای بر
آنها از کاسبی شان.

در تفسیر المیزان، ذیل آیه های فوق چنین می خوانیم:

امّی کسی است که نه می خواند و نه می نویسد. این کلمه منسوب
است به امّ. زیرا عاطفه و مهر مادر مانع می شود که فرزند دلبنده خود را نزد
معلم بفروستد و تربیت او را به وی واگذارد، از این رو تنها به تربیت مادر

اكتفا می‌کند. امانی جمع اُمْنِيَّة است یعنی مطالب دروغ و ساختنی. حاصل معنای آیه اول این است که یک گروه، کتاب آسمانی را می‌خوانند و نمی‌نویسند و از کتاب خدا جز دروغ‌های تحریف‌کنندگان هیچ نمی‌دانند. ویل یعنی عذاب شدید و هلاک و اندوه و خواری و بدبختی و هرچه انسان به شدت از آن گریزان است. اشتراء یعنی فروختن، چراکه تحریف‌کنندگان با سوءاستفاده از نادانی و کوتاه‌فکری عوام، در پی کسب منافع مادی و انباشتن مال و ثروت‌اند. اما آنچه به دست می‌آورند، در برابر جرمی که مرتکب می‌شوند، بهایی ناچیز است. مفاد آیه دوم همین است. در آیه سوم که دو بار کلمه ویل به کار رفته است، یا مقصود این است که همه اسرائیلیان مشمول ویل و عذاب شدید هستند، یا تنها تحریف‌کنندگان. هر کدام از این دو احتمال وجهی دارد. بنابر وجه اول، افراد عوام و امّی هم (در صورتی که پیرو علمای سوء باشند)، مشمول ویل و عذاب‌اند.^۱

دیدگاه امام‌عسکری (ع)

امّی منسوب است به امّ. امّی کسی است که مثل روزی که از مادر متولد شده، قادر به خواندن و نوشتن نیست. اینان فرقی میان کتاب آسمانی و کتاب‌های دروغین قائل نیستند و هرچه برای آنها خوانده شود، کتاب آسمانی می‌پندارند و نمی‌دانند که از کتاب آسمانی نیست. بیچاره عوام که تکذیب نبوت پیامبر خاتم (ص) و امامت علی (ع) را حقیقت می‌پنداشتند و کورکورانه از علمای بی‌تقوای خویش تقلید می‌کردند؛ با اینکه تقلید کورکورانه حرام است. آنها که عوام‌فریبی می‌کردند، یهودیانی بودند که

۱. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۸.

برای پیامبر اسلام (ص) صفتی دروغین جعل می‌کردند و به مستضعفان می‌گفتند: پیامبری که در آخرالزمان مبعوث می‌شود، چنین کسی است: او قدی بلند و اندامی درشت و شکمی بزرگ و تنی سترگ و موهایی سرخ‌فام دارد و محمد (ص) این نشانه‌ها را ندارد. او پانصد سال دیگر ظهور می‌کند. این یاوه‌گویی‌ها به خاطر حفظ ریاست بر عوام بود تا خود را از تسلیم بر پیامبر خدا (ص) و اهل بیت خاص او به دور بدارند. از این رو خدای متعال آنها را مشمول ویل و عذاب و هلاک شمرد. آنها به حکم این آیات در بدترین بقعه‌های جهنم جای دارند و به خاطر ثروت‌اندوزی و باقی‌گذاردن عوام بر کفر و الحاد، گرفتار سخت‌ترین عذاب خواهند بود.

حضرتش در ادامه فرمود: شخصی از امام صادق (ع) پرسید: اگر عوام یهود چیزی نمی‌دانند و از علمای خود پیروی می‌کنند، چه گناهی دارند و چرا به خاطر تقلیدشان مذمت شده‌اند؟! چه فرقی است میان عوام یهود و عوام ما؟! مگر نه اینکه عوام ما هم چیزی نمی‌دانند و از علما تقلید می‌کنند؟ اگر تقلید بد است، برای همه بد است و اگر خوب است برای همه خوب است. چرا یک بام و دو هوا؟!

امام صادق (ع) فرمود:

«میان عوام و علمای ما با عوام و علمای یهود از جهتی فرق است و از جهتی فرق نیست. اگر فرق نیست، عوام ما هم مانند عوام یهود، مذموم و منکوب‌اند و اگر فرق است، عوام ما مورد مذمت و نکبت نیستند.» سؤال‌کننده عرض کرد: برایم توضیح بدهید. فرمود: «عوام یهود، علمای خود را به دروغ‌گویی و حرام‌خواری و تغییر احکام الهی و مطرح کردن شفاعت و مغفرت دروغین و تعصب شدید نسبت به راه و رسم باطل و ثروت‌اندوزی و شهوت‌رانی و جاه‌طلبی می‌شناختند و می‌دانستند که چنین افرادی را نباید تصدیق کرد و نباید کورکورانه به دنبال آنها راه افتاد و نباید مقلد آنها شد.

به ویژه که نبوت پیامبر اسلام (ص) قابل انکار نبود و نشانه‌های آن واضح تر از آن بود که قابل انکار باشد، از این رو خدای متعال فرمود: «فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ مِّمَّا يَكْسِبُونَ». آنان با صفات تحریف شده‌ای که می‌نوشتند و به پیامبر (ص) و علی (ع) نسبت می‌دادند و به واسطه جاه‌طلبی و ثروت‌اندوزی، دو بار مستوجب ویل و شدت عذاب شدند؛ آن هم در بدترین بقعه‌های جهنم؛ چراکه عوام یهود را در لجنزار کفر و الحاد و در چاه و چاله انکار نبوت ختمیه و وصایت علویه نگاه داشتند.

عوام امت ما هم اگر از علمای خود فسق و گناه و دنیاپرستی ببینند و مشاهده کنند که به خاطر افرادی که به آنها تعصب می‌ورزند حدود الهی را زیر پا گذارند و در عین حال از آنها پیروی کنند، با عوام یهود فرقی ندارند و در پیشگاه خدای متعال مذموم و مسئول‌اند. عوام باید از علما و فقهای تقلید کنند که خویشان دار، حافظ دین، مخالف هوای نفس و مطیع فرمان مولای خویش باشند. برخی از فقهای شیعه چنان اوصافی دارند نه همه آنها. آن که بسان فقهای فاسق عامه بر توسن آز و شهوت و گناه می‌نشیند، درخور اطاعت نیست. متأسفانه افراد ناشایست، سخنان ما را تحریف و آمیخته به باطل کرده‌اند. افراد نادان سخنان ما را می‌گیرند و تحریف می‌کنند و به خاطر عدم معرفت از مجرای صحیح خود خارج می‌سازند. برخی هم عالماً و عامداً به خاطر منافع خویش به ما نسبت‌هایی می‌دهند که ما قولاً و عملاً از آنها دوریم و مورد نفرت ماست.

به جز دو گروه فوق که دوستان نادان و دشمنان زیرک و هوشیارند، گروه سومی هم هستند که ایده‌ها و اهداف ما را نشانه می‌روند و می‌کوشند که از طریق یادگیری برخی از آثار و مواریث ما، شمشیر عداوت را بر پیکر ما و راه و رسم ما فرود آورند. اینان ناصبی‌اند و تلاش می‌کنند که با فراگیری برخی از معارف ما خود را در نزد شیعیان، مخلص و موجه نشان دهند و نزد

ناصبیان از شأن ما بکاهند و دروغ‌هایی نسبت دهند که دامن ما از آنها پاک و زندگی ما از آنها پیراسته است. شیعیان جاهل و نادان هم سرسپرده آنها می‌شوند و حرفهای پوچ و مهمل آنها را سند قطعی می‌پندارند. اینان هم خودشان گمراهند و هم شیعیان ما را گمراه می‌کنند. ضرر و زیان اینان برای شیعیان از ضرر و زیان لشکر یزید بن معاویه بر امام حسین (ع) و اصحابش بیشتر است.

لشکر یزید ملعون بر جان و مال شهدای کربلا تاخت، ولی نتوانست به دین و ایمان آنان لطمه‌ای وارد کند. اما اینها ایمان و عقیده دوستان ما را نشانه می‌گیرند و می‌کوشند که آنها را گمراه کنند؛ چراکه با ایراد شک و شبهه و با سفسطه و مغالطه، عقیده را از آنان می‌گیرند؛ خواه عقیده‌ای به جای آن قرار دهند یا قرار ندهند. برای دزدان و غارت‌گران عقیده و ایمان، آنچه مهم است، ایجاد شک و یقین است.

عوام اگر طالب حقیقت باشند و برای نیل به آن و برای استقامت و پایداری از خدای متعال کمک بخواهند، آنها را حفظ می‌کند و برای ایشان اسبابی فراهم می‌آورد که در دام شیادان بی‌وجدان و در تله صیادان عقیده و ایمان و در تیررس دزدان و غارت‌گران توحید و امامت و ولایت و ایقان گرفتار نشوند؛ چراکه خدای متعال یاران خود را یاری می‌کند و آنها را از نعمت والای ثبات قدم و استقامت برخوردار می‌سازد و نمی‌گذارد که از صراط مستقیم اسلام ولایی خارج شوند. خدای متعال برای هر یک از افرادی که از صمیم قلب و از بن دندان ایمان دارند، قرین و همدمی قرار می‌دهد که مراقب ایشان باشد و از سقوط در ورطه ضلالت و انحراف حفظ کند؛ چراکه خدای متعال با کسانی است که اهل تقوا و احسان باشند و با آنچه ضد تقوا و احسان است، مبارزه کنند، بدون شک آنها را از توفیقات ظاهر و پنهان و از امدادهای غیبی محروم نمی‌کند. این قبیل افراد، هم از خیر دنیا برخوردارند

و هم از خیر آخرت، و اما دشمنان آنها، هم به لعن دنیوی گرفتارند و هم به عذاب اخروی.

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود:

«بدترین علمای امت من آنهاست که مردم را گمراه کنند و راههای درست را به روی مردم ببندند و دشمنان و بدخواهان ما را با القاب و اوصافی یاد کنند که ویژه ما و درخور شأن ماست. اینان بر دشمنان ما که درخور لعن و نفرین اند، درود می فرستند و ما را به زشتی یاد می کنند؛ با اینکه کرامت و بزرگی براننده ماست و لباس درود و سلام و صلوات بر قامت ما راست می آید. خدا و فرشتگان بر ما صلوات می فرستند و ما را به سلام و صلوات این عالمان بی عمل و این رهزان پست و دغل نیازی نیست».

سپس امام صادق (ع) در ادامه گفتار ماندگار خود - که امام عسکری (ع) آن را روایت کرده است -، به مخاطب خویش که سؤالاتی نغز و ناب مطرح کرده است فرمود:

«از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند: بهترین خلق خدا بعد از ائمه اطهار (ع) کیست؟ حضرتش فرمود: العلماء اذا صَلَّحُوا (علمایی که صالح باشند). پرسیدند: بعد از ابلیس و فرعون و نمرود و آنهایی که نام شما را بر خود می نهند و القاب شما را یدک می کشند و تکیه بر جایگاه شما می زنند و به ناحق فرمانروایی می کنند و حق شما را زیر پا می نهند، بدترین خلق خدا کیست؟ حضرتش فرمود: العلماء اذا فَسَدُوا (علمایی که فاسد باشند). سپس در وصف علمای فاسد فرمود: هُمُ الْمُظْهَرُونَ لِلْأَبْطَالِ الْكَاتِمُونَ لِلْحَقَائِقِ (آنان ظاهرکننده باطلها و کتمانکننده حقایق اند). سپس این آیه را قرائت کرد. «اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللّاعنون إلا الذین تابوا...»^۱ اینان گرفتار لعن

خدا و مشمول لعن همه لعن کنندگان روزگاریند مگر آنان که توبه کنند.^۱ آیه فوق درباره کتمان ما انزل الله است. صدر آیه را مرور می‌کنیم: «انَّ الَّذِيْنَ يَكْتُمُونَ مَا اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدٰى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ اُولٰٓئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللّٰعِنُونَ»^۲ یقیناً کسانی که دلایل آشکار و اسباب هدایتی را که ما نازل کرده‌ایم کتمان می‌کنند، آن هم بعد از آنکه ما در کتاب‌های تورات و انجیل آشکار ساخته‌ایم، مشمول لعن خدا و همه لعنت‌کنندگانند.

کتمان حقیقت از ناحیه هر فرد و گروهی باشد، مذموم و مرتکب شونده آن ملعون است؛ خواه یهودی باشد و خواه مسیحی و خواه - به اصطلاح - مسلمان. دین را دکان کردن و حقایق دینی را ملعبه پنداشتن و دنیا را هدف اصلی و غایت حقیقی شمردن، از بدترین و زشت‌ترین کارهاست. کم نبودند آنهایی که احادیث مربوط به عصمت و امامت و وصایت را یا تحریف می‌کردند یا به زبان نمی‌آوردند. امثال ابوهریره بازرگان حدیث بودند و برای تحکیم پایه‌های جور، جعل حدیث می‌کردند. آنس که عمری در خدمت پیامبر اکرم (ص) بود و بسیاری از سخنان آینده‌ساز آن حضرت را شنیده بود در مواقعی سکوت می‌کرد؛ سکوتی مرگ‌بار تا نکند که به دنیایش لطمه‌ای بخورد. او حاضر نشد که بر حدیث غدیر که به ضرر هم‌کیشانش بود شهادت دهد از این رو به نفرین امیرالمؤمنین (ع) گرفتار پیسی شد. چه فرقی می‌کند که کتمان حقیقت از جانب خودی‌ها باشد یا غیر خودی‌ها؟!

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۶-۸۹، حدیث ۱۲.

۲. بقره، آیه ۱۵۹.

از خلیفة الرسول تا خلیفة الله!

القاب و عناوینی که سردمداران اموی و عباسی برای خود تراشیدند

عبدالعزیز بن مسلم می گوید: زمانی که همراه امام هشتم (ع) در مرو بودیم، یک روز جمعه در اوایل اقامتم در آن شهر، به مسجد جامع رفتم. آن روز بحث امامت درگرفت و معلوم شد که اختلاف درباره آن کم نیست. از این رو به محضر آن امام همام و آن پیشوای خاص و عام بار یافتم و آنچه را واقع شده بود گزارش کردم. حضرت با لبخندی محبت آمیز فرمود: «جَهْلَ الْقَوْمِ وَ خُدَعُوا عَنْ آرَائِهِمْ»^۱ مردم دچار جهالت شده و فریب خورده اند. آنگاه ضمن توضیحاتی راه گشا و بیاناتی دلربا فرمود: «انَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ... أَتُظَنُّونَ أَنَّ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ»^۲ امامت همانا خلافت خدا و رسول است... آیا گمان می کنید که خلافت در غیر از آل پیامبر است؟

از آنجا که سیاستمداران سرکش اموی و عباسی نمی خواستند و

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۹، کتاب الحجة، باب نادر جامع فی فضل الامام، حدیث ۱.

۲. همان، ص ۲۰۰ و ۲۰۱.

نمی توانستند جایگاه خلافت و امامت ائمه معصوم را تحمل کنند، همواره با الفاظ بازی می کردند و می کوشیدند مردم را قانع کنند که محور خلافت و امامت، آنانند که بر مسند قدرت نشسته و زور را در بازو و زر را در کف و تزویر را در سر دارند.

نه تنها مسأله خلافت و امامت بازیچه اغراض جاه طلبانه و امیال مستانه بود، بلکه امارت مؤمنان نیز لقبی بود که به بازی گرفته شد؛ حال آنکه پیامبر اعظم (ص) دستور داده بود که بر امام علی (ع) به عنوان امیرالمؤمنین سلام دهند و چون از امام صادق (ع) پرسیدند که آیا به حضرت قائم به عنوان امیرالمؤمنین سلام داده می شود یا نه؟ فرمود:

«لا! ذَاكَ إِسْمٌ سَمَّيَ اللَّهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا يُسَمَّى بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا يُتَسَمَّى بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ»^۱ نه! این اسم را خدا به امیرالمؤمنین (ع) داده. پیش از او هیچ کس به این اسم نامیده نشده. بعد از این هم جز کافر، هیچ کس به این اسم نامیده نمی شود.

جالب این است که هارون الرشید دستور داد که امام علی (ع) را به عنوان خلیفه یاد نکنند. ابومعاویه نابینا به او گفت: قبیله تیم می گوید: خلیفه پیامبر از ماست (و مرادشان ابوبکر است) و بنی امیه می گویند: خلیفه خلفا از ماست (و مرادشان عثمان است). سهم شما بنی هاشم از خلافت، علی بن ابی طالب (ع) است. اگر او خلیفه نباشد، شما هیچ بهره و سهمی از خلافت ندارید. هارون پشیمان شد و حرف خود را پس گرفت.^۲ این در حالی است که در روز قیامت ندا می شود که: خلیفه خدا در روی زمین کجاست؟ و مقصود امام علی (ع) است.^۳

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۹: «أمر».

۲. همان، ص ۴۰۹، «خلف».

۳. همان.

سرچشمه و منبع خلافت ائمه اطهار(ع) بعد از پیامبر اعظم(ص) امیرالمؤمنین است. متأسفانه برخی امام علی(ع) را حتی به عنوان خلیفه چهارم هم قبول نداشتند. مگر تزاموی‌ها غیر از این بود و مگر ناصبی‌ها که به عداوت آن محبوب دلها و قبله جانها می‌نازند، غیر از این می‌گفتند؟!

امام عسکری(ع) در عمر کوتاه سی ساله خود و دوران بسیار کوتاهتر شش ساله امامت و خلافت خویش، چند مسئولیت و رسالت سنگین بر عهده دارد؛ چراکه هر چه فاصله زمانی امت از عصر شکوه‌مند بعثت زیادتر می‌شود، انحرافات عقیدتی و سیاسی و اجتماعی افزونتر می‌گردد و پرچم‌دار امامت و زعامت و خلافت، باری سنگین‌تر و مسئولیتی سهمگین‌تر بر دوش، و راهی ناهموارتر و پرپیچ و خم‌تر در پیش و جمعیتی عظیم‌تر و سرگردان‌تر پشت سر دارد! متأسفانه برخی از انحرافات ریشه اقتصادی داشت؛ چراکه آنهایی که واقفیه نامیده می‌شدند و امامت را به امام کاظم(ع) ختم می‌کردند و حاضر نبودند در برابر جانشینان برحق آن حضرت سر تسلیم فرود آورند، وکلایی بودند که می‌خواستند امانات و وجوهاتی را که از مؤمنین دریافت کرده بودند و باید تحویل امام حی و قائم مقام او می‌دادند، به بهانه توقف و اینکه معلوم نیست امام رضا(ع) جانشین پدر باشد و امامان بعدی وارث کرسی امامت باشند، اموال را به سود خود ضبط کنند.

امامتی که انتصابی و الهی بود، انتخابی و بشری شد و ای‌کاش اگر انتخابی و بشری بود، به حدود و شرایط و لوازم آن وفادار می‌ماندند و انتخاب واقعی صورت می‌گرفت و اگر صورت می‌گرفت، بدون چون و چرا پذیرا می‌شدند! کار به جایی رسید که امام‌الحرمین جوینی به عنوان یک ایدئولوگ و به عنوان یک متکلم صاحب‌نظر بگوید: در عقد امامت، اجماع لازم نیست؛ بلکه بدون اجماع هم اشخاص به امامت می‌رسند. مگر ابوبکر با اجماع مسلمین بر سر کار آمد؟! همین که عده‌ای معدود به امامت

کسی رأی دهند، او امام می‌شود. اصلاً عده هم لازم نیست. رأی و نظر یکی از اهل حلّ و عقد کفایت می‌کند.^۱

قرطبی نیز در تفسیر آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲ همین نظر را گفته است؛ به دلیل اینکه خلافت ابوبکر با بیعت عمر تحقق یافت و هیچ‌کس اعتراض نکرد.^۳

البته اعتراض شد، ولی در محیط خفقان کسی توجه نکرد. مگر نه اینکه امام علی(ع) فرمود: این چه شور و مشورتی است که در آن مشورت دهندگان حضور ندارند؟^۴

ابوالمعالی ادعای اجماع کرده و گفته است: امامت با بیعت یک نفر منعقد نمی‌شود. قاضی عضدالدین ایجی در مقصد ثالث از کتاب کلامی موافق از مباحث مربوط به ثبوت امامت، اعلام کرده است که: امامت از راه نص پیامبر و اعلام امام پیشین و بیعت اهل حل و عقد ثابت می‌شود. سپس گفته است که: شیعه مخالفت کرده است، ولی نمی‌گوید که شیعه با چه چیز مخالف است. آیا با نص پیامبر یا اعلام امام پیشین - آن هم امامی که منصوب به نصب الهی باشد - مخالف است؟

کار به جایی رسید که در صحیح مسلم از پیامبر اکرم(ص) نقل شد که اگر امامی با پیامبر خدا مخالفت کند و قلب شیطان در سینه‌اش باشد، نه تنها باید اطاعتش کرد، بلکه باید با صبر و بردباری با او کنار آمد.^۵ در واقعه دردناک حرّه که مدینه پیامبر اکرم(ص) از سپاه متجاوز و

۱. معالم المدرستین، علامه عسکری، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. بقره، آیه ۳۰.

۳. معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۹۶ (به نقل از تفسیر قرطبی).

۴. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۱۹۰.

۵. معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۹۵.

خون‌خوار یزید - به جرم اعتراض و مخالفت با استبداد - به شدت آسیب دید، عبدالله بن عمر اقامه نماز جمعه کرد و گفت: هر کس غلبه کند، می‌تواند اقامه نماز جمعه کند و ما غلبه کرده‌ایم.^۱ بنابراین بیعت یک نفر هم لازم نیست؛ بلکه ملاک، قهر و غلبه است؛ هر که باشد و به هر نحوی. هیچ کس حق ندارد بر امام خروج کند و هیچ امامی با فسق و فجور و فحشا عزل نمی‌شود. این در حالی است که هنگامی که پیامبر اعظم (ص) سه بار دعا کرد که خدا خلفایش را رحمت کند و سؤال کردند که خلفایش کیانند؟ فرمود: «الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرَوْنَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي»^۲ آنان که بعد از من آیند و حدیث و سنت مرا روایت کنند.

و نیز در سوره نور خدای متعال وعده کرده است که تنها مصادیق خالص ایمان و عمل صالح را خلافت می‌بخشد.^۳

امام صادق (ع) فرمود: هُمُ الْاِئِمَّةُ^۴ آنان امامند. و امام رضا (ع) فرمود: «الْاِئِمَّةُ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي اَرْضِهِ»^۵ امامان در روی زمین خلفای خدایند. در نهایت ابن اثیر آمده است که مردی اعرابی از ابوبکر سؤال کرد که آیا او خلیفه پیامبر است؟ او گفت: اَنَا الْخَالِفَةُ مِنْ بَعْدِهِ. مقصودش از خالفه این بود که پس مانده و وامانده‌ای بیش نیست؛ ولی ابن اثیر برای خوشایند دوستان می‌گوید: او تواضع کرده است.^۶

آرام آرام خالفه، خلیفه شد؛ آن هم خلیفه رسول‌الله (ص) و عمر شد. خلیفه خلیفه رسول‌الله؛ ولی ناگهان او پارا فراتر گذاشت و «امیر المؤمنین» شد.

۱. معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. همان، ص ۲۰۹.

۳. نور، آیه ۵۵.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴، کتاب الحجة، باب أن الائمة خلفاء الله.

۵. همان، ص ۱۹۳.

۶. النهایة فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۶۹: خلف.

عمر بن عبدالعزیز اموی از ابوبکر بن سلیمان پرسید: به چه دلیل و چرا در زمان ابوبکر در آغاز نامه‌ها می‌نوشتند: من خلیفه رسول الله و در زمان عمر در آغاز می‌نوشتند: من خلیفه ابی‌بکر سپس برای نخستین بار نوشتند: من امیر المؤمنین؟! معلوم می‌شود ابن عبدالعزیز قبول نمی‌داشت که این‌گونه عناوین برجسته و خجسته که از قداستی الهی و فوق بشری برخوردار است، به تاراج برود و هر کسی آن را تصاحب کند؛ غافل از اینکه بدتر از این هم شدنی است. مگر نه سران قبیله‌اش خون حسین (ع) را - که خلیفه‌ای واقعی و امامی برحق بود - گستاخانه ریختند و راه را برای خلافت دروغین او و اقوام دور و نزدیکش صاف و هموار کردند؟!

باری طرف سؤال در پاسخ وی گفت: زنی به نام شفا که از زنان مهاجر بوده، برایش نقل کرده است که: ابوبکر می‌نوشت: از جانب خلیفه پیامبر خدا و عمر می‌نوشت: از جانب خلیفه خلیفه پیامبر خدا تا اینکه عمر به عامل خویش در عراق دستور داد که دو نفر عراقی زیرک به مدینه فرستد تا درباره عراق و مردم آن، از آنها سؤال کند. او لیبید بن ربیع و عدی بن حاتم طائی را فرستاد.

آنها به مدینه آمدند و داخل مسجد شدند و به عمرو عاص گفتند: برای ما از امیر المؤمنین اجازه ملاقات بگیر. ^۱ عمرو عاص به لحاظ اینکه نام امیر المؤمنین بر عمر نهاده بودند، خشنود شد و آنها را تشویق کرد. سپس خود نزد عمر رفت و گفت: السلام علیک یا امیر المؤمنین! عمر گفت: چرا این اسم را به کار می‌بری؟! باید از آن خارج گردی. عمرو عاص توضیح داد که این اسم بر زبان دو فرستاده عراقی جاری شده است. سپس گفت: أنت الامیر و نحن المؤمنون امیر تویی، و مؤمنین ماییم. از آن پس این اسم

۱. عدی از شیعیان خالص و یاران مخلص و فداکار امام علی (ع) است؛ از این رو صحت این نسبت به او درخور تأمل است.

بی‌مسمی رسمیت یافت و در آغاز نامه‌ها نوشته شد.^۱
نَووی می‌گوید: عمر به مردم گفت: شما مؤمنید و من امیر شمایم؛
از این رو او امیرالمؤمنین! نامیده شد؛ حال آنکه قبلاً به او می‌گفتند: خلیفه
خلیفه پیامبر خدا. از آنجا که این عبارت طولانی بود، کنار گذاشته شد و نام
جدید مورد استفاده قرار گرفت.^۲

راه بی‌پایان

اگر خالفه، خلیفه رسول‌الله شد و اگر خلیفه خلیفه رسول‌الله،
امیرالمؤمنین شد، سؤال برانگیز بود و اگر عناوین و القاب به تاراج رفت
شگفت‌انگیز بود؛ ولی این راه، بی‌پایان بود و این رشته سر دراز داشت و
کار به آنجا رسید که عناوینی چون خلیفه رسول‌الله و امیرالمؤمنین برای
حضرات کوچک بود و ناگاه «خلیفه‌الله» شدند! حجاج بن یوسف ثقفی
در خطبه نماز جمعه به نمازگزاران گفت: خلیفه خدا و برگزیده او - یعنی
عبدالملک بن مروان - را اطاعت کنید.^۳ البته نخستین بار این معاویه بود که
گفته بود: زمین از آن خدا و من خلیفه خدایم.^۴

به مهدی عباسی گفتند: ولید بن عبدالملک - خلیفه اموی - زندیق
بوده است. او گفت: خلیفه خدا برتر از این است که زندیق باشد.^۵

شاعران جیره‌خوار و مداحان بی‌بندوبار، بدون هیچ پروایی از
واژه غصب شده خلیفه‌الله استفاده می‌کردند و کسی مخالفت نمی‌کرد.
جریر شاعر در قصیده‌ای به عمر بن عبدالعزیز گفت: «خلیفه‌الله ماذا تأمر و
بنا»؟

۱ و ۲. معالم المدرستین، ج ۱، ص ۲۱۰.

۳. همان، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.

۴ و ۵. همان، ص ۲۱۸.

او با اینکه مدعی دیانت بود، مخالفت نکرد. بعدها شعرا به منصور عباسی گفتند: خلیفة الرحمان.^۱ کار به آنجا رسید که وقتی مردی اعرابی وارد کاخ افسانه‌ای هارون الرشید شد و می‌خواست به او سلام بدهد، گفت: السلام علیک یا الله! مگر نه فرعونیان و نمرودیان به هیچ عنوان و لقبی خشنود نبودند، جز اینکه ربّ الناس نامیده شوند؟! چنان‌که فرعون معاصر حضرت موسی (ع) می‌گفت: «أنا ربکم الأعلى»!^۲

اگر بشری، هم غوطه‌ور در فساد و شهوات و هرزگی و بی‌بندوباری باشد و هم القاب مقدسی را یدک بکشد، در مکتب بی‌پایه اموی و عباسی و آنهایی که بعدها بر جای آنان نشستند، عادی و عرفی است؛ ولی کم نبودند کسانی که در مکتب ریشه‌دار تشیع پروریده شده بودند و فریاد می‌زدند و صدای اعتراض خود را به هر نحوی بود به گوش غاصبان عناوین و القاب مقدس می‌رساندند و احياناً خواب را بر چشم آنها حرام می‌کردند؛ هر چند که هر لحظه خطر حبس و ترور و اعدام آنها را تهدید می‌کرد.

دعبل خزاعی می‌گفت: چهل سال است که چوبه دارم را به دوش می‌کشم و هنوز کسی را نیافته‌ام که مرا از آن درآویزد.^۳

دیگری می‌گفت: چشم باز کنید و بنگرید که خلیفة خدا میان مشک شراب و ساز عود لانه کرده است. دیگری می‌گفت: ای یزید! هر چه می‌توانی نعره برآور و هرزگی کن. من از تهدید تو نمی‌ترسم.^۴

۱. الامام علی صوت العدالة الانسانية، ج ۵، ص ۱۱۰۳.

۲. نازعات، آیه ۱۴.

۳. علی و قومیت عربی، ص ۱۹۹ (ترجمه جلد پنجم از کتاب «الامام علی صوت العدالة الانسانية» از همین قلم).

۴. الامام علی صوت العدالة الانسانية، جورج جورداق، ج ۵، ص ۱۱۸۶.

امامت و مسئولیت

مسئولیت‌پذیری، یک فضیلت و گریز از آن، یک رذیلت است. پیامبر گرامی اسلام (ص) در مراسم اعلام ولایت و خلافت الهی علوی فرمودند:

«أَوْ شَكَّ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبُ وَ أَنَا مَسْئُولٌ وَ أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ»^۱ دور نیست که مرگم فرارسد و دعوت حق را اجابت کنم. من مسئولم، شما هم مسئول اید.

متأسفانه، بسیاری از مردم، از ولایت‌پذیری سر باز زدند و این مسئولیت سنگین را زیر پا نهادند. امام باقر(ع) فرمود: خدا پنج چیز را واجب کرد؛ مردم چهارتای آن را پذیرفتند و یکی را رها کردند: نماز و زکات و روزه و حج را پذیرا شدند؛ ولی هنگامی که آیه ولایت نازل گردید و اعلام شد که کمال دین به ولایت علی(ع) است، پیامبر(ص) نگران بود و پیش خود می‌گفت: این مردم تازه مسلمانند و اگر اعلام کنم، هر کسی

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۹۰، کتاب الحجة، باب ما نص الله على الأئمة، ح ۶.

چیزی خواهد گفت؛ ولی خدای متعال مرا تهدید کرد که اگر اعلام نکنم، مرا عذاب می‌کند.^۱

اصولاً مسئولیت‌پذیری به صورت تکوینی از لوازم وجود و از ویژگی‌های هر موجودی است. تمام اجزای عالم طبیعت، مسئولیت‌پذیرند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان‌بردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان‌بری

حیوانات، همگی در عالم خود، مسئولیت‌پذیرند. حیوان ماده، بچه خود را می‌زاید و شیرش می‌دهد و تازمانی که به مادر نیاز دارد، مراقبت و پرستاری می‌کند. پرنده‌ها پس از تخم‌گذاری، روزها و شبها تخم را زیر پر و بال خود گرم می‌کنند، تا جوجه شود و از پوسته تخم خارج گردد. آنگاه آب و غذایش می‌دهند و مراقبتش می‌کنند، تا پر و بال درآورد پرواز کند.

این مسئولیت‌پذیری‌ها طبیعی و غریزی است. انسان یک مسئولیت‌دیگر دارد و آن، ارادی و اختیاری است. انبیا و ائمه این مسئولیت را به بشر ابلاغ و اعلام می‌کنند و می‌گویند که مسئولیت‌پذیری، چه فوایدی و مسئولیت‌گریزی چه زیان‌ها و عواقب تلخ و ناگواری دارد. عقل بشر نیز بسیاری از مسئولیت‌ها را می‌شناسد و به مسئولیت‌پذیری توصیه می‌کند. اینجاست که عقل و شرع به هم می‌رسند. هر عاقلی متشرع و هر متشرعی عاقل است. افراد مسئولیت‌گریز و مسئولیت‌ستیز، نه عاقل‌اند و نه متشرع.

عقل، حامی شرع و شرع، حامی عقل است. قرآن کریم می‌فرماید:

«... و يجعل الرّجس علی الذین لا یعقلون»^۲ ... خدای متعال پلیدی را بر

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۹۰، کتاب الحجّة، باب ما نص الله علی الأئمّة، ح ۶.

۲. یونس، آیه ۱۰۰.

کسانی قرار می‌دهد که عقل خود را به کار نمی‌اندازند. هر کس عقلش بیشتر است، مسئولیتش سنگین‌تر است. «هر که بامش بیش، برفش بیشتر». انبیا و ائمه (ع) علاوه بر اینکه از عالم غیب دستور می‌گیرند و از هدایت ویژه الهی و غیبی برخوردارند، به لحاظ عقلانیت نیز از برترین‌هایند. پیامبر خاتم را عقل کل می‌نامند. انبیا و ائمه در مسئولیت‌شناسی و مسئولیت‌پذیری ممتازند و همواره کاروان بشریت را به سوی مسئولیت‌شناسی و مسئولیت‌پذیری سوق داده‌اند و اگر اینها نبودند و بشریت را هدایت نمی‌کردند، خدا می‌داند چه اتفاقاتی می‌افتاد. اگر اقوامی چون قوم نوح و قوم لوط و عاد و ثمود، هلاک و نابود شده‌اند، دلیلی جز مسئولیت‌گریزی، بلکه مسئولیت‌ستیزی ندارد. جنگهای خانمان‌برانداز، یا معلول مسئولیت‌ستیزی یک طرف است یا هر دو طرف.

مسئولیت امام سنگین است. امام باید کوه‌پایه صبر و استقامت باشد تا بتواند بار سنگین و طاقت‌فرسای مسئولیت را بر دوش کشد. خدای متعال پس از معرفی برخی از ائمه پیش از اسلام می‌فرماید:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»^۱ ما آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما مردم را هدایت کنند و به آنها فعل خیرات و اقامه نماز و ادای زکات وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند.

و در آیه دیگر درباره انبیای بنی اسرائیل می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»^۲ برخی از آنها را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت کنند، چون شکیبایی می‌کردند و به آیات ما یقین داشتند.

۱. انبیاء، آیه ۷۳.

۲. سجده، آیه ۲۴.

از دو آیه فوق، چند ویژگی برای امام استفاده می‌شود:

۱. هدایت به امر الهی که فوق راهنمایی و ارائه طریق است؛ بلکه به معنای راهبری و ایصال به مطلوب است و از شئون امامت شمرده می‌شود.

۲. امامان به لحاظ اینکه از طهارت و پشیمانی روح القدس برخوردار بوده‌اند، هرگز از فعل خیرات و اقامه نماز و دادن زکات و عبادت پروردگار جدا نبوده‌اند و وحیی که در آیه اول مطرح شده، وحی تکوینی است، نه تشریحی.^۱

۳. صبر و استقامت ویژه در برابر سختی‌های مأموریت و بلاها و آزمون‌ها. چنان‌که حضرت ابراهیم(ع) تا مراحل دشوار آزمون‌ها را به اتمام نرسانید، به امامت نرسید.^۲

۴. یقین تام، یعنی گذشتن از شک و گمان و علم‌الیقین و رسیدن به مرتبه عین‌الیقین و شهود حقایق غیب و ملکوت هستی و باطن امور؛ چنان‌که فرمود:

«و کذلک نرى إِبْرَاهِيمَ مَلِكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۳

و این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین (و حاکمیت مطلقه خود را) به ابراهیم نشان دادیم (تا حقایق را شهود کند) و اهل یقین (تام و عین‌الیقین) گردد. آنچه در زندگی امامان و پیامبران مطرح است، کیفیت است نه کمیت. خواه امامت شش ساله پدری و الاگهر چون امام عسکری(ع) باشد، یا امامت چندین قرنی پسری بلندآختر چون مهدی موعود(عج) باشد، و خواه آغاز آن در ۲۴ سالگی امام یازدهم باشد تا سی سالگی، یا آغاز آن از

۱. علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۴، ذیل آیه ۷۳ سوره انبیاء.

۲. «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره، آیه ۱۲۴).

۳. انعام، آیه ۷۵.

شش سالگی امام دوازدهم باشد تا زمانی که خدا می‌داند! و خواه در حال حضور باشد یا غیبت، و خواه غیبت صغری باشد یا کبری، و خواه در حبس و تبعید باشد یا آزاد، و خواه بر مسند حکومت باشد یا نه، و خواه در میدان جنگ شهید شود یا در بستر!

مهم، ادای مسئولیت است؛ آن هم مسئولیتی سنگین که هر کسی توان تحمل آن را ندارد.

ای مگس عرصهٔ سیمرخ نه جولانگه توست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

جعفر کذاب طمع داشت که با شهادت برادر بزرگوارش امام عسکری (ع) بر مسند امامت تکیه زند.

احمد بن عبیدالله بن خاقان می‌گوید: جعفر بعد از رحلت امام عسکری (ع) که برای احراز مسند امامت به هر دری زده و جواب رد شنیده بود، نزد پدرم آمد و گفت: می‌خواهم مسند برادرم را به من تفویض نمایی و من عهد می‌کنم که سالی دویست هزار دینار تحویل دستگاه خلافت بدهم. پدرم خشمگین شد و گفت: ای احمق، منصب برادرت منصبی نیست که با زر و سیم به دست آید. سالهاست که خلفای عباسی شمشیر می‌کشند و مردم را می‌کشند و شکنجه می‌کنند که از اعتقاد به امامت پدر و برادر تو باز دارند، کاری از پیش نبرده‌اند. اگر تو امام باشی، شیعیان به سوی تو می‌آیند و نیازمند رشوه دادن به خلیفه نیستی و اگر امام نیستی، هیچ کس نمی‌تواند تو را بر مسند امامت نشانند.

راوی می‌گوید: پدرم به سفاقت و نابخردی جعفر پی برد و دستور داد که مأموران او را به مجلس راه ندهند و از آن پس او را ندیدیم!

او بعد از درگذشت برادر، در تصرف اموال و حبس کنیزان و مزاحمت شیعیان و زیر سؤال بردن فلسفهٔ انتظار و جاسوسی برای

حکومت جور و ایجاد رعب و وحشت بسی کوشید. بی جهت نیست که او را لقب کذاب داده‌اند تا مبادا افراد ساده‌لوح فریفته‌اش شوند.^۱
 عناوین و القاب باید بار معنوی داشته و دارای پیام باشند. در میان بنی‌هاشم، سه جعفر شهرت دارند:

یکی برادر امیرالمؤمنین علی(ع) که در روزگار ضعف ظاهری اسلام به سوی دیار حبشه مهاجرت کرد و به هنگام فتح خیبر به مدینه بازگشت و در جنگ موته به شهادت رسید و پیامبر اکرم(ص) به همسرش اسماء فرمود: گریه مکن. او در بهشت با دو بال یاقوتی پرواز می‌کند؛ از این رو به جعفر طیار شهرت یافت.^۲

دومی امام ششم(ع) است. او را پیامبر اکرم(ص) ملقب به «صادق» ساخت، تا با جعفر کذاب که به ناحق، ادعای امامت و ولایت کرده است، اشتباه نشود.^۳

سومی فرزند امام دهم(ع) و برادر امام یازدهم است که رفتاری ناپسند داشت و در عین حال، بلندپروازی می‌کرد و می‌خواست بر جایگاه قداست و طهارت تکیه زند و مسئولیت‌های سنگین امامت را لوٹ کند؛ از این رو کذاب نامیده شد.

درست است که مسئولیت‌پذیری، هنر و مسئولیت‌گریزی، عیب است، اما مسئولیت‌پذیری شرایطی دارد و هر کسی را برای هر مسئولیتی نساخته‌اند.

گوهر پاک ببايد که شود قابل فيض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

۱. بنگرید به سفینة البحار(شیخ عباس قمی ره)، ج ۱، ص ۱۶۳ و ۱۶۴، (جعفر) و منتهی الآمال،

ج ۲، ص ۲۷۵ و ۲۷۶، ذیل حوادث شهادت امام حسن عسکری(ع).

۲. سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۵۹: جعفر.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۰: صدق.

ابوالادیان که از خدام امام عسکری (ع) بوده، می‌گوید: پس از ارتحال آن امام همام (ع) دیدم جعفر بر در خانه نشسته و افرادی به او تسلیت و تهنیت می‌گویند. تسلیت برای درگذشت برادر، و تهنیت برای امامت! پیش خود گفتم: اگر این شخص امام است، امامت چیز دیگری شده! این مرد فاسق، کی لایق امامت است؟! من بارها دیده‌ام که او شراب می‌خورد و قماربازی می‌کند و تار و طنبور می‌نوازد.^۱

امام به لحاظ مسئولیت‌های سنگینش نه تنها باید عادل، بلکه باید معصوم باشد. هر فرد متقی و عادل‌ی شایسته امامت نیست، تا چه رسد به اینکه بی‌تقوا و فاسق و ظالم باشد! آن متقی و عادل‌ی در خور این مقام است که از صفت والای عصمت برخوردار باشد و عصمت به معنای مصونیت از گناه و خطاست، هم خطای در فهم و ادراک و هم خطای در گفتار و رفتار؛ و اگر معصومین (ع) استغفار و توبه کرده‌اند، به خاطر اشتغال به مباحات و ضروریات زندگی و ناچیز شمردن اعمالی بوده که در مقام امتثال انجام داده‌اند، زیرا خود فرموده‌اند:

«حَسَنَاتِ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ»^۲ آنچه برای خوبان، حسنه شمرده می‌شود، برای مقربان درگاه حق، سیئه و گناه است.

هنگامی که به ابراهیم خلیل (ع) پس از گذراندن چند آزمون سخت - که دیگران تحمل آنها را نداشتند - مژده داده شد که منصب والای امامت به او داده شده، عرض کرد: «...وَمِنْ ذُرِّيَّتِي...»^۳ یعنی برخی از افراد دودمانم را نیز مقام امامت عطا کن. خطاب آمد: «...لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۴ ... پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد.

۱. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۷۶ (شهادت امام حسن عسکری).

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰۱: عصم.

۳ و ۴. بقره، آیه ۱۲۴.

ظلم و ستم اقسام و مراتبی دارد. بدترین مراتب آن، شرک است که در قرآن آمده است: «...إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۱ ... شرک، ستمی است بزرگ. مرتبه دیگر آن، ظلم به مردم است که حتماً انتقام دارد. چنان که می فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ...»^۲ خدای را از آنچه ستمکاران انجام می دهند، غافل مپندار....

مرتبه دیگر آن، ظلم به خویشان است که ممکن است مشمول مغفرت گردد. گناहانی که جنبه فردی دارد، ظلم به نفس است؛ اگرچه گرایش به شرک و تجاوز به حقوق مردم نیز ظلم به نفس است؛ بنابراین، ظلم به نفس یک معنای عام دارد که هر سه قسم را شامل می شود و یک معنای خاص دارد که مصداقش همین قسم اخیر است. خدای متعال بندگان را سه قسم کرده است: «...فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ...»^۳ ... برخی به خود ستم می کنند و برخی راه میانه پیش می گیرند و برخی در کارهای خیر پیش قدم می شوند....

معصوم؛ مصداق اتم و اکمل «سابق بالخیرات» است و هیچ کس را یارای آن نیست که در امور نیک بر آنها سبقت گیرد. آنها پیشوای سابقان اند، نه همراه یا دنباله رو آنها. امام یعنی کسی یا چیزی که پیشرو باشد. به همین جهت است که در قرآن درباره تورات اصیل گفته شده است: «...وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً...»^۴ ... پیش از قرآن کتاب موسی، امام و رحمت بود....

پس انجیل اصیل هم امام بود. قرآن هم امام است. کتب آسمانی امام صامت بودند. پیامبر خاتم و عترت پاک، قرآن ناطق اند. مگر نه در قرآن به

۱. لقمان، آیه ۱۳.

۲. ابراهیم، آیه ۴۲.

۳. فاطر، آیه ۳۲.

۴. هود، آیه ۱۷.

حضرت عیسی (ع) کلمه گفته شده است.^۱

و در برخی از دعاها آمده است:

«أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ... وَ كِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ بِالْحَقِّ وَ كَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ»^۲ از تو

به پاس نامت... و به احترام کتابت که به حق نازل شده و به پاس کلمات تام و تمامت درخواست می‌کنم.

قطعاً ائمه اطهار (ع) مصداق کلمات تام خدایند. هرچند همه مخلوقات، کلمات خدای یگانه‌اند؛ ولی کلمات را باید دو قسم، بلکه سه قسم کرد: غیر تام، تام، و اتم. پیامبر خاتم (ص) کلمه اتم خداست. ائمه کلمات تام‌اند. ما، در دینداری نه از قرآن که کتاب صامت است، بی‌نیازیم و نه از عترت پاک که کتاب ناطق‌اند.

مگر ممکن است کسی که آلوده به گناه بوده و توبه کرده یا اکنون آلوده به گناه است، پیشوا و پیشرو کسانی باشد که ممکن است خود، تالی معصوم، بلکه معصوم باشند؟

هر امامی پیش از امامت، مطیع امام حی حاضر است. حسین (علیهما السلام) مطیع پدر بودند. امام حسین (ع) مطیع امام حسن (ع) بود؛ از اینجا می‌فهمیم که امام باید از عصمت مطلقه برخوردار باشد. یعنی از ولادت تا شهادت یا رحلت. و اگر غیر از این باشد، ممکن است تابع از این لحاظ افضل از متبوع باشد. علمای اصول می‌گویند: آیه «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» دلالت دارد بر اینکه امام باید مادام‌العمر از هر گناهی منزّه باشد. علامه طباطبائی (ره) در تفسیر آیه و استفاده معنای مزبور بیانی لطیف دارد.^۳

۱. نساء، آیه ۱۷۱.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۷۶ و ۵۷۷، کتاب الدعاء، باب الدعاء فی حفظ القرآن.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره.

مسئولیت‌های سلبی و ایجابی

ما مسئولیت‌ها و رسالت‌های سنگین امام عسکری (ع) را دو قسم می‌کنیم؛ برخی را سلبی و برخی را ایجابی می‌نامیم؛ هرچند که سایر امامان معصوم (ع) نیز از این قاعده خارج نیستند؛ بلکه طبق روایتی که در آغاز نوشتار پیش نقل کردیم، پیامبر اعظم (ص) نیز از این قاعده خارج نیست. انبیای سلف هم دو قسم مسئولیت داشتند. آنها از یک سو به نفی شرک و پرستش بت و شراب و قمار و زنا و تقلب می‌پرداختند و از سوی دیگر به یکتاپرستی و کارهای نیک اخلاقی و عدالت فرا می‌خواندند. پیامبر خاتم (ص) هر دو مسئولیت خود را در قالب کلمه طیبه «لا إله إلا الله» به نحوی بسیار هنرمندانه و با ظرافت تمام، ابلاغ کرد؛ زیرا فرمود: «قولوا لا إله إلا الله تفلحوا» بگوئید معبودی جز «الله» نیست، تارستگار شوید. کسی که همه بتها و معبودها و محبوب‌ها و معشوق‌ها را نفی کند و تنها به «الله» روی آورد، هم نفی کرده و هم اثبات. تنها اجسام چوبی و فلزی و اجرام مادی، بت نیستند. هر چیزی که انسان را مجذوب کند و خدایی نباشد، «اله» یا معبود است. هرچند که مال

و مقام و زن و فرزند و دیگر تعلقات باشد. بنابراین، شرک، تنها بت پرستی نیست. بت پرستی، شرک جلی و آشکار است. بقیه امور، شرک پنهان یا خفی و اخفی است. امام عسکری (ع) فرمود:

«...الإشراك في الناس أخفى من ديب الذرّ على الصفا في الليلة الظلماء و من ديب الذرّ على المسح الأسود...»^۱ شرک در میان مردم، مخفی تر است از حرکت مورچه ریز روی صخره سیاه در شب تاریک و حرکت آن روی نمند سیاه....

امام رضا (ع) هنگام خروج از شهر نیشابور برای عالمان متقاضی که تعداد آنها را بیست و چهار هزار نوشته‌اند، از پدر و اجداد طاهرین خود، حدیث زیر را نقل کرد که گوینده آن، خدای متعال است:

«كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۲ کلمه «لا اله الا الله» دژ من است، هر کس بگوید، داخل دژ من می‌شود و هر کس داخل دژ من شود، از عذاب ایمن است.

باید به کنه «لا اله الا الله» رسید. در این کلمه، هم کفر است و هم ایمان. اگر کفر نباشد، ایمان هم نیست، اگر نفی نباشد، اثبات هم نیست.

کفر و ایمان قرین یکدگرند هر کجا کفر نیست، ایمان نیست

باید از «لا» شروع کرد تا به «الا» رسید. آنها که بتها را شفیع خود می‌پنداشتند، به «لا» نرسیده بودند. چگونه ممکن بود که به «إلا» برسند. آنها که طاغوت‌های اموی و عباسی را اطاعت می‌کردند، «لا» نگفته بودند. آنها که در میدان‌های جنگ در رکاب پیامبر (ص) و علی (ع) و حسنین (ع) می‌جنگیدند و کشته می‌شدند، «لا» می‌گفتند و ترانه «لا» می‌سرودند و «الا» را به نمایش می‌گذاشتند. شهید مدرس پرورده مکتب «لا» و «الا»

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۵۱، ح ۴.

۲. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۹۱، حالات امام هشتم (ع).

بود. رضاشاه به او گفت: از جان من چه می‌خواهی؟! پاسخ داد: می‌خواهم تو نباشی! انقلاب اسلامی یک «لا» دارد و یک «الا»، به همین جهت تمام مشرکان جهان در مقابلش ایستاده‌اند، حتی آنهایی که دم از توحید می‌زنند، ولی توحید را بد فهمیده‌اند. توحید ادعایی شیوخ و هابی عین شرک است. آیا اطاعت و حمایت آل سعود، از حمایت و اطاعت آل مروان بهتر است؟! و هابی بدون اینکه «لا» بگوید، به «الا» چسبیده است. برخی بدون اینکه «الا» بگویند، به «لا» چسبیده‌اند. مارکسیست‌ها، بلکه همه ماتریالیست‌های عالم، چنین‌اند.

امامان شیعه، تفسیر عملی «لا» و «الا» بودند و پیام فلاح و رستگاری رهبری اسلام را به‌خوبی ابلاغ می‌کردند. اختلاف آنها با طواغیت اموی و عباسی بر سر «لا» نگفتن و «الا» گفتن آنها بود.

آنها در راه مسئولیت سلبی خود، بسی صدمه دیدند و اگر اندکی مجال می‌یافتند، در سایه تقیه بود؛ هم تقیه خوف و هم تقیه مدارا. تقیه به آنها فرصت می‌داد که بتوانند پیام ایجابی و سلبی خود را ابلاغ کنند. آموزش درس تقیه، زمینه‌ساز توفیقاتی است برای خدمت بیشتر و بر کرسی نشاندن پیام «لا» و «الا» و دنبال کردن آنچه پیامبر اکرم (ص) خواسته و دنبال کرده بود. انس با خدا، نشان فهم عمیق معنای «لا» و «الا» در کلمه طیبه است. همان که قهرمان این نوشتار است، فرمود:

«... مَنْ أَنَسَ بِاللَّهِ اسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ وَ مَنْ لَمْ يَتَّقِ وَجْهَ النَّاسِ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ...»^۱ ... هر کس با خدا انس گیرد، از مردم گریزان است و علامت انس با خدا گریز از مردم است....

این وحشت و گریز به معنای انزوا و خانه‌نشینی یا به سبک

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۷، ح ۳.

غارنشینان به معنای غارنشین و رهبانیت نصرانی نیست، بلکه به معنای پاک کردن خلوت دل از اغیار و روی آوردن خالص به حضرت خداوندگار است.

به هر حال، مقصود ما از مسئولیت سلبی، دفع و رفع تمام انحرافات عقیدتی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و مقصود ما از مسئولیت ایجابی، زمینه‌سازی و آماده کردن اذهان شیفتگان مکتب و شیعیان نیکومذهب برای شناخت مقام و منصب دوازدهمین خلیفه خدا و چهاردهمین معصوم و آمادگی برای استقبال از دوران کوتاه غیبت صغری و دوران طولانی غیبت کبری و روشن کردن فلسفه انتظار و دمیدن روح امید و نشاط و تحرک و مبارزه و جهاد است.

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد، که من زده ام فالی و، فریادرسی می آید
راه ائمه اطهار(ع) در عصر حضور همین بوده است. نه تنها امام
عسکری و پدر والاگهرش این راه را می‌پیمودند و در جهت مسئولیت
ایجابی و جا انداختن آیین مهدویت و پیراستن آن، از اوهام و خرافات،
همواره تلاشگر بودند، بلکه سایر ائمه(ع) و حتی شخص شخیص پیامبر
اعظم(ص) در این راه تلاش کرده‌اند، لکن در دوره این دو امام و به‌ویژه
امام عسکری(ع) آن قدر پررنگ و پراهمیت می‌شود که گویی اسلام ناب و
تشیع عالم‌تاب یعنی همین؛ و صد البته که اگر مهدویت را از اسلام - بلکه
از ادیان سلف - حذف کنیم، مثل این است که جان را از کالبد و روح را از
تن گرفته‌ایم.

سیدالشهدا(ع) فرمود: «از ماست دوازده مهدی. نخستین آنها
امیرالمؤمنین(ع) و آخرین آنها نهمین فرزند من است. اوست امام قائم که
خدا زمین را به وجود او احیا می‌کند و دینش را غالب می‌سازد؛ هر چند که

برای مشرکان خوشایند نباشد. او را غیبتی طولانی است. در دوران غیبت، برخی مرتد می‌شوند و بقیه، ثابت می‌مانند.^۱

امام سجاد(ع) هم در خطبه‌ماندگاری که در دوران اسارت در جامع دمشق ایراد کرد، فرمود:

«خدا به ما شش خصلت و هفت فضیلت داده است. خصلت‌های شش‌گانه عبارتند از: علم، حلم، سماحت، فصاحت، شجاعت و محبت در دل‌های مؤمنین. و فضیلت‌های هفت‌گانه عبارتند از: نبی مختار، صدیق اعظم (حیدر کرّار)، جعفر طیار، حمزه سینه‌سالار، حسن و حسین سید جوانان بهشتی و نیکوکردار و مهدی قاتل دجال بدرفتار!»^۲

ابن اثیر می‌گوید: مهدی همان است که پیامبر اکرم(ص) بشارت داده است که در آخرالزمان خواهد آمد.^۳

پیامبر و امامان پیشین بشارت می‌دادند و زمینه‌ساز مهدویت بودند؛ ولی آنکه باید زمینه‌سازی‌های پیشینیان را فعلیت بخشد و آن آرمان بزرگ دینی را بر کرسی نشاند، امام عسکری(ع) است. خدا می‌داند که در آن شرایط سخت تقیه، که عباسیون از تولد مهدی آخرالزمان بیمناک‌اند و از ترس اینکه او موسی‌وار کاخهای فرعون‌نشان را زیر و زبر کند، می‌کوشند که اگر طفلی در خانه امام عسکری(ع) به دنیا آید، سر به نیستش کنند، چقدر کتمان قضیه دشوار و چقدر اعلام آن به خواص دشوار بود؟! از یک سو لازم است پنهان‌کاری شود، تا جاسوسان از دیدن و شنیدن ماجرا کور و کر شوند و از سوی دیگر، باید شیعیان چشم به راه و گوش به زنگ اطلاع یابند که خورشید مهدویت طلوع کرده و اگر امام عسکری در جوانی

۱. شیخ عباس قمی، سفینه‌المحار، ج ۲، ص ۷۰۲، (هدی).

۲. شیخ عباس قمی، منتهی‌الآمال، خطبه حضرت سجاد(ع) در جامع دمشق.

۳. النهایة، ج ۵، ص ۲۵۴، (هدی).

شهید شود، چشمهای تیزبین به جمال جانشینش روشن خواهد بود؛ هر چند که به واسطه فشار دستگاه خلافت جور، دیدارش برای همگان مقدور نباشد. جعفر کذاب با اینکه برادر امام عسکری (ع) و عموی مهدی آخرالزمان بود، از ماجرا بی خبر بود. او می خواست بر جسد بی جان برادر نماز گزارد؛ ولی ناگهان طفلی شش ساله ظاهر شد و ردای او را کشید و گفت: عمو! پس بایست. من به نماز بر پدرم از تو سزاوارترم. او ناگزیر عقب ایستاد و مهدی موعود بر پدر نماز گزارد و چون از او سؤال شد که آن طفل که بود؟! گفت: به خدا، هرگز او را ندیده بودم و او را نمی شناختم.^۱ مگر جز اعمال دقیق تاکتیک تقیه، چاره‌ای بود؟! تقیه، سنگری است برای دفع اشرار و حفظ جان اخیار؛ و اگر این نبود، شیعیان تارومار و فرقه ناجیه از جهان اسلام محو می شدند و امروز شاهد شکوه تشیع در این دنیای سرگردان نبودیم. چه بسیارند طاغوت‌ها و طاغوت‌چه‌هایی که از تصور هلال شیعی یا شنیدن آن، خواب راحت ندارند؟! اکنون در راهپیمایی اربعین حسینی میلیون‌ها نفر از سراسر جهان شرکت می کنند. شیعه اگرچه بسیار شهید داده و باز هم می دهد، ولی گاهی بدون تقیه و گاهی با تقیه خوف و گاهی با تقیه مدارا، برحسب شرایط زمان و مکان، هدف خود را دنبال کرده و دنبال می کند و آرمان‌های والای خود را تحقق می بخشد.

سیدنورالله شوشتری که به شهید ثالث شهرت یافته و امروز در کشور هند، مزارش پناهگاه اهل راز است، در عصر صفوی به هند می رود و با دانش و درایت خود، قلب اکبرشاه را تسخیر می کند و بر مسند قضاوت می نشیند و در پناه سپر تقیه به دلیل اینکه خودش مجتهد است و

۱. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۷۶ (شهادت امام عسکری (ع)).

نباید مطابق یکی از مذاهب اربعه اهل سنت حکم کند، مطابق فقه جعفری قضاوت می‌کند.

رندان معاند می‌کوشیدند که او را لو دهند و می‌کوشیدند که سوژه‌ای پیدا کنند و او را از پای درآورند. همان کاری که دشمنان با امام عسکری (ع) کردند و در نوجوانی به حیات پربرکتش خاتمه دادند.

یکی از سوژه‌هایی که پس از تجسس بسیار به دست آوردند، این بود که یک‌بار، پس از ذکر نام مبارک امیرالمؤمنین (ع) کلمه «علیه الصَّلَاةُ والسلام» را بر زبان جاری کرد. دشمنان گفتند: این کلمه مخصوص پیامبر اکرم (ص) است او بدعت گذاشته و باید از مقام خود عزل و مجازات شود؛ غافل از اینکه در قرآن کریم دایره سلام و صلوات توسعه یافته است.

خدای متعال در مورد دهندگان زکات به پیامبرش می‌فرماید: «صَلِّ عَلَيْهِمْ»^۱ و نیز تهنیت و تحیت اهل بهشت را سلام دانسته^۲ و در مورد عبادالرحمن فرموده است: «إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۳ هرگاه مورد خطاب جاهلان واقع شوند، می‌گویند: سلام.

بنابراین، نه صلوات بر امیرالمؤمنین (ع) جرم است و نه سلام بر آن حضرت، بدعت.

باری متعصبان حسود و کینه‌توزان جسور، اکبرشاه را که مردی فهیم و فرهیخته بود، زیر فشار گذاشتند و به هیچ چیز جز عزل و مجازات قاضی شهید راضی نمی‌شدند و او منتظر بهانه‌ای بود تا مخالفان را خلع سلاح کند و آنها را سر جای خود بنشانند؛ تا اینکه یکی از عالمان منصف سنی برای اکبرشاه چنین نوشت:

۱. توبه، آیه ۱۰۳.

۲. واقعه، آیه ۲۶؛ مریم، آیه ۶۲.

۳. فرقان، آیه ۶۳.

گر لحمک لحمی به حدیث نبوی هِیْ بی صَلَّ علی نام علی بی ادبی هِیْ^۱
اگر گوشت بدن علی، گوشت بدن پیامبر و خون او خون پیامبر
است، چه مانعی دارد که علی (ع) هم در خور سلام و صلوات باشد.
وانگهی مگر نه در آیه مباهله «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»^۲ آمده است؟! قرار بر
این بود که مسیحیان؛ زنان و فرزندان و خودها یا خودی‌هایشان را بیاورند
و پیامبر نیز.

در این مراسم تاریخی از زنان، صدیقه طاهره (س) و از فرزندان؛
حسین (ع) و از «أنفسنا» و خودها یا خودی‌ها امام علی (ع) پیامبر خدا را
همراهی می‌کردند؛ ولی نصرانی‌ها ترسیدند و مباهله نکردند.^۳
بنابراین، سلام و صلوات بر امام علی (ع)، سلام و صلوات بر
گوشت و خون و جان پیامبر است.

بارها گفت پیغمبر که علی جان من است هم به جان علی و جان محمد صلوات
اکبرشاه با قرائت بیت «لحمک لحمی» آرامش یافت و با داشتن
چنان سندی محکم، توطئه‌ها را خنثی کرد؛ ولی پس از مرگ او و روی کار
آمدن فرزند نادانش جهانگیرشاه، دشمنان کار خودشان را کردند و آن مرد
فرهیخته را به شهادت رسانیدند.^۴ در اینجا ادامه آن بیت را از صاحب این
قلم می‌آوریم، تا تشکری باشد از عالم منصفی که جان قاضی را نجات داد
و تکریمی باشد از پادشاهی که اهل منطق و انصاف بود:

گر لحمک لحمی به حدیث نبوی هِیْ بی «صَلَّ علی»، نام علی بی ادبی هِیْ

۱. اشاره است به حدیث: «یا علیّ لحمک لحمی و دمک دمی».

۲. آل عمران، آیه ۶۱.

۳. علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۵۰ (ذیل آیه مباهله).

۴. شیخ عباس قمی، فوائدالرجیبه فی أحوال علماء الشیعه، ص ۶۶۹، حرف «ن»؛
مجالس المؤمنین، ص ۱۵۸ و ۱۶۳، از انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۹۲.

پس «صلّ علی»، بر نبوی و علوی هی
 پس از دل و جان صلّ علی آل نبی هی
 او ماه درخشان ز تبار قرشی هی
 پس؛ دست به دامان غنای علوی هی
 دل در گرو جلوهٔ حلم حسنی هی
 او راهبر ناله و آه سحری هی
 بشناس و را صاحب علم لدنی هی
 بازندهٔ او جبری و حزب قدری هی
 او قبلهٔ دل شیفته‌ای چون فدوی هی
 تا بوسهٔ اخلاص به پای رضوی هی
 چون راه و صولت به حریم نقوی هی
 زندانی سامره و شاه مدنی هی
 دنباله‌روش در ره عشق ازلی هی
 کی زمزمه‌اش غیر شعار ولوی هی^۱

گر احمد و حیدر گل بستان و جودند
 گر آیت تطهیر به احزاب فروشد
 زهرا که بود حجت حق بر حجج‌الله
 گر فقر مرا کرده سیه‌روی دو عالم
 من شیفتهٔ سطوت «هیئات» حسینم
 سجاد که بر بال نیایش به سما رفت
 گر باقر علم است تو را صاحب مکتب
 صادق که برافراشت به حق پرچم مذهب
 با کاظم آل است مرا زمزمهٔ عشق
 هرگز نهراسم ز امانی و وساوس
 با «صل علی» گام بزن در ره اخلاص
 با حُسنِ حَسَن توشهٔ ره گیر و به پا خیز
 چون حجت حق پرچم توحید به دوش است
 «عارف» که به جدّ رهسپر راه ولا شد

پدیده واقفیه انشعاب مذهبی خطرناک

همواره در میان پیروان ادیان، انشعابات پدید آمده و وحدت امتها به کثرت گراییده و پراکندگی و چنددستگی برای پیروان ادیان الهی مشکلاتی به بار آورده است.

امت اسلامی هم از این خطر مصونیت نداشته و انشعابات دامن گیرش شده است؛ هر چند که در مکتب توحید، تعدّد و تکثر، بی معنی است و آنچه باید باشد، غیر از آن چیزی است که هست. آیا غیر از این است که با ظهور حضرت عیسی (ع)، امت حضرت موسی باید عیسوی شود و با ظهور حضرت محمد (ص) هر دو امت پیشین باید محمدی و مسلمان گردند؟! ولی آنچه باید بشود، نشد.

کار به جایی رسیده است که برخی گرایش پلورالیستی و کثرت‌گرایانه پیدا کرده و نجات و رستگاری را بر همه فرّق و مذاهب، گسترش داده و به قول برخی، به جای صراط مستقیم، صراط‌های مستقیم مطرح کرده‌اند؛ حال آنکه صراط مستقیم خدا، منحصر در یکی است.

امام علی (ع) می فرماید:

«از پیامبر خدا (ص) شنیدم که امت موسی (ع) به هفتاد و دو فرقه تقسیم شد. اما فرقه ناجیه یکی بیشتر نبود، و امت عیسی (ع) به هفتاد و دو فرقه منشعب شد و فرقه ناجیه آنها فقط یکی است و امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شود و فرقه ناجیه یکی بیش نیست.»^۱

مضمون روایت فوق در روایت متعددی نقل شده است. در برخی از آنها چنین ذکر شده که امیرالمؤمنین علی (ع) می فرماید: عرض کردم: یا رسول الله، ناجیه کدام فرقه است؟ فرمود: «الْمُتَمَسِّكُ بِمَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَ أَصْحَابُكَ»؛^۲ هر کس که به شیوه تو و اصحابت تمسک جوید.

در کتاب غارات از ابو عقیل نقل شده که امام علی (ع) درباره اختلاف و افتراق یهودیان و مسیحیان به مسلمانان تذکر داد و فرمود: شما مسلمانان هم دستخوش اختلاف می شوید و فرقه ای بر فرقه های آنها می افزاید. سپس با لحنی دلسوزانه هشدار داد و فرمود: «أَلَا وَ إِنَّ الْفِرْقَ كُلَّهَا ضَالَّةٌ إِلَّا أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي»^۳ آگاه باشید همه فرقه ها (پیرو هر دین و مذهبی باشند) گمراهند، مگر من و پیروان (راستین) من.

گویا خواجه حافظ به مضمون احادیث اختلاف و انشعاب نظر داشته که گفته است:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
اشاره است به اینکه از هفتاد و سه فرقه اسلامی، هفتاد و دو فرقه، حقیقت را نیافته و راه افسانه بافی پیموده اند. تنها یک فرقه حقیقت را یافته و از افسانه بافی فاصله گرفته است.

امام علی (ع) به خوارج هشدار داد و آنها را از تفرقه جمعی و صفینی

۱. سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۵۹ و ۳۶۰ «فرق».

۲ و ۳. همان، ص ۳۶۰.

و نهروانی بر حذر داشت و فرمود:

«إِلْزَمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذُّبِّ»^۱ همراه جمعیت (بیعت علوی) باشید؛ زیرا دست خدا با این جمعیت است و از تفرقه بپرهیزید، زیرا آن که از این جمعیت جدا شود، طعمه شیطان است؛ چنان که گوسفندی که از گله جدا گردد، طعمه گرگ است.

البته باید بدانیم که در عرف عرب، عدد سبعین و امثال آن را برای کثرت به کار می‌برند و لزومی ندارد که کم یا زیاد نشود. امام عسکری (ع) مکلف است که با تکثّر و تفرّق مبارزه کند؛ اعم از اینکه شروع آن از گذشته باشد یا از آینده.

این امام همام، هم با انشعابات پیشین مبارزه می‌کند، هم با انشعابات پسین. مگر کم بوده‌اند آنهایی که در گذشته راه افسانه زده‌اند و مگر بعد از این، کم خواهند بود؟! او با درایتی عمیق که سرچشمه آن، شهود باطنی و الهامات روحانی بود، هر دو صحنه را مشاهده می‌کند و رسالت و مسئولیت امام و رهبری را آن گونه که باید و شاید به انجام می‌رساند.

امامت مسیری طولانی طی کرده و تا سال ۲۶۰ هجری که سال شهادت غم‌انگیز آن بزرگوار در عنفوان جوانی است، فراز و نشیب‌های دشواری پشت سر نهاده و بعد از این نیز چنین خواهد بود.

مسأله غیبت صغری و کبری و مسأله مهدویت، بسیار حساس است. چگونه ممکن است گروهی زمزمه وقف سر دهند و به بهانه اینکه حقیقت روشن نیست، بر امام هفتم (ع) توقف کنند؛ با اینکه برای آنها مسلم است که ائمه اطهار (ع) نه کمتر از دوازده‌اند و نه بیشتر،^۲ ولی با افول خورشید

۱. نهج البلاغه، ترجمه دشتی، خطبه ۱۲۷.

۲. سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۰۴ تا ۱۰۷، باب ۷۷، بیروت، مؤسسه اعلمی.

درخشان حیات عسکری، زمزمه‌های دیگری سر ندهند و اصل‌الاصول مهدویت را خدشه‌دار نکنند؟!

شیخ مفید(ره) می‌فرماید: با شهادت امام عسکری(ع) اصحابش چهارده فرقه شدند؛ ولی اکثریت - که گوش به فرمان و چشم به برهان داشتند - به امامت حضرت قائم منتظر(ع) دل سپردند و ولادت او را پذیرفتند و به نص پیامبر(ص) معتقد شدند و گفتند: او همانم پیامبر است، او مهدی امت است و او دو غیبت دارد: یکی کوتاه و دیگری طولانی. در غیبت اول، او را ابواب و سفرایی است و از بزرگان خود نقل کردند که امام عسکری(ع) حضرت مهدی(ع) را به آنها نشان داده و شخص شخیص او را در خانه حضرت دیدار کرده‌اند.

آن جناب، فرقه‌های چهارده‌گانه را برشمرده و فرموده است: آنها منقرض شده‌اند و اکنون در سال ۳۷۳ آنچه باقی مانده، همان فرقه ناجیه، یعنی امامیه اثناعشریه است.^۱

البته طی قرون متمادی، فرقه‌هایی به نام بابیه و بهائیه و قادیانیّه و شیخیّه پدید آمده‌اند؛ ولی حنای آنها رنگی نگرفته است؛ و این نیست مگر به برکت رهنمودها و هدایت‌گری‌های همه ائمه اطهار(ع) و به‌ویژه امام عسکری(ع) که در شرایط سخت و دشوار تقیه، چنان راه را هموار و خطوط را تنظیم و ترسیم فرموده که امروز بیش از سیصد میلیون از جمعیت مسلمانان به حضرت مهدی(ع) ایمان دارند و سایر مسلمین نیز منکر اصل مهدویت نیستند و خوشبختانه این اصل، مورد اتفاق است؛ هر چند که شیعه اثناعشری به مهدی شخصی حیّ غایب، معتقد است و دیگران به مهدی نوعی که - مثلاً - هنوز متولد نشده است.

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۰ «فرق».

جالب این است که برخی از فرق شیعی که قبل از امام عسکری (ع) ظهور کرده‌اند یا منقرض شده‌اند یا در آستانه انقراض‌اند؛ مانند شیعه کیسانی یا اسماعیلی یا زیدی یا واقفی.

شیعه کیسانی که به امامت و مهدویت محمد حنفیه معتقد بوده، منقرض شده است. شیعه زیدی که جناب زید شهید - فرزند امام سجاد (ع) - را امام می‌شمارند، در حال گرایش به شیعه اثنا عشریه‌اند و مجاهدین جان برکف یمن از آنهایند.

علوی‌های سوریه می‌گویند: ما شیعه‌ایم و اگر کسی آنها را سنی بنامد، به شدت ناراحت می‌شوند.

البته اینها به برکت انقلاب اسلامی ملت ایران است که صددرصد، شیعی است. شیعه اسماعیلی هم امروز نمودی ندارد با اینکه آنها - در برابر خلفای جور عباسی - در مصر حکومت می‌کردند و با نام خلفای فاطمی اقتداری بسیار مهم داشتند.

فرقه دیگری که بعد از امام کاظم (ع) سر برآورده بود، واقفیه نام داشت.

بعید است که این فرقه با انگیزه دینی یا سیاسی سر برآورده باشد. به همین جهت است که چندان گسترده و مستمر نیستند؛ هرچند که عده‌ای ساده لوح را به حیرت می‌افکنند؛ از این رو چاره‌ای جز روشنگری و دفع آنها نبود. پیروان اندک این فرقه، منافق گونه عمل می‌کردند؛ چراکه از یک طرف خود را شیعه می‌دانستند و از طرف دیگر با روش مزورانه خود، امامت پنج امام را زیر سؤال می‌بردند.

امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) مصلحت را در این می‌دیدند که با واقفیه برخوردی ملایم داشته باشند. چراکه ممکن بود به دشمنان اصلی بهانه‌ای داده شود برای سرکوب کل شیعیان و متزلزل کردن هرچه

بیشتر سنگر امامت و یا برای اینکه افراد فرصت طلب، مهلت یابند و از راه و رویه غلط و تفرقه افکنانه خود، بازگردند. متأسفانه اینان بیدار نشدند. گویی اموالی که متعلق به امامت و ولایت بود، چنان در کام و جانشان مزه کرده بود، که دین و عاقبت و وجدان و انصاف را هیچ می‌انگاشتند و حاضر نبودند یک گام از موضوع ناحق و ظالمانه خود عقب‌نشینی کنند، بلکه دیگران را هم به وسوسه و دغدغه افکندند.

سردمداران اصلی واقفیه که طاغوت‌گونه عمل می‌کردند، عبارت بودند از: زیاد بن مروان قندی انباری و علی بن ابی حمزه بطائنی و عثمان بن عیسی. واقفی شدن، انگیزه مالی و اقتصادی داشت. در نزد زیاد، هفتاد هزار دینار از وجوهات شرعی متعلق به امام هفتم (ع) گرد آمده بود رفقاییش نیز در خیانت به اموال، دست کمی از او نداشتند.^۱

تا زمان امام عسکری (ع) با واقفیه ملایمت می‌شد. اما این امام همام (ع) از آنها تبری جست و دوستان را از آنها برحذر داشت و آشکارا به طرد و انکار و ابطال آنها پرداخت، تا مبادا اینان موریانوار در پیکر جامعه تشیع نفوذ کنند و افراد ساده لوح و کم‌جنبه را به انحراف کشانند.

به شیعیان دستور داده شد که از عیادت بیماران و تشییع جنازه آنها خودداری کنند و بر مرده‌های آنها نماز نگزارند و از طلب رحمت برای آنها خودداری کنند. کار به جایی رسید که در میان اصحاب ائمه (ع) به «کلاب ممتوره»^۲ معروف شدند.

ابراهیم بن عقبه می‌گوید: به امام عسکری (ع) نوشتم من به پلیدی

۱. الدكتور محمدحسین الصغیر، الإمام الحسن العسکری (ع)، ص ۹۶، بیروت، مؤسسة البلاغ.
 ۲. یعنی سگان باران خورده. وجه تسمیه این است که همان طوری که از سگ مزبور مردم فرار می‌کنند که مبادا نجس شوند، شیعیان خالص نیز از اینها فرار می‌کردند (بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۰۳، ذیل حدیث ۱۸).

این سگها پی برده‌ام. آیا در نمازهایم آنها را نفرین کنم؟ در پاسخ نامه‌ام مرقوم فرمود: آنها را در نمازهایت نفرین کن.^۱

یکی از اصحاب که عمویش واقفی بود و از دنیا رفته بود، از امام عسکری (ع) پرسید: آیا می‌توانم این گروه را دوست بدارم یا باید از آنها تبری بجویم؟

حضرت در پاسخ او نوشتند: برای عمویت طلب رحمت نکن و از او تبری بجوی. من هم در پیشگاه خدا از آنها تبری می‌جویم. با آنها دوستی مکن و از عیادت بیمارانشان خودداری نما و هرگز بر مردگانشان نماز نگزار، خواه منکر امامت امامی شوند و خواه کسی را به ناحق امام پندارند و خواه اصل امامت را منکر شوند و خواه به تثلیث مسیحی روی آورند و از اسلام خارج شوند. هر کس آخرین ما را انکار کند، اولین ما را هم انکار کرده است. هر کس امامی را به سلیقه خود زیاد کند، گویی امامت امامی را کم کرده و حقانیت او را منکر شده است.^۲

امامت و ولایت، رکنی رکنین از ارکان اسلام است. می‌توان گفت: در میان مذاهب و فرق اسلامی نسبت به کلیت این مسأله اختلافی نیست. مگر ممکن است که امتی یا ملتی بدون امام باشد؟! منتهی امام، یا امام حق است یا امام کفر. خدای متعال می‌فرماید: «...فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ...»^۳ ... با امامان کفر بجنگید....

اگر مردم از امام حق فاصله گیرند، به امام باطل روی می‌آورند. گویی هیچ امتی بدون امام و هیچ رهروی بدون رهبر نیست، از این رو خدای متعال می‌فرماید:

۱ و ۲. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۹۷.

۳. توبه، آیه ۱۲.

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»^۱ یاد کن روزی را که هر گروهی از مردم را با امامشان فرامی خوانیم. آنان که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند، نامه شان را (با شادمانی) می خوانند و به اندازه رشته میانه هسته خرمایی درباره شان ستم نمی شود.

حتی فرعون هم در روز قیامت امام فرعونیان است و آنها را به دوزخ می برد، چنان که خدای متعال می فرماید:
«يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ»^۲ او روز قیامت پیشاپیش قومش حرکت می کند و آنها را به جهنم می برد و بد نصیبی است آتشی که در آن وارد می شوند.

تمام تلاش رهبران دینی این بوده که مردم را از دنباله روی و الگو قرار دادن امامان باطل باز دارند و آنها را به سوی ائمه حق سوق دهند.
امام در عصر خود مصداق یک انسان کامل است. متأسفانه مردم نادان یا هواپرست، از امامت انسان کامل روی گردان می شوند و به امامت انسان های ناقصی چون خودشان یا کمتر از خودشان روی می آورند.
فخر رازی می گوید: نظرات درباره انسان کامل مختلف است. شیعه می گوید: امروز انسان کامل کسی است که صاحب الزمان و غایب و معصوم است و حق با آنهاست. صاحب الزمان است به خاطر اینکه مقام ولایت دارد. غایب است به خاطر اینکه حواس ما از دیدار و ادراک او قاصر و عاجز است. معصوم است، به خاطر اینکه از عیب و نقص منزّه است.^۳

۱. اسراء، آیه ۷۱.

۲. هود، آیه ۹۸.

۳. المطالب العالیة، ج ۸، ص ۱۰۶، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.

او پیامبر را به منزله خورشید و علی (ع) را به منزله ماه و صحابه راستین را به منزله ستاره می‌داند.^۱ امامان دیگر نیز اقرار دارند. واقفیه، حتی از آنهایی که به امامت ائمه باطل روی آورده‌اند، وامانده‌تر و بدبخت‌ترند! چراکه پیروان ائمه باطل به تعطیل ناپذیری امامت اعتقاد دارند، هر چند که پشک را به جای مشک و چراغ پردود و بی‌نور را به جای شمع کافوری و چراغ پرنور نهاده‌اند؛ ولی واقفیه به تعطیلی امامت گرویده‌اند. شاید بتوان گفت: اینان از خوارج هم بدترند! چراکه خوارج با شعار «لا حکم الا لله» ولایت خدا را قبول داشتند؛ هر چند که راهی غلط می‌پیمودند و به روی امام حق شمشیر می‌کشیدند؛ ولی واقفیه به هیچ ولایتی - ظاهراً - معتقد نبوده‌اند و اگر توانی داشتند و فرصتی پیدا می‌کردند، از کشیدن شمشیر به روی امام حق هم خودداری نمی‌کردند. بی‌جهت نیست که در برخی از روایات، واقفیه با ناصبی‌ها در یک ردیف قرار گرفته‌اند.^۲

در برخی از روایات، ناصبی‌ها منافق شمرده شده‌اند.^۳

۱. المطالب العالیة، ج ۸، ص ۷.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۸۰، ح ۶.

۳. همان، ج ۹، ص ۱۷۶، ح ۴.

شبهه زدایی

اساس دین مبین اسلام، تعقل و تفکر است. تعقل و تفکر از ضروریات وجود انسان است. در اهمیت آن، همین اندازه بس که خدای متعال می‌فرماید:

«... وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ...»^۱ ... خدای متعال پلیدی را بر کسانی قرار می‌دهد که تعقل نمی‌کنند....

اگر تعقل را از انسان جدا کنند، و اگر او از تفکر بگریزد، حیوانی بیش نیست. قرآن کریم درباره کسانی که از ابزار حسی و فکری استفاده نمی‌کنند، می‌فرماید:

«... أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۲ ... آنان بسان چارپایان، بلکه گمراه‌ترند. آنان از معارف و آیات الهی غافل‌اند. مبنای تعبد هم تعقل است. اگر پشتوانه تعبد، تعقل نباشد، بی‌اعتبار است.

۱. یونس، آیه ۱۰۰.

۲. اعراف، آیه ۱۷۹.

حیوانات از ابزار حسی برخوردارند؛ ولی اهل تفکر و استدلال نیستند. فرشتگان از دانش شهودی برخوردارند و از تفکر و استدلال بی‌نیازند. انسان هم از علم شهودی تا حدودی برخوردار است؛ چراکه به ذات خود و قوای حسی و خیالی و وهمی و معلومات ذهنی و قوای دیگر، اشراف حضوری و شهودی دارد و بدون نیاز به تفکر و تعقل، آنها را استعمال می‌کند، و اگر برای علم به آنها نیازمند تفکر و تعقل باشد، دچار دور و تسلسل می‌شود.

در عین اینکه تفکر و تعقل، راه‌گشای رسیدن به مجهولات و حل معضلات و مانع اشتباهات و دفع و رفع شبهات است، ولی همواره شبهه‌هایی بر اذهان مردمی که در جستجوی حقایق به سر می‌برند، سایه می‌افکند، به‌خصوص اذهان ضعیف و کم‌اطلاع.

منشأ شبهه

منشأ شبهه دو تاست: یکی آنکه از سوی مغرضان و دشمنان مطرح می‌شود و هدف آن، سست کردن اعتقاد افرادی است که به مکتب و مسلکی معتقد بوده و راه و رسم زندگی خود را بر آن استوار کرده‌اند. دیگری آنکه ممکن است شبهه در ذهن افراد مؤمن و معتقد پیدا شود که در هر دو صورت نیازمند رفع است؛ بلکه دفع هم لازم و ضروری است. یعنی باید مرزبانان مرام و مسلک و آئینی که حق است، حقایق را به‌گونه‌ای مطرح کنند که در معرض آسیب‌هایی که ناشی از قصور و تقصیر دوستان یا دشمنان است، واقع نشود.

اساس دین مبین اسلام و مذهب حقه جعفری، دفع است و در این راه، حکیمانه عمل شده است؛ در عین حال، دشمنان مغرض و مفسد، هرگز بیکار ننشسته و نمی‌نشینند و حتی‌الامکان اذهان ساده را نشانه

می‌گیرند و می‌کوشند که از این رهگذر، آنها را منحرف و یا حدافل، آنها را سست عقیده نمایند؛ از این رو مرزبانان عقیده، همواره در راه رفع شبهات کوشیده و می‌کوشند.

روشهای ائمه (ع) در شبهه‌زدایی

ائمه اطهار (ع) بعد از پیامبر خاتم (ص)، این مرزبانی را به نحو احسن انجام داده و بعد از آن حضرت، به بهترین وجهی، مفاد آیه زیر را به کار بسته‌اند: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^۱ با حکمت و موعظه نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به نیکوترین وجهی به گفتگو و مجادله پرداز. قطعاً پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه شده و نیز به آنهایی که هدایت یافته‌اند، داناتر است.

ائمه اطهار (ع) نه تنها خود به شبهه‌زدایی می‌پرداختند، بلکه اشخاص مستعد و مؤمن را هم برای این کار تربیت و آماده می‌کردند؛^۲ چراکه آنها همه‌جا حضور نداشتند و باید اشخاصی در بین مردم و در بلاد مختلف باشند که مانع تحریفات غالبان و مقصران، و رادع انحراف و سردرگمی و حیرت قاصران باشند.^۳

۱. نحل، آیه ۱۲۵.

۲. راوی به امام صادق (ع) عرض کرد: شنیده‌ام شما مناظره را دوست نمی‌دارید. فرمود: هر کس از عهده برآید، مناظره‌اش را دوست می‌داریم. مناظره تو و امثال تو مطلوب است. او ابن الطیار بود که حضرت سراغش را از هشام بن حکم گرفت. وی گفت: مرده است. حضرت فرمود: خرم و شاد شد. او به خوبی از ما دفاع می‌کرد (سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۹۳: کلم).

۳. عن أبي عبد الله (ع)؛ ان العلماء ورثة الأنبياء... ان فينا أهل البيت في كل خلف عدو لا ينفون عنه تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين (كليني، الكافي، ج ۱، ص ۳۲، باب صفة العلم و فضل العلماء).

وانگهی بنا نبود که ائمه اطهار(ع) همواره در میان مردم باشند و با حضور خود، سنگربانی دفاع را عهده‌دار شوند. آنها همان طوری که در همه امصار، حضور فیزیکی نداشتند، در همه اعصار هم حضور فیزیکی نخواهند داشت.

بنابراین، عالمان دین و متکلمان راستین باید نیابت را هم در فقه اکبر - یعنی اصول دین - و هم در فقه اوسط - یعنی اخلاق - و هم در فقه اصغر - یعنی فروع و احکام - بر عهده گیرند.

ائمه اطهار(ع) برای ارتباطات مردمی دوراه داشتند: مواجهه و مکاتبه. آنها در مقام مواجهه با دوست و دشمن و با مخالف و مؤلف، به مقتضای حال و حسن مقال، سخن می‌گفتند و مطابق آیه‌ای که ذکر شد، عمل می‌کردند؛ اعم از اینکه بیان حکمت کنند یا با آهنگ دل‌نشین، موعظه حسنه سر دهند یا با جدال احسن، شبهه‌زدایی کنند. اما در مقام مکاتبه به سؤالات مکتوب در هر زمینه‌ای پاسخ می‌دادند و احیاناً بدون اینکه سؤالی شده باشد، رأساً پیام‌های کتبی خود را ابلاغ می‌کردند.

ممکن است گاهی مواجهه بر مکاتبه غلبه داشته باشد، یا بالعکس، یا هر دو یکسان باشد؛ و البته شرایط زمان و مکان مختلف بوده است.

امام عسکری(ع) به خاطر فشار عباسیان از مواجهه بسیار اندکی برخوردار بود. مردم از حضور در محفل انس و در مجلس نورانی او محروم بودند. به‌ویژه عالمان زمان و پرچمداران مبارزه با شبهات و انحرافات به سختی می‌توانستند از نعمت مشافهه برخوردار باشند.

حساسیت شبهه‌زدایی زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم آل عباس هم برای تضعیف پایگاه ائمه اطهار(ع) و اختلاف‌افکنی در میان مسلمانان و به‌ویژه شیعیان و تقویت موقعیت خود، شبهه‌افکنان را تشویق می‌کردند و خود به شبهات و شبهه‌آفرینی دامن می‌زدند، تا اهل فکر و نظر و

روشنفکران متعهد به اسلام را مشغول کنند و خود، از امواج شکننده اعتراضات و انتقادات مصون بمانند. آیا امثال ابن ابی‌العوجاء از حمایت غیرمستقیم آنها برخوردار نبودند؟!

اینجاست که می‌بینیم امام عسکری (ع) در زیر لوای تقیه در همان دوره کوتاه عمر سی ساله خود و در همان دوره کوتاهتر امامت شش ساله خود، با استفاده از سنت پسندیده مکاتبه و با بهره‌گیری از ابزار قلم، کار دعوت از راه حکمت و موعظه نیکو و جدال احسن را ادامه داده و مسائل جدید کلامی آن روز را حلاجی و معماری کرده و راه را به علمای معاصر و علمای آینده نشان داده است، به خصوص که عصر غیبت صغری و کبری در راه و نزدیک بود و چاره‌ای جز سپردن این رسالت به علمای اعصار و قرون و امصار و بلاد نبود. بلکه باید گفت: به یک معنا عصر غیبت از زمان امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) آغاز شده بود و شیعیان چندان توفیقی برای دیدن آن دو امام محبوس در پادگان نظامی و گرفتار نگهبانان چموش و ناسپاس نداشتند. آیا غیبت آن‌چنانی این دو امام همام (ع) تمرینی برای شیعیان و آماده‌سازی آنها برای تحمل آن غیبت طولانی که کبرایش نامیده‌اند، نبود و آیا غیبت صغرای حضرت صاحب‌الزمان (ع) نیز مقدمه غیبت کبری و آماده‌سازی اذهان شمرده نمی‌شد؟!^۱

باری به حکم ضرورت، باب مکاتبات با رعایت شرایط تقیه، هم از سوی مکاتبه‌کنندگان و هم از سوی آورندگان مکاتیب و هم از سوی پاسخ‌دهنده - یعنی شخص امام (ع) - همواره مفتوح بود. تنها خطری که نامحتمل نبود، تقلب و تحریف پاسخ‌های حضرت بود.

مگر ممکن نبود که برخی سوءاستفاده کنند و نوشته‌هایی به نام آن

۱. امام باقر (ع) می‌فرمود: لآل محمد (ص) غیبتان؛ واحدة طویلة و اخرى قصیرة (سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۳۵: غیبت).

حضرت ارائه کنند و از آن سوءاستفاده کنند؟! مگر نه گاهی بیانات شفاهی پیامبر اکرم (ص) و امامان پیشین، تحریف شده یا به نام آنها جعل شده بود. ابن ابی العوجاء زمانی که پای چوبه دار قرار گرفت، ادعا کرد که: چهار هزار حدیث جعل کرده، تا حلالی را حرام یا حرامی را حلال کند و افراد را به افطار روزه واجب یا به روزه حرام وا دارد.^۱

شاید او دروغ می گفت، ولی خواست با این ادعا ایجاد بدبینی کند و مردم را از توجه به روایات باز بدارد!

به هر حال، نگرانی تحریف وجود داشت و به همین لحاظ است که احمد بن اسحاق قمی^۲ هنگامی که توفیق دیدار حضرت را پیدا می کند، به فکر چاره جویی می افتد. او می گوید: به محضر ابومحمد (ع) بار یافتم و تقاضا کردم چیزی بنویسد تا دست خطش را مشاهده کنم و هر وقت نوشته و نامه ای از آن حضرت به دستم رسید، خط مبارکش را بشناسم و به اشتباه نیفتم. حضرت پذیرفت و نمونه خط را نشان داد و فرمود:

«یا أحمدُ إِنَّ الخَطَّ سَيخْتَلِفُ عليك ما بين القلم الغليظ و القلم الدقيق، فلا تُشكَّن»^۳ ای احمد ممکن است خط به خاطر قلم درشت و قلم نازک، اختلاف پیدا کند. مبدا دچار شک شوی.

مگر ممکن نبود که دستگاه شوم سیاست آل عباس توطئه کند و مطالب تفرقه انگیزی به نام آن بزرگوار در میان شیعیان بلاد با خطوط مختلفی انتشار دهد و از اختلافات بهره برداری سیاسی نماید؟!

۱. سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۸۵: «عوج».

۲. همان، ص ۳۰۱: «حمد».

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۳، ص ۵۳۳: بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۶، ح ۶۰؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۱۳، باب مولد ابی محمد، ح ۲۷.

معلوم نیست این ابتکار، زائیده اندیشه شخص احمد بن اسحاق باشد. چه بسا امام عسکری (ع) که بر همه جوانب امور و بر کُنه سیاست حکام زمان اشراف و احاطه کامل داشته، خود الهام‌بخش آن عالم بصیر و آن شخصیتی که به امر آن امام همام (ع) مسجد امام حسن عسکری (ع) را در قم بنا نهاد،^۱ بوده است. مگر نه امام خمینی (ره) در وصیت‌نامه خود هشدار داد که هیچ مطلب کتبی یا شفاهی را نمی‌توان به او نسبت داد، مگر آنکه صدا یا نوشته تأیید شده خودش باشد؟!

قاسم هروی که از اختلاف موالی و دوستان هراسان و نگران بوده، در ضمن نامه‌ای به محضر آن امام بزرگوار رهنمود می‌خواهد. حضرت در پاسخ وی می‌نویسد:

«إِنَّمَا خَاطَبَ اللهُ الْعَاقِلَ» خدای متعال فقط عاقل را مخاطب می‌سازد. بنابراین رهنمود، هر جا اختلافی پیدا شود، باید عقل داوری کند و اگر داوری عقل کنار گذاشته شود، هیچ شبهه‌ای قابل دفع و رفع و هیچ اختلافی قابل علاج نیست.

حضرتش در ادامه توضیح می‌دهد که «هیچ کس به اندازه پیامبر اکرم (ص) ارائه دلیل نکرده است. مع ذلک او را ساحر، کاهن و کذاب خواندند؛ ولی خدا طالبان سعادت را هدایت کرده است. بسیاری از مردم طالب دلیل‌اند و به آن دل می‌دهند. ما هر جا خدا اذن دهد، سخن می‌گوییم و هرگاه منع کند، سکوت می‌کنیم. اگر خدا دوست نمی‌داشت که حق را ظاهر کند، پیامبران را بر نمی‌انگیخت. آنها در حال ضعف و قوت، حق را آشکار کردند و سخن

۱. محدث قمی، شیخ عباس (ره)، منتهی‌الآمال، ج ۲، ص ۲۷۹، فصل ششم در ذکر چند نفر از اصحاب امام عسکری (ع). او در حلوان (پل ذهاب) در بازگشت از سامرا وفات می‌کند و کافور، خادم امام عسکری (ع) او را غسل می‌دهد و کفن می‌کند و از همراهانش می‌خواهد که او را دفن کنند (همان).

گفتند، تا امر خدا آشکار و حکمش نافذ گردد».

آنگاه حضرت در ادامه پاسخ، مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند:

۱- آنهایی که مستبصرند و بر راه نجات استوارند.

۲- آنهایی که در پی حق‌اند؛ ولی حق را از اهلش فراموش می‌گیرند.

۳- آنهایی که تحت سیطره و نفوذ شیطان‌اند.

در پایان این نامه تاریخی که عقل را بر کرسی شبهه‌زدایی و حقیقت‌پژوهی نشانیده، حضرت مخاطب نامه را مأمور می‌کند که سلامش را به هر کس از دوستان که مورد وثوق و اطمینان است، ابلاغ کند و سه چیز از آنها بخواهد:

۱- رعایت تقوا؛ ۲- امانت‌داری؛ ۳- رازداری.^۱

محمد بن ربیع مشائی شیبانی می‌گوید: در اهواز با مردی ثنوی - که به دو مبدأ یزدان و اهریمن معتقد بود - مناظره کردم. سپس به سامرا رفتم. از حرفهای او دلگیر شده بودم. بر در خانه احمد بن حصیب نشسته بودم. روزی بود که حضرت عسکری (ع) از خانه بیرون می‌آمد و به کاخ خلیفه می‌رفت. او سوار بر مرکب بود. همین‌که به من رسید، با اشاره انگشت، فرمود:

«أحدٌ أحدٌ فردٌ!»؛ یکتا، یگانه، فرد!

من از شدت حیرت، افتادم و از هوش رفتم.^۲

در سامرا به خاطر خشکسالی و قطع نعمت بارندگی، مردم گرفتار قحطی شده بودند. همگان سه روز پیایی به صحرا رفتند و دعا کردند،

۱. الإربلی، كشف الغمّه، ج ۳، ص ۲۱۲ و ۲۱۳؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۸۱، ح ۴. در روایت امام هشتم (ع) آمده است: آنهایی که قدرت تعقل ندارند، مخاطب نیستند (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۸، ح ۳۲).

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۱۱ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۵۳۰.

ولی باران نیامد. روز چهارم کشیش کاتولیک به صحرا رفت و دعا کرد و دعایش مستجاب شد!

مردم دربارهٔ دین خود به شک افتادند و زمزمه‌هایش به گوش می‌رسید. خلیفه، امام عسکری (ع) را از زندان بیرون آورد و گفت: دین جدت را دریاب.

بار دیگر کشیش راهی صحرا شد. امام (ع) به یکی از غلامان خود دستور داد که آنچه در دست راست اوست، از او بگیرد. در دست او قطعهٔ استخوانی بود. این بار دعای وی مستجاب نشد. علت را از امام پرسیدند. فرمود:

گویا این استخوان را از قبر پیامبری برداشته است. هرگاه این استخوان بیرون آورده شود، آسمان می‌بارد.^۱

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۲۶.

حکمت نظری و حکمت عملی در مکتب اهل بیت (ع)

مسأله ذات و صفات و افعال خدای متعال از مسائل مورد ابتلای همه ادیان و مذاهب است و می‌توان گفت: نظریاتی که آنها درباره هر یک از سه موضوع فوق دارند، وجه تمایز آنها از یکدیگر است و حتی اختلافاتی که در سایر موضوعات دارند برمی‌گردد به اختلاف آنها در سه موضوع فوق. مباحث مربوط به توحید ذاتی و صفاتی و افعالی از مباحث کلیدی است و حتی توحید در عبادت و اطاعت هم مبنایی جز توحید ذاتی و صفاتی و افعالی ندارد.

ائمه اطهار (ع) تنها به حکمت عملی، یعنی فقه و اخلاق نپرداخته و گره‌گشایی نکرده‌اند، بلکه در وادی پریپیچ و خم حکمت نظری نیز همواره اعلام هدایت و حجت‌های الهی بر اهل دنیا و آخرت بوده و هستند. امام عسکری (ع) در دوران امامت کوتاه خود تا سرحد امکان، امت را رهبری و شیعیان را راهنمایی کرده است. طبیعی است که امام در ادای رسالت خویش، عالمان و راویان را مخاطب سازد و به واسطه آنها در توده مردم مستعد نفوذ کند. اینها بودند که از طریق مکاتبه و احیاناً مواجهه، مشکلات

نظری و عملی را منتقل می‌کردند و پاسخ می‌گرفتند و براساس آن به وظیفه تبلیغی و ارشادی خود عمل می‌کردند.

مکاتبات امام عسکری (ع) همواره پاسخ به سؤال نبود. گاهی حضرت با توجه به شرایط زمان و مکان، خود نامه‌ای می‌نوشتند و رهنمود می‌دادند و این خود؛ دلیل اشراف آن حضرت بر مشکلات مسلمانان، به‌ویژه شیعیان بود. طبعاً در دیدارهای بسیار محدود افراد، مسائلی مطرح می‌شد. وانگهی لازم نیست که علم امام تنها از طرق عادی باشد بلکه او از علم دیگری هم برخوردار است که علم لدنی و غیبی و به تعلیم الهی و نبوی است و اگر امام از چنان علمی برخوردار نبود، با افراد دیگر و با سایر علما فرقی نداشت و چه بسا دیگران بر او پیشی می‌گرفتند.

در نظر امام عسکری (ع) حکمت عملی کم‌اهمیت‌تر از حکمت نظری نیست؛ هر چند که حکمت عملی روبنا و حکمت نظری زیربناست، ولی پای‌بندی به حکمت عملی است که به حکمت نظری قوت و اعتبار و غنا می‌بخشد و آنهایی که اهل تقوا باشند، راه خروج از مشکلات و پیچ و خم‌های حکمت نظری به رویشان گشوده می‌شود و از رزق و روزی معنوی و مادی برخوردار می‌شوند. قرآن کریم می‌گوید:

«... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»^۱ ... هر کس در پیشگاه خدا تقوا پیشه کند خدا راه خلاصی از مشکلات را پیش پایش می‌گذارد و از جایی که گمان نمی‌برد به او روزی می‌دهد و هر کس به خدا توکل کند خدا برایش بس است.

خدا، خواسته و فرمان خود را بر کرسی می‌نشانند. البته خدا برای

هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است. بعید است که مراد و منظور از رزق در آیه فوق تنها رزق مادی باشد. مگر نه این است که رزق معنوی، فوق رزق مادی است و چرا تقوا در فرا رسیدن توشه مادی مؤثر و در فرا رسیدن توشه معنوی بی‌اثر باشد؟!

خاندان بابویه قمی نزد اهل بیت از اعتبار ویژه‌ای برخوردارند؛ به‌ویژه علی بن حسین بن بابویه و فرزند برومندش محمد که اولی در قم مدفون است و دومی در ری. حضرت در نامه‌ای به علی بن حسین بن بابویه چنین می‌نویسد:

تو را به تقوا و اقامه نماز و دادن زکات سفارش می‌کنم. زیرا از مانع زکات، نماز پذیرفته نمی‌شود. تو را به گذشت و فرو خوردن خشم و صلۀ رحم و خدمت به برادران دینی در سختی و آسانی و بردباری و پژوهش در دین و پایداری و تعهد به قرآن و خلق نیکو و امر به معروف و نهی از منکر سفارش می‌کنم.^۱

ملاحظه می‌کنیم که چگونه امام بر مجموعه فضایل و ارزش‌ها و بر معالم دین و ضروریات شرع مقدس تکیه می‌کند تا راه برای بنای تمدنی ارزشی و استقرار فرهنگی معنوی و حفظ پایه‌های اسلام و رونق بخشیدن به حکمت ناب نظری و روش برخورد با شبهات اعتقادی و غیراعتقادی گشوده شود.

اگر حکمت نظری بر حکمت عملی پرتوافکنی می‌کند، حکمت عملی هم بر حکمت نظری معنا و جلا می‌بخشد و اینها مانند آینه‌های

۱. أوصیک... بتقوی الله و إقامة الصلاة و إیتاء الزکوة فإنه لا تقبل الصلاة من مانع الزکوة و أوصیک بمغفرة الذنب و کظم الغیظ و صلة الرّحم و مؤاساة الإخوان و السّعی فی حوائجهم فی العسر و العسر و الحلم عند الجهل و التفقه فی الدّین و الثّبت فی الأمور و التّعاهد للقرآن و حُسن الخلق و الأمر بالمعروف و النّهی عن المنکر (بیهقی، شعب الإیمان، ج ۲، ص ۴۳).

متقابل، پرتوهای نور را بر یکدیگر بازتاب می‌دهند. سؤالات مربوط به حکمت نظری از ناحیه کسانی مطرح می‌شد که در اخلاق، قاصر و فاتر نبودند. سهل بن زیاد می‌گوید: در سال ۲۵۵ ق نامه‌ای به محضر پرفیض آن عالی‌جناب نوشتم که اصحاب ما در توحید اختلاف کرده‌اند. برخی می‌گویند خدا جسم است و برخی می‌گویند صورت است. اگر مرا - ای سرور من! - تعلیم دهی و اگر مرا در راهی قرار دهی که از آن منحرف نشوم، بر من منت نهاده‌ای. امام در پاسخ نوشت:

او یگانه و یکتاست. نزائیده و زائیده نشده و هیچ کس هم‌شان او نیست. آفریننده است نه آفریده. هر چه خواهد خلق کند. صورت نیست. برتر از این است که مانند داشته باشد. او خودش است و چیزی مثل او نیست. او شنوا و بیناست.^۱

آنچه در این پاسخ آمده، الهام‌بخش فارابی‌ها و بوعلی‌ها و سهروردی‌ها و صدرهاست. بی‌جهت نیست که حکمای اسلامی بر حکمای یونانی پیشی می‌گیرند و در زمینه توحید و خداشناسی و هستی‌شناسی به مطالبی می‌رسند که به ذهن اندیشمندان یونانی خطور نکرده و اگر خطور کرده پاسخ صحیح و جامعی به آنها داده نشده است. آنها اگرچه در ورود به مسائل هستی‌شناسی و خداشناسی حق تقدم دارند، ولی در کارشان نقایصی بوده که حکمای اسلامی رفع کرده‌اند. نقایص کار ایشان سه قسم است:

۱- عدم طرح برخی از مسائل مهم؛ ۲- طرح ناقص برخی از مسائل مهم؛ ۳- پاسخ ناقص به برخی از مسائل مطروحه.

هنگامی که حکمای اسلامی به میدان آمدند با سرمایه‌ای از وحی

۱. الله واحدٌ أحدٌ لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحدٌ خالقٌ و لیسَ بمخلوق، یخلُق - تبارک و تعالی - ما یشاء و لیسَ بصورة، جُلُّ شأنُهُ و تَقَدَّسَتْ أَسْمَاءُهُ اَنْ یَکُونَ لَهُ شَبَهُ هُوَ لَا غَیْرَهُ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ البَصِیر (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۰۳).

قرآنی و سنت معصومین (ع) و با دست پر وارد شدند و حکمت الهی را به برکت تعالیم ثقلین - که از یکدیگر جدایی ناپذیرند - بر قلّه عظمت و اعتبار نشانند. اگر افلاطون و استادش سقراط و شاگردش ارسطو - که هر سه فیلسوفان الهی اند - زنده بودند، باید در محضر سه فیلسوف بزرگ اسلامی: ابن سینا و سهروردی و صدرالمتهلین زانو بزنند و فلسفه خود را تکمیل کنند.

جالب است بدانیم که حکمت اسلامی در مهد تشیع به کمال رسیده است. علامه طباطبائی (ره) از نجف برخاست و در قم درخشید. در مراکز علمی اهل سنت و حتی برترین آنها مانند الأزهر مصر فلسفه بالندگی پیدا نکرده است. هرچند که همین دانشگاه بزرگ که تا حدی به مسائل کلامی و اعتقادی می پردازد و بی اعتنا به نیازمندی های روز نیست و از طریق کتب کلامی اشعری و معتزلی با مسائل فلسفی مرتبط می شود، ریشه شیعی دارد؛ چراکه تأسیس آن به حاکمان اسماعیلی و دولت های فاطمی برمی گردد و مذهب اسماعیلی یکی از مذاهب شیعی است هرچند که این مذاهب در برابر مذهب شیعه اثناعشری رونق نیافته و برخی از آنها افول کرده و برخی دیگر رو به افول نهاده اند.

بی جهت نیست که مصری ها هزاره ابوعلی سینا را نیم قرن پیش برگزار کرده و آثارش را به صورت فنی و علمی تصحیح کرده و به چاپ رسانیده اند. آنها زمانی به این کار اقدام کرده اند که ایران استعمارزده آن دوران به فکر چنین کاری نبوده است. مقدمه دکتر ابراهیم مدکور بر الهیات شفا حاکی از دقت نظر اوست. البته به برکت انقلاب اسلامی ما امروز هم بنیاد ابن سینا داریم و هم بنیاد صدرا و هم کارهای ارزشمندی درباره آنها انجام داده ایم.

به هر حال، به برکت رهنمودهای اعتقادی قرآن و اندیشه های

جهان‌بینانه معصومان و مواجهه پیشوایان دین مبین اسلام با سران ادیان و برخورد تشیع اثناعشری با دیگر مذاهب اسلامی و شیعی، حکمت اسلامی - اعم از کلام و فلسفه - بالندگی یافته است. امام صادق (ع) در کنار برنامه‌های گسترده تعلیم و تربیت، چند هزار نخبه، در حوزه اعتقادات و طرح مسائل کلامی و فلسفی - و یا به تعبیر جامع: حکمی، افرادی چون هشام بن حکم و هشام بن سالم و جابر بن حیان را - که نوشته‌های فلسفی و غیرفلسفی از خود به یادگار گذاشته‌اند^۱ - پروراند است. امام صادق (ع) ادامه‌دهنده راه پدر و اجداد خویش مخصوصاً امیرالمؤمنین (ع) است که الهیات او در نهج‌البلاغه و جاهای دیگر در اوج اعتبار و عظمت است.

این میراث ارجمند پس از امام صادق (ع) توسط امامان بعدی - مخصوصاً امام رضا (ع) که به حکم ولایتعهدی ظاهری فرصت مواجهه با بسیاری از سران ادیان و مذاهب را پیدا کرده و به نقد آرا و نظریات آنان پرداخته - پیگیری می‌شود و اینک ما شاهدیم که پنجمین جانشین امام صادق (ع) از اندک فرصتی که پیدا می‌کند، دوستان و علاقه‌مندان را با خود به حوزه مسائل نظری می‌برد و با طرح نکاتی عمیق، جرقه‌هایی بر اندیشه‌های ایشان فرو می‌بارد تا فکر کنند و با تولید فکر و علم، حرکت علمی پیش‌قراولان علم و معرفت را دنبال کنند و نگذارند این حرکت مبارک، دست‌خوش رکود گردد و به تعطیلی گراید.

آنچه حضرتش در پاسخ سؤال توحیدی سهل بن زیاد نگاشته، نکات مهمی دربر دارد. چه فرقی است میان واحد و احد؟ با توجه به اینکه طبق قواعد ادبی باید ذکر خاص بعد از عام باشد معلوم می‌شود که معنای واحد، اعم از معنای احد است. هر احدی واحد است ولی لازم نیست هر

۱. نگارنده طی چند مقاله در مجله نقد و بررسی‌های دانشکده الهیات دانشگاه تهران به نقد و بررسی آرای او پرداخته است.

واحدی احد باشد. درک معنای واحد، آسان است. اعم از اینکه بسیط باشد یا مرکب و اعم از اینکه از نوع یا جنس خود، مشارک نوع یا جنسی داشته باشد یا نه و اعم از اینکه مشابه یا مساوی - به حسب کم و کیف - داشته باشد یا نه. ولی احد دلالت دارد بر موجودی که از ترکیب خارجی و ذهنی و حدی و کمی و حتی از وجدان و فقدان - که گفته‌اند شرّاً ترکیب است - منزّه باشد. چنین معنایی از یگانگی، بعید است که قبل از نزول قرآن و به میدان آمدن معارف اولیایی در آثار کلامی و فلسفی مطرح شده باشد. امام علی (ع) فرمود: «كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ»؛^۱ غیر از خدا هر چیزی که نام وحدت بر او نهند قلیل و محدود است. یعنی وحدت خدا «وحدت احدی» است نه وحدت عددی و نوعی و جنسی، و نه وحدت اشیایی که مرکب از وجدان و فقدان‌اند و وحدت آنها مساوق با قِلَّت و کاستی است مانند وحدت وجودات امکانی.

بنابراین چگونه ممکن است واحدی که احد است، جسم یا صورت باشد؟ چنین موجودی خالق است نه مخلوق و قادر است نه مقدر و مراد است نه مرید و عالم است نه معلوم و از داشتن شبیه و مشابه و مثل و مماثل نیز منزّه است. داشتن شبیه و مشابه و مساوی، به لحاظ کیفیت و کمیّت و اعراض کیفی و کمی است و او از این گونه اعراض، متعالی است؛ و داشتن مثل و مماثل، به لحاظ این است که تحت ماهیت نوعی و جنسی باشد تا فردی از نوع، یا نوعی از جنس او امکان وجود یابد و این هم غیر ممکن است.

اگر ابن کمونه یهودی الاصل در شرحی بر حکمت سهروردی به شبهه‌ای بر برهان توحیدی روی می‌آورد و آن را غیر قابل دفع می‌شمارد و

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۶۴.

به لقب «افتخار الشیاطین» ملقب می‌شود، به لحاظ این است که در معنای واحدیت توقف کرده و به معنای احدیت راه نیافته است. مگر ممکن است خدای واحد و احد بزاید و زاییده شود و از کمالات سمعی و بصری که هر جنبنده - و شاید هر غیر جنبنده‌ای - از آن برخوردار است، بی‌بهره باشد؟ اگر چنین باشد مرکب از وجدان و فقدان است. تعالی الله عن ذلک.

در سنگر دفاع

انحراف عقیدتی و اضمحلال فرهنگی، ضایعه بزرگی بود که امت نوجوان اسلامی را تهدید می کرد. قرن دوم و سوم و به ویژه دوران کوتاه بیست و هشت ساله عمر با برکت امام عسکری - که آغازش ۲۳۲ و پایانش ۲۶۰ هجری است - بسیار حساس بود. کاخ خلافت، کانون فساد و عیاشی بود. عالمان درباری کارآمد نبودند. خلفا امامان راستین را از مردم دور نگاه می داشتند. اختلاط و ارتباط اقوام و ملل و امم، زمینه را برای انحرافات عقیدتی فراهم کرده بود. تنها سنگری که با همه فشارها و خفقانها برای دفاع از کیان دین و مذهب کارآمد بود، سنگر امامت و ولایت بود. کلام اهل بیت و رهنمودهای ایشان همه جا گره گشا بود. ارتباطات مستقیم و غیرمستقیم، افکار و اندیشه‌ها را متحول می کرد و شعله‌های انحراف را فرو می نشانند. فشارهای شدید سیاسی و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی، زمینه را برای انحرافات فکری و عقیدتی فراهم می کرد. می توان گفت در آن شرایط سخت، هر گفتار و کرداری آزاد بود، مگر آنچه با مقام خلفای جور - که خود را خلیفه خدا می شمردند نه خلیفه رسول الله، و

خود را امیرالمؤمنین معرفی می‌کردند، نه امیرالمسلمین و نه امیرالعرب یا امیرالعرب والعجم - ناسازگاری داشت و رفتارهای زشت آنها را زیر سؤال می‌برد و بر عدم مشروعیت حکومت و دولت جبار آنها پافشاری می‌کرد! جرم امامان معصوم و پیروان راستین آنها همین بود. اگر این سنگربانان راستین اسلام از این موضع برحق خویش عقب‌نشینی می‌کردند، از هرگونه حبس و حصر و آوارگی و توطئه‌ای در امان بودند. در این صورت باید فاتحه اسلام ناب خوانده می‌شد و از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی و از حقیقت جز سرابی باقی نمی‌ماند.

کار به جایی رسیده بود که برخی به خود جرأت داده و دست به قلم برده و مشغول نوشتن ردیه بر قرآن کریم بودند. ابواسحاق^۱ مشغول نگارش کتابی بود تحت عنوان تناقضات قرآن؛ این در حالی است که قرآن کریم از خود دفاعی جانانه کرده و گفته است:

«وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۲

۱. در کتب تاریخ فلسفه چنان نسبتی به وی داده نشده و در آثار به جای مانده‌اش نیز مطلبی که دال بر نسبت فوق باشد، وجود ندارد. شاید توبه او مانع انعکاس نسبت فوق در تاریخ فلسفه و در آثارش شده و شاید ابواسحاق دیگری بوده است. به‌خصوص که شواهدی در تاریخ فلسفه موجود است که حاکی از تواضع او در برابر مقام نبوت است. او حکیم و منجم و طیب بود. بر زبان یونانی و سریانی تسلط داشت. دوپست تألیف در منطق و فلسفه و حساب و هندسه و طب و نجوم به او منسوب است. او از دودمان ملوک بنی‌کنده بود. رساله «نفس» و رساله «ماهیت عقل» و رساله «الإبانه فی وحدانیه الله تعالی» از آثار او موجود است. در تاریخ الحکماء قفطی آمده است که او کتابی در اثبات نبوت داشته است (صفحه ۵۰۱، انتشارات دانشگاه تهران به شماره ۱۱۷۴). نقل شده است که او از ایمانی استوار برخوردار بوده و گفته است: «به جان خودم سوگند که گفتار پیغمبر راستگو محمد(ص) و هرچه را که از جانب باری آورده، چون بر مقیاس عقل سنجیده شود، درخور پذیرشند.» (حنالفاخوری، خلیل البحر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۳۷۹، ترجمه عبدالمحمد آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷)

این آیه هرگونه اختلافی را در قرآن دفع می‌کند؛ اعم از اینکه به تناقض باشد یا به تفاوت از لحاظ قوت و ضعف بیان و استحکام اسلوب و لسان. منتهی فهم عدم اختلاف و درک انسجام و اینکه تمام اجزا یکدیگر را تأیید و تقویت می‌کنند و محکم و متشابه در تعقیب هدف واحد می‌باشند، نیازمند تفکر و تدبر و تخصص است. به همین جهت است که در صدر آیه فوق آمده است:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» اگر کسی از اختلاف در آیات سخن بگوید، معلوم است که از روی تدبر و تعقل نیست. چنین کسی حق ندارد وارد عرصه قرآن شود و لاطائلات بیافد.

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

به هر حال شایع بود که کندی به چنان کار خطرناکی دست یازیده و می‌کوشد که وحی الهی را زیر سؤال ببرد. قرآن، تکیه‌گاه مستحکم امت است. اگر این تکیه‌گاه خدشه‌دار شود، نبوت و امامت هم زیر سؤال می‌رود. نه تنها نبوت ختمیه، بلکه کل نبوت؛ زیرا امروز هیچ دلیلی برای اثبات نبوت ابراهیم و نوح و موسی و عیسی به جز قرآن نداریم. نه تنها نبوت انبیای اولوالعزم زیر سؤال می‌رود، بلکه نبوت سایر انبیا نیز. ما امروز نمی‌توانیم با تورات و انجیل موجود که دستهای تحریف‌گران، کم و زیاد و ابترش کرده، بر نبوت هیچ پیامبری با ویژگی عصمت استدلال کنیم. این قرآن مجید و فرقان حمید است که پیامبران را آن‌گونه که باید و شاید به ما معرفی می‌کند. اگر این سند آسمانی و الهی را - به فرض محال - از ما بگیرند، هیچ سند زنده‌ای جایگزین آن نمی‌شود. در این صورت، مبانی استوار امامت و معاد را هم از دست می‌دهیم. مگر ممکن است کتابی که خدای متعال درباره‌اش می‌گوید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۱ دستخوش زوال نشود؟! این قرآن حافظی دارد که زوال ناپذیر است.

مصطفی را وعده کرد الطاف حق
گر بمیری تو نمیرد این سبق
من کتاب و معجزت را حافظم
بیش و کم کن را ز قرآن رافضم
تو اگر در زیرخاکی خفته‌ای
چون عصایش دان هر آن چه گفته‌ای
هست قرآن مر تو را همچون عصا
کفرها را در کشد چون ازدها
می‌گویند: کندی تمام وقتش را روی کار اختلاف‌یابی در قرآن
گذاشته بود و می‌خواست کتابش را پس از تکمیل، ابلاغ و اعلام کند و
عصایی را که بلعنده کفر و شرک و فسق و نفاق بود، از دست مسلمانان
خارج گرداند.

چه کسی جز امامی که در سنگر دفاع و تبلیغ و تبیین، پیشوا و پیشرو
بود، می‌توانست این غائله را فرو نشاند و فتنه قریب‌الوقوعی را پیشگیری
کند؟!

از حسن اتفاق یکی از شاگردان کندی به محضر آن امام همام
باریافت. حضرت به او فرمود: «آیا در میان شما مردی قهرمان و رشیدی
توانا وجود ندارد که استادتان را از مخالفت با قرآن و مبارزت با فرقان
بازدارد؟!»

شاگرد گمان کرد که مقصود آقا برخوردار فیزیکی و مشاجره لفظی
است که هیچ‌کدام از شاگردان به خود اجازه چنین برخوردی نمی‌دادند و
البته به مصلحت هم نبود؛ از این‌رو عذرخواهی کرد و عرضه داشت ما را
نرسد که در این مورد یا در موارد دیگر به استادمان اعتراض کنیم.
حضرت او را تصدیق و شاید تشویق کرد. دلیل آن‌هم روشن است.

مسائل علمی و فکری را با دعوا نمی‌شود حل کرد. در میدان بحث، استدلال قوی لازم است، نه مشت گره کرده و لنگه کفش و چماق!

که حجت قوی باید و معنوی نه رگهای گردن به حجت قوی

قرآن کریم می‌فرماید:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۱

با برهان و موعظه نیکو و جدال احسن به راه پروردگارت دعوت کن.

در ذیل آیه فوق فرموده است:

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» پروردگارت

حال کسانی را که از راهش گمراه شده‌اند از همه کس بهتر می‌داند و او به هدایت‌یافتگان داناتر است.

امام توسط آن شاگرد مستعد، همان راه جدال احسن را برگزید؛ از این‌رو فرمود: آیا آنچه به تو القا می‌کنم، به او می‌گویی؟! عرض کرد: آری. فرمود: نزد استاد برو و با او مهربانی کن و با او انس بگیر و در کارها یار و مددکارش باش، تا با تو انس بگیرد و به تو اعتماد کند.

در این مرحله به او بگو: برایم مسأله‌ای مطرح شده است. می‌خواهم از تو سؤال کنم. قطعاً استقبال می‌کند. به او بگو: اگر گوینده قرآن نزد تو آید و بگوید: آیا ممکن است مقصودم غیر از معنایی باشد که تو برداشت کرده و آنها را متناقض دیده‌ای؟ چه خواهی گفت؟ قطعاً جواب می‌دهد: ممکن است؛ چراکه او اهل انصاف و فهم است و گوش شنوا دارد.

همین‌که تو را تصدیق کرد، به او بگو: از کجا دانسته‌ای که مقصودش همین معانی متناقض و متعارض است؟ چرا فکر نمی‌کنی که مقصودش معانی منسجم و سازگار و هماهنگی بوده است؟

شاگرد از محضر امام مرخص شد و مأموریت خود را آن‌گونه که باید و شاید به اجرا درآورد، تا موقع ابلاغ پیام فرا رسید.

او در زمانی مناسب، سؤالی را که امام مطرح کرده بود، مطرح کرد. کندی پذیرفت که ممکن است معانی دیگری اراده شده باشد؛ از این رو دستور داد که شاگرد سؤالش را تکرار کند و او سر به جیب تفکر و تدبر فرو برد. سپس رو به شاگرد کرد و گفت: تو را سوگند می‌دهم که به من بگویی: این سؤال را از که آموخته‌ای؟!

شاگرد عرضه داشت: سؤالی بود که به ذهنم خطور کرده و مرا به خود مشغول کرده بود.

استاد گفت: نه چنین است! تو کجا و چنین سؤالی کجا؟! تو هنوز به چنین مقام و منزلتی نرسیده‌ای! به من بگو: از کجا دریافت کرده‌ای؟! شاگرد چاره‌ای نیافت جز اینکه راز خود را فاش کند. به خصوص که امام دستور نداده بود که کتمان کند؛ از این رو پاسخ داد: ابومحمد عسکری (ع) به من دستور داد که از تو سؤال کنم.

کندی گفت: اکنون حق را بر زبان آوردم. چنان سؤالی تراوشی است از علوم بی‌کران و فضایل بی‌پایان آن خاندان!

سپس با توجه به اینکه از غرور علمی برکنار بود و این اندازه شجاعت داشت که در برابر حقیقت تواضع کند و خاضعانه سر تسلیم فرود آورد، دستور داد آتشی برافروختند و کتاب خود را در شعله‌های آن سوزاند و خاکستر کرد تا مبادا از وی اثری برجای بماند و دستاویز خناسان و شبه‌افکنان گردد.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۱، ۹. وفات کندی را ۲۵۲ نوشته‌اند. شهادت امام عسکری (ع) ۲۶۰ و امامتش ۲۵۴ آغاز شده است. اگر کندی مورد بحث، همان فیلسوف معروف

کندی کاری قهرمانانه کرد. اگر اشتباه خود را می‌پذیرفت، ولی کتاب را هم در لابلای آثار خویش بر جای می‌گذاشت، زمینه‌ای فراهم می‌شد برای اینکه هم خودش متهم به زندقه گردد و هم زندیق‌پروری کند. بعد هم سوژه‌ای می‌شد برای آنهایی که فلسفه را وسیله گمراهی و فلاسفه را گمراه می‌شمردند. چنان‌که شیخ بهائی - که مقتدای صدرالمতألهین در علوم نقلی است، همان‌گونه که میرداماد مقتدای او در علوم عقلی است - می‌فرماید:

تا کی ز شفا شفا جوئی وز کاسه زهر دوا جوئی

برخی گفته‌اند:^۱ حافظ در دوره جوانی سبکسری می‌کرده و اشعاری می‌سروده که برای مجالس لهو و لعب و افراد منحط و منحرف خوراک و سوژه بوده، سپس توبه کرده و تمام اشعاری که در دوره بی‌بندوباری سروده، از بین برده و محو کرده است. در عین حال برخی از سروده‌های آن دوران نزد این و آن باقی ماند و حافظ نتوانست آنها را از صفحه روزگار و حافظه‌ها محو کند. می‌گویند: در دوره سبکسری گفته بود:

→

باشد و اگر تاریخ وفاتش ۲۵۲ باشد، این قضیه در دوره امامت امام هادی(ع) واقع شده است. به هر حال ساختگی بودن قضیه بعید می‌نماید. در روایت بحار، اسحاق کندی آمده؛ حال آنکه نام فیلسوف معروف عرب یعقوب بن اسحاق آمده است. مرحوم دکتر شهیدی در مقاله‌ای درباره «بایدهای حج» پس از نقل اشعاری از ناصر خسرو درباره اسرار حج می‌گوید: «در مستدرک‌الوسائل حدیثی است نظیر پرسش و پرسش‌های ناصر خسرو و دوستش. این پرسش‌ها میان امام سجاد(ع) و شبلی رفته است. اما اگر مقصود از شبلی همان صوفی معروف است، وی در سده سوم متولد شده و در سده چهارم درگذشته است» (روزنامه اطلاعات ۹۷/۵/۲۷) شهیدی با توجه به استحکام متن روایت شبلی به خود اجازه انکار نداده است. ما هم با توجه به استحکام متن روایت مربوط به اسحاق به خود اجازه انکار نمی‌دهیم و به تبع وی می‌گوییم: العلم عندالله.

۱. مقصود پروفیسور کرین است.

پیر ما گفت: خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد

هنگامی که بصیرت یافت و از بیراهه بازگشت، چنین گفت:

نیست بر دایره یک نقطه خطا از کم و بیش

که من این مسأله بی چون و چرا می بینم

البته آنچه کربن درباره حافظی که قرآن را با چهارده روایت از بر می خوانده، نوشته است، قابل قبول نیست؛ از این رو گفته اند: حافظ مراد و مرشد خود را از لحاظ اینکه شبهه مستشکل را پاسخ داده، تحسین کرده، یا مقصود او از «پیر ما» جناب خضر است که طبق آیات سوره مبارکه کهف به سؤالات حضرت موسی پاسخ داد و راز و رمز سوراخ کردن کشتی فقرا و سر بریدن کودک بی گناه و تعمیر دیوار مشرف بر فرو ریختن را برای او روشن ساخت و خطاپوشی کرد: یعنی بر خطانگاری موسی سرپوش نهاد.^۱

اگر ادعای پروفیسور کربن صحیح باشد، باید بر شجاعت حافظ درود فرستاد، همان گونه که بر شجاعت و همت کندی درود می فرستیم. محدث نوری شخصیت بزرگواری است. محدث قمی که مفاتیحش در کنار قرآن زیب و زیور خانه های متدینین و مساجد و تکایاست، و کتاب سفینه اش از آثار بسیار پر برکت است، شاگرد و مرید و دل باخته اوست. کتاب مستدرک الوسائل او و سائل حُر عاملی را تکمیل کرد؛ ولی همین شخصیت بزرگ، کتاب «فصل الخطاب فی إثبات تحریف الكتاب» را نوشت و روایات تحریف را که همه مشکل سندی دارد، جمع آوری کرد و سوزهای شد برای دشمنان مذهب استوار تشیع. اگر او این کتاب

۱. رحیم ذوالنور، در جستجوی حافظ، ج ۱، ص ۲۲۸، انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۶۷ ش.

را نمی‌نوشت یا اگر می‌نوشت، محوش می‌کرد و اجازه نمی‌داد که در دسترس نااهل‌ها قرار گیرد، خدمتی بزرگ کرده بود.

نگارنده شبی در مسجدالحرام نشسته بودم. می‌خواستم در نماز عشا در جماعت اهل سنت شرکت کنم. در انتظار نماز عشا بودم، شیخی وهابی با ریش قرمز حنائی به سراغم آمد و بالای سرم ایستاد و پرسید: «تعرف طبرسی؟» آیا طبرسی را می‌شناسی؟ گفتم: «نعم، هُوَ صَاحِبُ تَفْسِيرِ مَجْمَعِ الْبَيَانِ» آری، او صاحب تفسیر مجمع‌البیان است. گفتم: «لا، نوری» نه، مقصودم نوری طبرسی است. دانستم که می‌خواهد بگوید: علمای شیعه با نوشتن کتابی چون «فصل الخطاب» قرآن را کتابی محرّف می‌شمارند و بنابراین، اعتباری برای آن، قائل نیستند؛ از این رو گفتم: علمای شیعه روایات تحریف را قبول ندارند؛ چراکه راوی آنها شخصی به نام سیاری است و او مورد اعتماد و وثوق نیست و روایاتش مردود است. شیخ وهابی دستها را به سوی آسمان بلند کرد و سه بار گفت: «اللّهُمَّ أَشْهَدُ» خدایا، گواه باش و به سرعت از من دور شد. از آنجا که اذان نماز عشا آغاز شد، او را تعقیب نکردم. بعد از نماز برای یافتن او به جستجو پرداختم. دیدم نزدیکی حجر اسماعیل با رفقاییش نشسته و مشغول گپ زدن است. بالای سرش ایستادم و گفتم: «لِمَ فَرَرْتَ؟!» چرا فرار کردی؟! از جای برخاست و گفت: بیا بحث کنیم. او را نشاندم و گفتم: در کتب شما هم روایات تحریف هست. مگر نه عایشه گفته است: این آیه در قرآن بود: «الشَّيْخَةُ إِذْ أَنْبَأَتْ فِرْعَوْنَ بِمَا كُنَّ تَكْفُرُونَ» او گفت: دروغ است. گفتم: آنچه تو درباره ما گفتی، دروغ‌تر است.

در این وقت رفقاییش آمدند و به او گفتند: برخیز و بحث نکن. او برخاست و با رفقاییش پی کارش رفت. معروف است که محدث نوری گفته است: کاش نام کتابم را «فی ردِّ تحریفِ الكتاب» می‌نهادم.

منظورم از نقل این مطالب این است که اگر انسان مطلب غلطی گفت یا نوشت و بعد به اشتباه خود پی برد، باید شهامت داشته باشد و همچون کندی در رفع آثار سوء آن بکوشد.

سید حسن تقی‌زاده که برای یک جمع انبوه دانشجویی سخن می‌گفت، اعلام کرد که در مسأله تغییر خط فارسی به لاتین اشتباه کرده است. او گفت: شخصی به من گفت: چرا تغییر موضع داده‌ای؟! من در جوابش گفتم: خطا کرده‌ام! اَسْتَغْفِرُاللهَ رَبِّي وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ! ^۱

۱. این قضیه مربوط است به سال تحصیلی ۴۲-۴۱ و نگارنده حضور داشتم.

در آستان قرآن (۱)

روش الهام‌بخش ائمه اطهار(ع) تمسک به قرآن و التزام به کشف اسرار و رموز آن است. اینان که عدل (معادل) قرآن بودند نه شعار حسبنا کتابُ الله را برتابیده‌اند و نه روش گریز از قرآن را که مستلزم مهجور شدن آن است و پیامبر خدا(ص) از قوم هاجر خود که قرآن را مهجور کرده بودند به درگاه خدا شکایت برد.^۱ آل عباس که به نام قرآن حکومت می‌کردند عملاً از قرآن و طبعاً از اهل بیت عصمت و طهارت فاصله گرفته بودند و اگر در دستگاه آنها توجهی به قرآن می‌شد، به لحاظ توجیه سیاست‌ها و رفتارهای غیراسلامی و غیراخلاقی و غیرمردمی بود.

در چنین شرایطی معلوم است که امام عسکری(ع) برای جلوگیری از غربت و مهجوریت قرآن تلاش کند و به سؤالات قرآنی پیروان قرآن پاسخ دهد و باب تفسیر صحیح و روش دقیق آن را به روی قرآنیان بگشاید؛ از این رو به جز پاسخ به سؤالات قرآنی اشخاص، دو تفسیر نیز

۱. و قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (فرقان، آیه ۳۰).

منسوب به آن بزرگوار است و به هر دو «تفسیر عسکری» گفته می‌شود. تفسیر اول، به گفته آقا بزرگ تهرانی از امام هادی (ع) است. این تفسیر را حسن بن خالد بن عبدالرحمان برقی روایت کرده و البته امام هادی نیز ملقب به عسکری بوده است. این تفسیر یکصد و بیست جلد و قطعاً تفسیر جامعی بوده و متأسفانه چیزی از آن باقی نمانده است.^۱

اما تفسیر دوم که موجود است، در رد و قبول آن، اختلاف هست. مرحوم آقا بزرگ می‌گوید: املائی امام حسن عسکری (ع) و مکرراً چاپ شده است.^۲ مرحوم آیت‌الله خویی به سراغ راویان این تفسیر رفته و نوشته است: یکی ابوالحسن بن محمد سیار و دیگری یوسف بن محمد بن زیاد است و هر دو مجهول الحال‌اند. وانگهی خواننده دقیق شک نمی‌کند که این تفسیر مجعول است و از شأن و مقام امام به دور است. حتی از شأن یک عالم محقق هم فاصله دارد.^۳

گذشته از اثر مستقل تفسیری، اشخاص و روایات متعددی در مکاتبات خود، سؤالاتی از آن حضرت مطرح کرده و جواب‌هایی دریافت کرده‌اند و اگر همه آنها معتبر نباشد، نامعتبر هم نیست؛ به خصوص که در برخی از آنها نشان صدق استناد و صدور آشکار است. مگر ممکن است که علاقه‌مندان و ارادتمندانی که از طریق مکاتبه مشکل خود را رفع می‌کردند، در زمینه تفسیر قرآن سؤالی و مشکلی نداشته باشند؟!

مسأله خلق یا حدوث و قدم قرآن، یکی از محنت‌ها و مصیبت‌هایی بود که دامنگیر امت اسلامی شد. افرادی به جرم نابخشودنی و غیرواقعی قول به خلق قرآن شلاق خوردند یا زندانی شدند یا بالای دار رفتند.

۱. الذریعه، ج ۴، ص ۲۸۳ - ۲۸۴.

۲. همان، ص ۲۸۵ - ۲۹۳.

۳. معجم رجال‌الحديث، ج ۱۲، ص ۱۵۹ - ۱۶۰ و ج ۲۰، ص ۲۰۹.

مجرمان اصلی، اشاعره بودند که از سوی اکثریت خلفای جور حمایت می‌شدند؛ چراکه عقاید و نظریات آنها با سیاست‌های خلیفگی و درباری هماهنگ بود، از این رو رسمیت داشتند و کسی حق نداشت با نظریات آنها درگیر شود. اینان به کلام نفسی معتقد بودند و به شعر یک شاعر مسیحی تمسک می‌کردند که گفته بود:

إِنَّ الْكَلَامَ لَفِي الْفَوَادِ وَإِنَّمَا جُعِلَ اللِّسَانُ عَلَيْهِ دَلِيلًا

کلام در دل است و زبان دلیل آن شمرده شده است.

می‌گفتند: کلام مقوله‌ای غیر از علم است. نه تصور است و نه تصدیق، نه خبر است و نه انشا و نه از اقسام انشا. می‌گفتند: کلام نفسی یکی از صفات هفت‌گانه یا هشت‌گانه خدای متعال و از صفات ذات است نه از صفات فعل و این صفات به قدم ذات قدیم‌اند و اگر این قدما را همچون ذات حق، قدیم بالذات بدانند، گرفتار شرک ذاتی شده و از توحید ذاتی به دور افتاده‌اند و اگر اینها را قدیم بالغیر بدانند، از شرک ذاتی مصونیت می‌یابند، ولی از کاروان توحید صفاتی طرد می‌شوند؛ زیرا به مقتضای توحید ذات و صفات، صفات ذات، عین ذاتند و مغایرت آنها با ذات، مغایرت مفهومی است نه مصداقی. وانگهی باید میان صفات ذات و صفات فعل فرق گذاشت. کلام، صفت فعل است نه صفت ذات مانند خلق و رزق و احیاء و اماتة و رحم و غضب و ...

اگر کلام، صفت ذات باشد - که نیست - صد البته که قدیم است نه حادث که حدوث صفات هم سخن لغو و ایده‌لهوی بود که از کرامیه سر زد و اگر صفت ذات و قدیم است، قدیم بالغیر است نه قدیم بالذات و صد البته که قول به قدیم بودن بالغیر محذور شرک ذاتی ندارد، ولی با محذور شرک صفاتی و تعدد مصداقی ذات و صفات روبروست و این هم قابل قبول نیست. امام علی (ع) کمال توحید را نفی صفات زاید بر ذات شمرده

است.^۱ اگر کلام نفسی معقول باشد، قرآن به عنوان کلام نفسی خدای متعال، قدیم است و چنانکه دیدیم خالی از محذور، بلکه محذورات است.

باقی می ماند اینکه آیا قرآن مکتوب به قول آن شاعر مسیحی دلیل است بر کلام نفسی یا قرآن نفسی؟ در واقع اکنون سؤال این است که این قرآن مکتوب، قدیم است یا حادث؟ مخلوق است، یا غیر مخلوق؟ کار کسانی که به قدم کلام رأی داده و آن را از صفات ذات شمرده بودند، به آنجا رسید که بگویند: نه تنها الفاظ قرآن قدیم است، بلکه کاغذ و جلد آن هم قدیم است. هر کس غیر از این بگوید، سزایش شلاق یا زندان یا اعدام است. زمانی که دین جنبه ابزاری پیدا کند و در خدمت سیاست و دولت و حکومت باشد، بهتر از این نخواهد شد.

در چنان شرایطی می توان حدس زد که با امامی که می خواهد سیاست و حکومت و شاه و رعیت در خدمت دین و تابع فرمان خدا باشند، چگونه رفتار خواهد شد. لقب معنادار عسکری باید ماندگار باشد تا پیام رسانی کند. آیا عسکر یک شهر است یا یک محله تا امام منسوب به آنجا باشد؟ عسکر یعنی لشکر یا ارتش. مردم شهر بغداد از ارتشیان و رفت و آمدشان و سر و صدای اسبهایشان و تاخت و تاز سوارانشان ناراضی و ناراحت و شاکی بودند؛ از این رو ارتش به سامرا منتقل شد. خلیفه هم به تبع ارتش، سامرایی شد. هر کس لازم بود تحت نظر و محبوس باشد، او را تحویل عسکر می دادند. عسکر به طور کامل شخص بازداشت شده را زیر نظر می گرفت و دید و بازدیدها و رفت و آمدها را کاملاً محدود می کرد. امام عسکری و پدر بزرگوارش به لحاظ اینکه در زندان ارتش

۱. کمال التوحید نفی الصفات عنه (نهج البلاغه، خطبه ۱) و البته منظور، نفی مطلق صفات نیست چراکه در همان خطبه فرموده است: لیس لصفته حدٌ محدودٌ.

بودند، عسکری نامیده شدند. پیام این لقب باید همواره در گوش افراد حقیقت‌شناس طنین‌انداز باشد تا بدانند که آل عباس با پیشوایان دینشان چه‌ها کرده‌اند.

باری بطلان قول به قدم قرآن و عدم مخلوقیت آن از توضحات است، ولی در فضای مسموم و آلوده و تاریک، واضحات، ناواضح و بدیهیات، غیر بدیهی می‌شوند. گاهی ممکن است چیزی از لحاظ شدت وضوح، حکم غیرواضح را پیدا کند. برای کسی که در برابر امر بدیهی دچار ابهام شده، استدلال لازم نیست. می‌توان با وارد کردن جرعه‌ای به ذهنش او را آگاه و از خواب غفلت بیدار کرد یا اگر لجوج و معاند است، به گفته ابن سینا باید او را گرسنه نگاه داشت یا تنبیه بدنی کرد تا ناچار شود امر بدیهی را تصدیق کند و از انکار بدیهیات دست بردارد.^۱

سخنی که امام عسکری (ع) در باب خلق قرآن مطرح کرد، قول فصل بود. او فرمود: «... اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ... و ما سِوَاهُ مَخْلُوقٌ»^۲ ... خدا آفریننده هر چیزی است.... جز او هرچه هست مخلوق است. جمله نخست از قرآن کریم است.^۳ به حکم عقل و نقل هرچه ماسوی‌الله است، مخلوق و ممکن و نیازمند خالق است. قرآن ماسواست و بنابراین ممکن و مخلوق است و به خالق نیاز دارد. آیا ممکن است کسی مدعی شود که قرآن خود خدا، و بنابراین بی‌نیاز از خالق است؟ آیا ممکن است کسی قائل به صُدْفه و اتفاق شود و بگوید: در میان پدیده‌های ممکن، این پدیده و حیانی و این نازله آسمانی به صورت اتفاقی بر پیامبر خاتم (ص) نزول یافته و از خالق بی‌نیاز است؟! آیا ممکن است کسی شیء بودن قرآن را انکار کند و بگوید:

۱. الهیات شفا، مقاله اول، فصل هشتم.

۲. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۵۸.

۳. رعد، آیه ۱۶.

تخصصاً از قاعده قرآنی **الله خالق کل شیء** خارج است؟! آیا ممکن است کسی شیء بودن قرآن را قبول کند و بگوید: درست است که قرآن، شیء است و درست است که خدای متعال خالق همه اشیاست، ولی قرآن مجید تخصصیاً از تحت قاعده قرآنی و عقلی مزبور خارج است؟!

به هر حال اگر بخواهیم مطابق قواعد منطقی استدلال کنیم، باید بگوییم: قرآن شیئی از اشیا می‌تواند باشد. هر شیئی از اشیا می‌تواند باشد. پس قرآن نیازمند خالق است. به بیان دیگر؛ قرآن ماسوی‌الله است و ماسوی‌الله مخلوق است؛ پس قرآن مخلوق است. یا تعبیری دیگر؛ قرآن مخلوق است و مخلوق نیازمند خالق است؛ پس قرآن نیازمند خالق است.

آیا بهتر نبود آنهایی که امت را گرفتار چنان ورطه مخوفی کردند و هزینه‌های سنگینی بر دوش مسلمین نهادند به سراغ فهم صحیح و تفسیر دقیق قرآن می‌رفتند و از افاضات قرآنی در دو حوزه حکمت نظری و عملی بهره‌مند می‌شدند و به جای اینکه بگویند: قرآن چیست؟ بگویند: قرآن چه می‌گوید و از ما چه می‌خواهد؟ و آیا آن‌گونه که باید و شاید به محتوای قرآن پای‌بند بوده یا نبوده‌ایم؟ آیا بهتر نبود از خود قرآن سؤال می‌کردند که خود را قدیم می‌داند یا حادث؟ مخلوق می‌داند یا غیرمخلوق؟

قرآن کریم در دو آیه به سؤال فوق پاسخ داده است. آیا آنهایی که خود را یاران و مدافعان قرآن می‌شمردند حاضر بودند از درون قرآن اسرار آن را سؤال کنند؟ یک‌جا قرآن پس از ذکر حالت غفلت و اعراض مردم می‌گوید: «ما یأتیهم من ذکرٍ من ربهم مُحدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ یَلْعَبُونَ»^۱ هر ذکر و پدیده حادث شده‌ای که از سوی پروردگارش برای آنان بیاید در حالی که

۱. انبیاء، آیه ۲.

سرگرم بازی و مسخره‌اند آن را می‌شنوند.

در جای دیگر پس از بیان شدت اندوه پیامبر (ص) بر ایمان نیاوردن برخی از مردم می‌فرماید: «و يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَانِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ»^۱ هیچ ذکر حادث و جدیدی از سوی خدای رحمان برای آنان نمی‌آید مگر آنکه از آن روی‌گردان می‌شوند.

آیا بهترین معرف قرآن، خود قرآن نیست؟ قرآن نور است. نور، معرفت نمی‌خواهد، بلکه خود معرف اشیا است. خدای متعال درباره قرآن می‌فرماید: «... وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا...»^۲ ... ولی ما قرآن را نوری قرار دادیم که هر که را خواهیم بدان هدایت کنیم... آیا در ذکر بودن قرآن که در دو آیه از سوره‌های انبیاء و شعراء مطرح شده، تردیدی هست؟ خدای متعال به پیامبر گرامی خود فرمود: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ»^۳ قرآن برای تو و قوم تو ذکر است و به زودی درباره آن از شما سؤال می‌شود؛ و در جای دیگر می‌فرماید: «وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ»^۴ این قرآن ذکری مبارک است که ما آن را نازل کرده‌ایم. آیا شما منکرید؟

اصولاً نه تنها قرآن، بلکه تمام کتاب‌هایی که بر پیامبران نازل شده ذکر است. نوح (ع) به قوم خود فرمود: «أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نوحٍ...»^۵ آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان ذکری از سوی پروردگارتان آمده تا شما را بیم دهد.

۱. شعراء، آیه ۵.

۲. شوری، آیه ۵۲.

۳. زخرف، آیه ۴۴.

۴. انبیاء، آیه ۵۰.

۵. اعراف، آیه ۶۹.

به یاد داشته باشید که خدا شما را جانشینان قوم نوح قرار داد...؟
 اصولاً قرآن کریم نامها و اوصاف متعددی دارد. یکی از آنها ذکر
 است. خدای متعال در مقام دفاع از مقام پیامبر و تبرئه او از شعر و شاعری
 می فرماید: «و ما علّمناه الشّعر و ما ینبغی له إن هو إلّا ذکرٌ و قرآنٌ مبینٌ»^۱ ما به او
 شعر تعلیم نکرده ایم و شاعری شایسته او نیست. کتاب او جز ذکر و قرآنی
 روشنگر نیست.

در آستان قرآن (۲)

قرآن، میراث عظیمی است که از پیامبر عظیم الشان اسلام به یادگار مانده است. خدای متعال پس از بیان این مطلب که قرآنی که بر وی نازل شده، حق است و کتب آسمانی پیشین را مورد تصدیق قرار داده و به احوال بندگان، آگاه و بصیر است، می فرماید:

«ثم أورتنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات بإذن الله ذلك هو الفضل الكبير»^۱ سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده ایم، به میراث دادیم. برخی از آنها در حق خود ستمگرند و برخی میانه‌رو و برخی به اذن خدا در کارهای خیر پیشرو و پیش‌تازند و این (برای گروه سوم) فضلی بزرگ است.

معرفی امام

ابوهاشم جعفری که توفیق دیدار امام عسکری (ع) نصیبش شده،

می خواهد بدانند این سه گروه یعنی ظالم و مقتصد و سابق بالخیرات که در آیه آمده کیانند؟

حضرت هر سه گروه را در ارتباط با اهل بیت می شمارد و می فرماید: آن کس که به امامت امام اقرار نمی کند، به خود ظلم کرده و آن کس که به امام معرفت دارد، از ظلم به نفس خویش میراست و میانه رو؛ و امام که مقام رهبری دارد، در کارهای خیر سابق و پیش قدم است.

راوی می گوید: درباره عظمت مقام اهل بیت سر به گریبان تفکر فرو بردم و گریستم. حضرت به من نگاه کرد و فرمود:

مقام اهل بیت برتر از آن است که تو فکر می کنی. خدای را حمد کن که به ریسمان آنها چنگ زده ای. چون روز قیامت فرا رسد و هر امتی به امامش فراخوانده شود، تو به نام آنها فراخوانده می شوی. تو به خیری.^۱
با پاسخ دوم، امام عسکری (ع) راز آیه دیگری را هم گشود و بر معرفت راوی و شیفتگی او افزود. آیه دیگر این است:

«یوم ندعوا کلّ أناسٍ بامامهم فمن أوتی کتابه بیمینه فأولئک یقرؤن کتابهم ولا یظلمون قتیلاً»^۲ روزی را یاد کن که هر گروهی از مردم را با امامشان فرا می خوانیم. آنان که نامه اعمالشان را به دست راستشان دهند نامه خود را با خوشحالی می خوانند و به اندازه رشته باریکی که میان هسته خرماسست، در حق ایشان ظلم نمی شود.

از اینجا معلوم می شود که هر امتی را امامی و هر امامی را امتی است. فرعون هم امام است. او هم روز قیامت قوم خود را رهبری می کند؛ چنان که خدای متعال می فرماید: «بَقَدُّمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَأُورِدُهُمُ النَّارَ...»^۳ روز قیامت

۱. کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۹۶؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۵۸ - ۲۵۹.

۲. اسراء، آیه ۷۱.

۳. هود، آیه ۹۸.

پیشاپیش قوم خود به حرکت درمی آید و آنها را وارد جهنم می کند... از آیه زیر معلوم می شود که امامان بر دو قسم اند: امامان کفر و امامان ایمان.

«...فقاتلوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ...»^۱ ... با امامان کفر بجنگید. قطعاً آنها به عهد و پیمان خود پای بند نیستند....

امامان ایمان، ملکوت آسمانها و زمین را می بینند و به عین الیقین می رسند^۲ و مأمومین را به امر خدای متعال هدایت می کنند.^۳ این هدایت ویژه، ایصال به مطلوب است نه ارائه طریق که همگانی است. سفیان بن محمد ضبعی می گوید: نامه ای برای امام عسکری (ع) نوشتم و راجع به واژه ولیجة که در آیه زیر آمده، سؤال کردم: «... وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً...»^۴ ... آنان که جز خدا و رسول او و مؤمنین کسی را محرم اسرار خود نپنداشتند....

وی می گوید: جدا از نامه، این سؤال هم به ذهنم خطور کرد که مقصود از مؤمنین - که بعد از خدا و رسول در آیه آمده - چیست؟ حضرت در پاسخ نوشتند:

وليجه؛ هر چیزی است که در مقابل مقام ولایت امر قرار داده شود. هرگاه ولیجه به معنای محرم اسرار باشد، معلوم است که مسلمانان مجاهد - که محور آیه مزبور می باشند - هرگز به غیر خدا و رسول و مؤمنان اعتماد نمی کنند. بنابراین رزمندگان اسلام تنها محور مورد اعتمادشان خدا و رسول و مؤمنان است و به دیگری اعتماد نمی کنند.

امام پس از پاسخ به سؤال مکتوب سفیان، به سراغ سؤال غیرمکتوبی

۱. توبه، آیه ۱۲.

۲. و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين (انعام، آیه ۷۵).

۳. وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون (سجده، آیه ۲۴).

۴. توبه، آیه ۱۶.

می رود که در ذهن سؤال کننده خطور کرده بود. در این باره نوشت: به ذهن تو خطور کرد که در اینجا مؤمنان کیانند؟ آنها امامانی اند که امین خدای متعال اند و به آنها اجازه داده است که امان بدهند.^۱

حروف مقطعه

از یکصد و چهارده سوره قرآن، بیست و هشت سوره پس از بسمله، با حروف شروع شده است. از مجموع این حروف - که تعداد آنها چهارده تاست - برخی از اهل ذوق، جمله زیر را ساخته اند: صراطُ علیُّ حقُّ نُمسُکُه (راه علی حق است و ما آن را مستمسک قرار می دهیم).

درباره این حروف، بسی گفتگو شده است و هنوز هم جای گفتگو دارد. چرا از بیست و هشت حرف فقط چهارده حرف مطرح شده؟ و چرا نه کمتر و نه بیشتر؟ و چرا این چهارده و نه چهارده دیگر و نه بعضی از اینها؟! و چرا فقط ۲۸ سوره؟! و

برخی کوشیده اند هر حرفی را اشاره به یک حقیقت بدانند. مثلاً الف و لام، اشاره به الله و میم اشاره به محمد(ص) دارد و برخی گفته اند چنین نیست، بلکه رمزی است میان حیب و محبوب.

برخی از راه ریاضیات ثابت کرده اند که تعداد حرف یا حروفی که در آغاز سوره ها به کار رفته، در متن سوره از حروف دیگر بیشتر است؛ مثل حرف قاف در سوره قاف یا حرف نون در سوره قلم.

برخی گفته اند: شروع سوره با حرف یا حروف برای این است که هشدار به شنونده داده شود تا خود را برای استماع آماده کند و از حواس پرتی و بی توجهی بپرهیزد. برخی از مخاطبان انبیاء انگشت در

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۴۵، حدیث ۹۰.

گوش می‌کردند که پیام آنها را نشوند.^۱

شروع کلام با حروف، برای قوم عرب بی‌سابقه بود؛ از این رو با حیرت و تعجب گوش فرا می‌دادند تا بدانند چه خبر تازه‌ای است. باید گفت: در میان نظرات گوناگون که هر کدام از امتیازی برخوردار است، بهترین و محکم‌ترین نظریه از امام عسکری (ع) است که می‌گوید: این حروف اشاره به این است که قرآن مجید از جنس همان حروفی پدید آمده که مردم - و به‌ویژه قوم عرب - در مقام تفهیم و تفهم از آنها بهره می‌گیرند. مع‌ذلک خدای متعال از همین حروف متداول و از همین مواد متعارف، کلامی پدید آورده که مردم فصیح عرب از آوردن مثل آن - حتی به اندازه یک سوره یا یک حدیث - درمانده شدند^۲ و این نه از باب «صرفه» است که برخی از متکلمان به آن گراییده و گفته‌اند: آوردن مثل قرآن برای فصحاء و بلغای عرب ممکن است، ولی خدای متعال اذهان و السنه را از اینکه با قرآن معارضه کنند، منصرف می‌کند.^۳

ظاهر آیات تحدّی این است که چنین نیست که مقتضی معارضه موجود است؛ ولی مانع الهی و غیبی و تکوینی افراد را از معارضه باز می‌دارد، بلکه مقتضی موجود نیست؛ یعنی اذهان و السنه و اقلام از آوردن مثل قرآن، قاصر و ناتوان و بی‌مایه و سست‌بنیان‌اند. در یکی از آیات تحدّی چنین می‌خوانیم:

«وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فاتوا بسورةٍ من مثله وادعوا شهداءكم من دون الله إن كنتم صادقين»^۴ اگر درباره آنچه بر بنده خویش نازل کرده‌ایم

۱. نک: نوح، آیه ۷.

۲. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹۱، ذیل آیه یکم سوره بقره.

۳. علامه حلی، کشف‌المراد، ص ۲۸۱ (مکتبه مصطفوی، قم).

۴. بقره، آیه ۲۳.

شک دارید، سوره‌ای مثل آن بیاورید و اگر راست می‌گویید، گواهان خود را غیر از خدا (از فصحا و بلغای عرب به یاری) فرا بخوانید.

یک معمار برجسته و نابغه از همان مواد اولیه‌ای که دیگران استفاده می‌کنند، محکم‌ترین و عالی‌ترین بنا را پدید می‌آورد و البته ممکن است معماری برجسته‌تر از او پدید آید و بهتر از آن را بسازد، ولی به هر حال مواد خام و اولیه برای هر دو یکی است. یک طبّاخ برجسته با مواد اولیه خوراکی، غذایی می‌پزد که دیگران با همان مواد از پختن چنان غذایی ناتوانند. آیا ممکن است معمار یا طبّاحی در میان انسان‌ها پدید آید که عمارت یا غذایی پدید آورد که دیگران از مثل آن عاجز باشند؟!

در عالم گفتار و نوشتار، برخی حرف اول را زده‌اند. «قصاید سبعة معلّقه» که به دیوار کعبه آویخته می‌شد و مایه افتخار سراینده‌گان بود، هنوز هم تازگی دارد.

فردوسی در شاهنامه‌سرایی حرف اول را زده و زبان فارسی را زنده نگه داشته است. او خود واقف بود که نظمش برای پارسی‌گویان ماندگار خواهد بود. چنان‌که گفته است:

بر آوردم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
حافظ در غزل‌سرایی حرف اول را زده است. او خود را از فیض حق برخوردار می‌داند:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود
این همه قول و غزل تعبیه در منقارش
قصاید ماندگار سعدی همچنان در آسمان ادب می‌درخشد. برخی به استادی او اعتراف کرده و حافظ را دنباله‌رو خواجه‌ی کرمانی دانسته‌اند:

استاد سخن سعدی‌ست نزد همه کس اما
دارد سخن حافظ طرز سخن خواجه

با این همه نمی‌خواهیم بگوییم که اینها معجزه کرده‌اند؛ چراکه ممکن است از فردوسی و سعدی و حافظ برتری هم پدید آید؛ ولی تاریخ درازدامن هزار و چهارصد ساله و اندی نشان داده است که هیچ فصیح و بلیغ نابغه و برجسته‌ای نتوانسته با قرآن رقابت کند و بعد از این نیز چنین خواهد بود.

غلو و تفویض و تقصیر

امامان حق و مطاعان مطلق، ناگزیر بودند همواره با سه پدیده شوم مبارزه کنند: غلو و تفویض و تقصیر. گروهی از روی سادگی یا از راه شیطنت، در مورد شأن و مقام ائمه اطهار (ع) غلو می کردند و آنها را از مقام بندگی به مقام ربوبی ارتقا می بخشیدند یا یک درجه پایین تر، قائل به تفویض می شدند. گروهی دیگر به تفریط می گراییدند و امامان را از جایگاه حقیقی عزت و عظمت و عصمت تنزل می دادند و تقصیر می کردند.

از برخی روایات و اسناد استفاده می شود که غلو و تقصیر از زمان امیرالمؤمنین (ع) شروع شده است چراکه آن حضرت می فرماید: «يَهْلِكُ فِيَّ رَجُلَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ».^۱ دو کس درباره من هلاک می شوند: دوستی که افراط کننده است و بهتان آوری که زبان به افترا می گشاید.

انبیاء هم کمابیش با غلو و تقصیر روبرو بوده اند. حضرت عیسی (ع)

۱. نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۴۶۱.

هم با غالیانی که او را پسر خدا و یکی از ارکان تثلیث می‌شمارند روبروست و هم با آنهایی که از راه دشمنی به دارش آویختند؛ هر چند که موفق نشدند و اشتباهاً دیگری را به جای او به چوبه دار سپردند.

البته غلبه با تقصیر و مقصران است. فرعونیان به موسی و هارون گفتند:

«أَجِئْنَا لِنَلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ»^۱ آیا آمده‌ای که ما را از آیینی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم بازگردانی و در این سرزمین، قدرت و حکومت برای شما دو برادر باشد؟! ما به شما ایمان نداریم.

به موسی و پیامبر عظیم‌الشان اسلام نسبت سحر دادند. قرآن از برخورد امتها با انبیاء، حکایت‌های آموزنده‌ای دارد. به پیامبر خاتم (ص) مجنون و شاعر و کاهن و ابتر هم می‌گفتند.

غلو و تقصیر در مورد امیرالمؤمنین (ع) غلبه یافته است. آن حضرت با دو جبهه متقابلی که از جاده اعتدال خارج شده‌اند، به‌طور جدی مبارزه کرده است. گروهی او را خدا خواندند و علی‌اللهی شدند. حضرت آنها را به توبه واداشت و چون توبه نکردند، به آتش انداخت. گفتند: اکنون در خدایی تو شک نمی‌کنیم. ما بنده گنه‌کاریم و تو ما را به آتش کیفر می‌دهی.^۲ هنوز هم علی‌اللهی موجود است. برخی به او گفتند: آیا تو پیامبری؟ فرمود: «لا! إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِّنْ عِبَادِ مُحَمَّدٍ»^۳ خیر! من بنده‌ای هستم از بندگان حضرت محمد.

گروه‌های بیشتری مانند ناکثین و قاسطین و مارقین به روی او

۱. یونس، آیه ۷۸.

۲. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۰۱: خطب.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۱۳، چاپ اسلامیة.

شمشیر کشیدند و مقصر شدند. این، در دوره خلافت ظاهری بود. قبل از آن با شمشیر زبان به او یورش می‌آوردند تا آنجا که فرمود: «إن أفل يقولوا حرص على الملك و إن أسکت يقولوا جزع من الموت»^۱ اگر سخنی بر زبان آورم می‌گویند: بر حکومت حریص شده و اگر سکوت کنم می‌گویند: از مرگ می‌ترسد.

حارث بن حوط به او می‌گوید: گمان کرده‌ای که من اصحاب جمل را گمراه می‌شمارم؟! حضرت به او فرمود:

«إنک نظرت تحتک و لم تنظر فوقک، فحیرت إنک لم تعرف الحق فتعرف من أباه و لم تعرف الباطل فتعرف من أته...»^۲ تو پایین را دیده‌ای (و به گردانندگان فتنه جمل نگریسته‌ای) و بالا را ندیده‌ای (تا با عقل و خرد حق را بشناسی) از این رو متحیر شده‌ای. تو حق را نشناخته‌ای تا منکر حق را بشناسی و باطل را نشناخته‌ای تا اهلش را بشناسی....

حارث گفت: من بسان سعید بن مالک و عبدالله بن عمر کناره‌گیری کرده‌ام.

حضرت فرمود: سعید بن مالک و عبدالله بن عمر نه حق را یاری و نه باطل را سرکوب کردند.

سایر ائمه (ع) نیز به نوبه خود هم با جبهه افراطی غلو مبارزه کرده‌اند و هم با جبهه سرکش تقصیر. ادعیه و کلمات آنها حکایت از کمال بندگی و خضوع و خشوع آنها در برابر خدای متعال دارد. سیدالشهداء (ع) در فرازی از دعای روز عرفه به پیشگاه معبود مطلق عرض می‌کند: «إلهی کیف أستعزُّ و فی الدلّة أُرکزتنی أم کیف لا استعزُّ و إلیک نسبتنی».^۳ خدایا! چگونه

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۱۳، چاپ اسلامیة.

۲. همان، حکمت ۲۵۴.

۳. مفاتیح‌الجنان، دعای روز عرفه.

ادعای عزت کنم حال آنکه در ذلت بندگی متمرکز کرده‌ای و چگونه ادعای عزت نکنم حال آنکه نسبت بندگی به تو دارم؟!

روح و قلب مطهر ائمه اطهار (ع) از غلو و هر سخن یا مدح و مرثیه‌ای که بوی غلو بدهد بیزار است. چرا درباره امام علی (ع) اظهار حیرت کنیم و بگوییم: نه خدا توانمش گفت نه بشر توانمش خواند! تردید نکنیم که نمی‌توانیم خدایش بخوانیم و باید بشرش بخوانیم و چه بشری؟!

ها! علیُّ بشرٌ کیف بشر؟! ربّه فیهِ تجلّی و ظهر

هان! علی بشر است، اما چگونه بشری؟! پروردگارش در او متجلی شده و او مظهر حق شده است.

مگر نه در آیه «تجلّی ربّه للجبَلِ»^۱ آمده است که پروردگار موسی بر کوه تجلی کرد و کوه از هم پاشید. تجلی خدا بر کوه لحظه‌ای بود و تجلی حق بر امام علی (ع) دائم بود. چرا مداحان نادان و فرصت طلب برای نفوذ در عوام، خود را حسین‌اللهی یا زینب‌اللهی بنامند؟! آیا با اینها برخورد می‌شود؟! مداحی در ضمن اشعاری چنین می‌خواند: در خواب دیدند قیامت برپا شده است و گنهکاری را به دستور خدای متعال به جهنم می‌برند. بیچاره از شدت ترس می‌لرزید. آقای بزرگواری جلو آمد. به مأموران گفت: این شخص را چرا به جهنم می‌برید؟! گفتند: خدا فرمان داده است. گفت: بروید به خدا بگویید: این شخص یک شب برای زیارت من به مشهد آمده است. اگر او را به جهنم ببرید، من هم به بهشت نخواهم رفت!!

البته شفاعت - با شرایطی که دارد - حق است و ممکن است گنهکاری از شفاعت خاندان عصمت و طهارت برخوردار شود، اما باید

۱. اعراف، آیه ۱۴۳.

مواظب تعبیرات باشیم و چنین وانمود نکنیم که بهشت را به بها نمی دهند، بلکه به بهانه می دهند! مداحی از قول میت بیچاره‌ای در مجلس ختم به جای اینکه آیاتی از قرآن مجید بخواند، شعر می خواند و از زبان آن میت می گفت:

نه الرَّحْمَنُ نه الحمدی نه یاسین برایم شعر عاشورا بخوانید
 قهرمان ما امام ماندگاری است که همچون پدر و اجداد گرامی
 خویش هم با غلو و تفویض روبرو بود و هم با اجحاف و تقصیر.
 ادریس بن زیاد می گوید: من گرایش عجیبی پیدا کرده و سخن
 عظیمی درباره ائمه اطهار بر زبان آورده بودم. از این رو رهسپار عسکر شدم
 تا ابو محمد - امام حسن عسکری (ع) - را دیدار کنم و از حضرتش رهنمود
 بگیرم.

این مرد راه درستی انتخاب کرده بود. چرا انسان راهی را خودسرانه
 انتخاب کند و از رهبران واقعی دستور نگیرد؟!

قطع این مرحله بی هم‌راهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی
 علت افتادن در دام غلو و تفویض، چیزی جز معجزات و علم لدنی
 و غیبی آن بزرگواران نبود که البته ذاتی آنها نه، بلکه به افاضه حق بود، ولی
 افراتیون چنین می پنداشتند که ذاتی آنهاست و این، بهانه‌ای برای غلو بود که به
 ناحق، امام را بر مسند الوهیت می نشانند و اگر قدری تنزل می کردند می گفتند:
 خدا؛ خداست و ائمه، خدا نیستند؛ ولی خدای متعال همه اختیارات خود را به
 آنها تفویض کرده و دخالتی در امور ندارد. خدای متعال می فرماید:

«و قالت اليهود ید الله مغلوله غلَّتْ ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان
 ینفق کیف یشاء»^۱ و یهود گفتند: دست خدا در همه امور بسته است.

دستهایشان بسته و به خاطر گفتارشان بر آنان لعنت باد، بلکه دستهای قدرت خدا باز است. هرگونه که بخواهد انفاق می‌کند.

حکمت اسلامی و به‌ویژه کلام شیعی بر آن است که ممکن، هم در حدوث محتاج علت است و هم در بقا. به علاوه، علت حدوث همان علت بقاست. اشاعره می‌گفتند: نیازی به علت بقا نیست. غربی‌هایی که در قرن هجدهم پیرو مکتب الهیات طبیعی بودند، همین حرف اشاعره را می‌گفتند. آنها خدا را به سازندهٔ ساعت (Clock maker) تشبیه می‌کردند که ساعت را می‌سازد و رابطه‌اش با ساعت قطع می‌شود بلکه می‌میرد، ولی ساعت سالها کار می‌کند.

بنابراین وجه مشترک یهود و پیروان مکتب الهیات طبیعی و اشاعره، مستغنی بودن حادث در بقا، از علت است. قائلان به تفویض نمی‌گفتند: ممکن حادث در بقا بی‌نیاز از علت است، بلکه می‌گفتند: خالق، این کار را به امامان واگذارده و خود به استراحت پرداخته است. معتزله هم برای تبیین اختیار آدمی به دام تفویض افتادند. اینان معتقد بودند که خدای متعال کارهای مربوط به انسان را به خودش واگذارده و خود در مورد کاری او نقشی ندارد. امام صادق (ع) هر دو مذهب جبر اشعری و مذهب تفویضی معتزلی را رد کرد و فرمود: «لا جبرَ و لا تفویضَ بل أمرٌ بین الأمرین»^۱ نه جبر و نه تفویض! بلکه چیزی میان آن دو.

باری ادریس می‌گوید: چون به عسکر رسیدم تصمیم گرفتم به حمام بروم و خودم را از گرد و غبار و عرق و خستگی سفر شستشو دهم. در دکهٔ حمام از فرط خستگی مغلوب خواب شدم. ولی ناگهان با اشارهٔ چوب‌دستی امام عسکری (ع) بیدار شدم. او سوار بود. غلامان اطرافش

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰، (باب الجبر و القدر و الأمر بین الأمرین).

بودند. برخاستم و پایش را بوسه زدم. اولین کلامی که از حضرتش شنیدم چنین بود:

«بِلْ عِبَادٍ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ بَلْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۱ آنها بندگانی اکرام شده‌اند که به گفتار بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمانش عمل می‌کنند. عرض کردم: مولای من! کافی است مرا! آمده بودم که همین را از شما بپرسم. حضرت مرا رها کرد و رفت.^۲

بیچاره مفوضه که گرفتار نوعی از غلو بودند و می‌گفتند: خدای متعال محمد(ص) را آفرید و کارهای دنیا را به او سپرد. او خلاق دنیا و مافیها بود. او هنگام ارتحال، وظایف خود را به امام علی(ع) و سایر ائمه(ع) سپرد از دنیا رفت. همچنین گروهی از مفوضه، کامل بن ابراهیم مدنی را به محضر امام عسکری(ع) فرستادند تا حقیقت امر را از آن حضرت سؤال کند و این هم رویه‌دستی بود؛ به خصوص که بطلان تفویض، مستلزم بطلان غلو است؛ هر چند که بطلان غلو، مستلزم بطلان تفویض نیست.

کامل می‌گوید: تصمیم گرفتم از حضرت سؤال کنم: آیا تنها کسی به بهشت می‌رود که مانند من معتقد به تفویض باشد و دیگران را راهی به بهشت نیست؟ وی می‌گوید: من در مقابل دری نشسته بودم که بر آن پرده‌ای آویخته بود. ناگهان بادی وزیدن گرفت و گوشه‌ای از پرده کنار رفت. چشمم به نوباوه‌ای افتاد که همچون قرص ماه می‌درخشید و حدود چهار سال از عمر شریفش می‌گذشت. او مرا صدا زد و گفت: ای کامل بن ابراهیم! لرزه بر اندامم افتاد و به من الهام شد که بگویم: «لیک یا سیدی». او کسی جز مهدی موعود(عج) نبود. خدای متعال توفیق دیدار آن امام منتظر را در حیات امام عسکری(ع) به وی عطا کرده بود.

۱. انبیاء، آیات ۲۶-۲۷.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۵۲۹.

کامل در ادامه می‌گوید: آن کودک به من فرمود: آمده‌ای از ولی و حجت و باب‌الله سؤال کنی: آیا تنها کسی به بهشت می‌رود که معرفت تو را داشته و گفتار تو را پذیرفته باشد؟! گفتم: آری! به خدا سوگند! فرمود: در این صورت داخلان در بهشت اندکند. به خدا سوگند! گروهی که به آنها حقیقه گفته می‌شود، داخل بهشت می‌شوند. پرسیدم حقیقه چه کسانی‌اند؟ فرمود: آنها کسانی‌اند که به خاطر محبت به امام علی بن ابی‌طالب (ع) به حقیقت قسم می‌خورند؛ ولی نمی‌دانند حق او چیست و چه فضیلتی دارد! سپس لحظه‌ای سکوت کرد و فرمود: آمده‌ای درباره گفتار مفوضه سؤال کنی. آنها دروغ می‌گویند. قلوب ما ظروف مشیت الهی است. هرگاه او بخواهد ما هم می‌خواهیم. خدا می‌فرماید: «و ما تشاؤون إلا أن یشاء الله رب العالمین»^۱ جز آنکه پروردگار عالمیان بخواهد نمی‌خواهید.

سپس پرده فرو افتاد و نتوانستم آن جمال مبارک را ببینم. امام عسکری (ع) به من فرمود: برای چه نشسته‌ای؟! حجت خدا بعد از من، جواب تو را داد. کامل می‌گوید: برخاستم و بیرون آمدم و بعد از آن هرگز او را ندیدم.^۲

۱. تکویر، آیه ۲۹.

۲. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۳۶ و الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۴۷.

در آستان فقاہت

کوتاهی عمر و کوتاهی دوران امامت و حصر خانگی و زندان‌های مکرر و مراقبت‌های شدید امنیتی، ساحل‌نشینان اقیانوس معرفت و فقاہت را از فیوضات علمی امام یازدهم که وارث علوم انبیایی و اولیایی بود، محروم کرده بود. شیعیان و ارادتمندان، اگر بر این ضایعہ بزرگ، از دیدہ خون ببارند، رواست!

در عین حال، دوستان و شیفتگان ورزیدہ و رازدار و آگاہ، تا آنجا کہ ممکن بود، از راه مکاتبہ و مشافہہ، بہ گونه‌ای کہ ہم خطری متوجہ امام و ہم متوجہ خودشان نشود، بہرہ می‌گرفتند و کام تشنہ خود را شاداب می‌کردند و نشاط می‌بخشیدند.

دینی کہ مکمل ہمہ ادیان است و تا قیام قیامت استمرار می‌یابد، باید نیاز بشر را در ہمہ اعصار و امصار برآورده کند و از نظر قوانین و آداب زندگی و تکالیف فردی و اجتماعی، خلایی باقی نگذارد.

پیامبر اعظم (ص) طی دوران رسالت خود، از بیان آنچه برای جاودانگی دین لازم بود، کوتاهی نکرد. او اعلام داشت کہ کتاب و عترت

را به جای گذاشته و اینها تا روز قیامت از هم جدا نمی‌شوند و به امت هشدار داد که:

«مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَمَالِنِ تَضَلُّوا أَبَدًا» مادامی که به آنها تمسک جویند، هرگز گمراه نمی‌شوید.^۱

همان طوری که قرآن مجید، مصون از تحریف است و خدای متعال در آیه «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۲ حفظ آن را تضمین فرموده، ائمه اطهار (ع) هم از هرگونه خطا و انحرافی مصونیت دارند و آیه تطهیر با جمله «وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا»^۳ مصونیت آنها را تضمین کرده و به همین جهت است که وجوب اطاعت آنها را به طور مطلق و بدون هرگونه قید و شرطی واجب کرده و فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»^۴ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدای را اطاعت کنید و سر در اطاعت رسول و صاحبان فرمان درآورید و اگر درباره چیزی نزاع کنید، در صورتی که به خدا و معاد، ایمان دارید، به خدا و رسول ارجاع دهید که این، برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر است.

از آنجایی که شرایط زمان متغیر است و آخرین امام نیز بنا بر حکمت و مصلحتی الهی غیبتی طولانی دارد، باب اجتهاد و استنباط فروع از

۱. حدیث ثقلین متواتر است. در مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۳۶۷ و صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲ و ۱۲۳ و سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۸ و ج ۷، ص ۳۰ و سنن نسائی، ج ۵، ص ۵۱ و معجم کبیر حاکم، ج ۵، ص ۱۵۴ و مجامع روایی شیعی نقل شده است و در صدور آن گفتگویی نیست.

۲. حجر، آیه ۹.

۳. احزاب، آیه ۳۳.

۴. نساء، آیه ۵۹.

اصول بازمانده، تا مجتهدان بتوانند در غیبت کبری، احکام فرعی و فقهی را از اصول استخراج کنند و مشکلات عملی و تکلیفی مردم را برطرف سازند.

همه امامان و مخصوصاً آنهایی که فرصت بیشتری یافته‌اند، احکام فرعی را برای مردم بیان کرده‌اند و گفتار آنها در کتب حدیث، ثبت و ضبط شده است.

سه محمد - یعنی محمد بن علی بن بابویه و محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن حسن طوسی - به نام «محمّدون ثلاث»، چهار مجموعه روایی را که از جوامع حدیثی سلف استخراج کرده‌اند، برای آیندگان به یادگار گذاشته‌اند. کتب اربعه عبارتند از: من لا یحضره الفقیه از ابن بابویه؛ و کافی از محمد بن یعقوب کلینی؛ و تهذیب و استبصار از شیخ طوسی.

کار حدیث‌نگاری، همچنان ادامه یافته و جادارد که از مجموعه عظیم بحارالانوار مجلسی و وافی فیض و وسائل حرّ عاملی و مستدرک الوسائل محدث نوری و جامع الأحادیث آیت‌الله بروجردی یاد شود.

از آنجا که نقد سندی و متنی حدیث برای تشخیص دقیق احادیث صحیح از سقیم لازم است، علم رجال و درایه پاگرفته و کتب متعددی در این زمینه به یادگار مانده است.

علم اصول فقه نیز برای ارائه کبریات استدلال فقهی از شکوه ویژه‌ای برخوردار است. فقه و اصول و رجال و درایه، در عالم اسلام پدید آمده و تکامل یافته است. این علوم از ابتکارات مسلمین است.

فقه شیعه به لحاظ مفتوح بودن باب اجتهاد، از بالندگی و پویندگی ویژه‌ای برخوردار است و این، به برکت رهبری و عنایات و ارشادات ائمه اطهار (ع) است که در عصر غیبت کبری، نیابت عامه و مرجعیت تامه را به فقهای جامع‌الشرایط سپرده‌اند تا با استناد به کتاب و سنت و اجماع و

عقل، احکام را استنباط و مستحذات را استخراج و تکلیف مردم را روشن کنند.

بیشترین سهم در ارتقای فقه از امام صادق (ع) است که با استفاده از شرایط و امکانات ویژه‌ای که برایش فراهم شد، پایه‌ها را استوار و راه را برای آیندگان هموار کرد. به همین جهت است که فقه شیعه را فقه جعفری هم می‌نامند. ائمه دیگر نیز به نوبه خویش، گره‌گشایی کرده و راه را برای تکامل فقه هموار کرده‌اند.

امام عسکری (ع) نیز با عمر و امامت کوتاه و محدودیت بسیار شدید در هموار کردن این راه فقاقت سهیم است.

حضرتش با همه مراقبت‌های جواسیس جور، بیش از هفتاد سؤال فقهی را به درخواست‌کنندگان پاسخ داده است.

این پاسخ‌ها در کتب اربعه و مجامع روایی متأخران موجود است و اختصاص به باب و کتاب معینی از ابواب و کتب فقهی ندارد، بلکه به ابواب و کتب مختلف فقهی مربوط است، مانند: طهارت، نماز، روزه، خمس، زکات، حج، نکاح، طلاق، قضاء، شهادت، وصیت، وقف، ارث، اجاره، بیع، ضمان، احکام اولاد و غیره.^۱

ناگفته نگذاریم و نگذیریم که امام عسکری (ع) بیشتر اوقات در زندان به سر می‌برد و اوقاتی هم در حصر خانگی بود.

اوقاتی که در خانه بود، دوستان تحت پوشش تقیه، نامه‌ها را به دست مبارکش می‌رساندند و پاسخ‌ها و رهنمودها را دریافت می‌کردند. اما اوقاتی که در زندان به سر می‌برد، نه تنها دیداری - ولو به صورت محدود - نداشت، بلکه نامه‌ای هم به دستش نمی‌رسید. ناگزیر نامه‌ها توسط اطرافیان

۱. دکتر محمدعلی الصغیر، الامام الحسن العسکری (ع)، ص ۲۱۱ تا ۲۱۳، بیروت، مؤسسة البلاغ، ۱۴۳۰ هجری قمری.

جمع‌آوری می‌شد. هنگامی که حضرتش از زندان آزاد می‌شد، به نامه‌هایی که در موضوعات مختلف و از اطراف و اکناف از افرادی که با سؤالات فقهی و کلامی و تفسیری و اخلاقی مواجه بودند رسیده بود، پاسخ می‌داد. معلوم می‌شود دریافت و ارسال نامه‌ها نظام دقیقی داشته و ای کاش همه آنها باقی می‌ماند تا گنجینه‌ای بسیار سودمند در اختیار آیندگان بود.

امامان اهل ایمان، یک قاعده بسیار محکم برای عمل به روایات ارائه کرده‌اند و آن این است که روایتی قابل قبول است که موافق قرآن باشد، ولی روایتی که مخالف قرآن است، باید به دیوار زده شود.^۱

البته منظور از مخالفت، مخالفت به نحو کلی است و الا اگر به نحو عموم و خصوص یا اطلاق و تقیید باشد، مشکلی نیست. می‌توان با روایاتی که از شرایط حجیت برخوردار است، عمومات و مطلقات قرآن را تخصیص زد یا تقیید کرد و حتی نسخ پاره‌ای از احکام قرآن به سنت معتبر و بالعکس هم سابقه دارد و در جای خود، بحث شده است. همین رابطه تقیید و تخصیص و نسخ در بین روایات هم مطرح است. برای تعارض روایات هم ائمه اطهار(ع) رهنمود داده‌اند و از همین جا مبحث سودمند «تعدل و تراجیح» علم اصول، سامان یافته است.

علاوه بر روایات فقهی، روایاتی هم در باب فلسفه احکام داریم. روایات علل الشرایع مربوط به همین مقوله است. بوده‌اند افرادی که دوست می‌داشتند با فلسفه احکام آشنا شوند که هنوز هم هستند. خود مقامات عالی‌عصمت هم گه‌گاهی کلیاتی در این مقوله بیان کرده‌اند. خطبه فدکیه حضرت صدیقه طاهره(س) خالی از ذکر فلسفه برخی از احکام نیست. قرآن کریم در این مقوله پیشگام است، چراکه می‌گوید:

۱. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵.

«... إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...»^۱ ... نماز از فحشا و منکر باز می‌دارد....

درباره لزوم تبیین و تحقیق درباره خبر فاسق می‌گوید:
 «... أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»^۲ ... مبادا با قومی به جهالت برخورد کنید و پشیمان شوید.

همچنین قرآن در مورد شهادت زنان در مسائل مالی و اینکه به جای شهادت دو مرد، شهادت یک مرد و دو زن کافی است، رهنمود داده. سپس به بیان فلسفه آن پرداخته و گفته است:

«... أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى...»^۳ ... اگر یکی از آن دو زن فراموش کند، دیگری به یادش آورد....

امام عسکری(ع) نیز علاوه بر فتاوی‌ای فقهی، به سؤالات مربوط به علل احکام نیز پاسخ می‌داد و سؤال‌کنندگان جستجوگر را محروم نمی‌کرد.

حمزة بن محمد در نامه‌ای به محضر آن امام همام نوشت:
 چرا خدای متعال روزه را واجب کرده است؟! حضرت در پاسخ وی نوشت:

«... لِيَجِدَ الْغَنِيُّ مَسَّ الْجُوعِ فَيَحِنَّ عَلَى الْفَقِيرِ»؛ برای اینکه غنی گرسنگی را لمس کند و به کمک فقیر برخیزد.

البته آنچه در پاسخ امام(ع) آمده، یکی از علتهاست. قرآن کریم که اساس تشریح و تقنین است، درباره علت و جوب آن می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

۱. عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. حجرات، آیه ۶۰.

۳. بقره، آیه ۲۸۲.

تَتَّقُونَ^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما روزه واجب شده است، همان گونه که بر پیشینیان واجب شده بود. تا تقوا پیشه کنید.

رسیدن به تقوا، فایده‌ای است که در روزه‌داری، هم نصیب اغنیا می‌شود و هم فقرا. چه مانعی دارد که فایده‌ای هم برای اغنیا داشته باشد که در حال گرسنگی به یاد محرومان جامعه بیفتند و برای آنها چاره‌جویی کنند؟

فایده روزه منحصر در اینها نیست. در برخی از روایات آمده است:

«صُومُوا تَصِحُّوا» روزه بگیرید تا سالم شوید.

معلوم است که روزه، هم برای پیشگیری برخی از امراض مفید است و هم برای درمان. و بنابراین، هم فایده روحی دارد و هم فایده جسمی.

بزرگترین فایده روزه این است که خدای متعال فرموده است:

«الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزَى بِهِ»^۲ روزه از آن من است و من پاداش آنم.

معلوم می‌شود که روزه به لحاظ اینکه مشتمل بر ترک‌هایی است و هیچ نمود ظاهری ندارد، ویژه خداست و پاداش روزه‌دار خداست، نه چیزهای دیگر و این، برای روزه‌دار مقام بلند و والایی است.

سؤال‌کننده‌ای از میان انبوه سؤال‌کنندگانی که توانسته‌اند مشکل خود را به محضر مبارک آن جناب عرضه کنند، به حمایت و کمک زنان برخاسته و پرسیده است: چرا باید ارث زن، نصف ارث مرد، و چرا ارث مرد باید دو برابر ارث زن باشد؟ حضرت در پاسخ وی فرموده است:

۱. بقره، آیه ۱۸۳.

۲. ممکن است فعل حدیث فوق، معلوم باشد یا مجهول. اگر معلوم باشد، یعنی جزای آن را من می‌دهم. در این صورت فرقی میان روزه و سایر عبادات نیست. در صورت دوم، همان معنایی مراد است که ما برگزیده‌ایم و بهتر است.

«إِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِهَادٌ وَلَا نَفَقَةٌ وَلَا عَلَيْهَا مَعْقَلَةٌ إِنَّمَا ذَلِكَ عَلَى الرَّجَالِ»^۱ بر زنان جهاد و نفقه اعضای خانواده و دیه‌ای که بر عهده عاقله قاتل است، نیست. اینها بر عهده مردان است.

مطابق این پاسخ - که هم بیان حکم فقهی است، و هم بیان فلسفه آن - ظلمی در نظام ارث اسلام بر زنان نرفته است؛ چراکه جهاد ابتدایی - نه دفاع^۲ - را از زنان نخواستند. در نظام خانواده، نفقه زن و اولاد بر عهده شوهر و پدر است. زن نسبت به نفقه شوهر و فرزند مسئولیتی ندارد. در قتل خطا، دیه بر عهده عاقله قاتل است. یعنی بزرگترهای وی، مانند پدر و عمو و دایی و برادر. اما زنان در این رابطه، تکلیفی ندارند. در نظام خانواده، اگر زن، مال یا منبع درآمدی دارد، متعلق به خودش است. او استقلال مالی دارد و از این لحاظ، تحت سیطره کسی نیست.

مهم این است که بدانیم ائمه اطهار(ع) نور واحدند و کلام و پیامشان یکی است و همگی اولویت پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) را تصدیق کرده‌اند.

شخصی از محضر امام عسکری(ع) مسأله‌ای از مسائل ارث زن پرسید و حضرت پاسخ داد. شخصی عرض کرد: امام صادق(ع) همین پاسخ را داده است. حضرت فرمود:

«الْجَوَابُ مِنَّا وَاحِدٌ إِذَا كَانَ مَعْنَى الْمَسْأَلَةِ وَاحِدًا... أَوْلْنَا وَ آخِرْنَا فِي الْعِلْمِ سَوَاءً، وَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَضْلُهُمَا»^۳ هرگاه معنای مسأله یکی باشد، جواب ما یکی است. اول و آخر ما در علم، مساوی‌اند. برای

۱. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۸۵.

۲. دفاع، واجب کفایی است. اگر مَنْ بِهِ الكفاية برای دفاع موجود باشد، از دیگران ساقط است و اگر موجود نباشد، در صورت لزوم، بر زنان هم واجب می‌شود.

۳. مناقب این شهر آشوب، ج ۳، ص ۵۳۶.

پیامبر خدا(ص) و امیرالمؤمنین(ع) فضیلت خودشان است. این وحدت رویه و نظر و اولویت پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع)، از ویژگی های مکتب فقهی و کلامی و تفسیری اهل بیت(ع) است. می گویند: به خاطر عدم دسترسی شیعیان به امام عسکری(ع) و به خاطر رفع نیازهای ایشان، حضرت کتابی نگاشته است مشتمل بر بیشتر مسائل حلال و حرام.^۱

معلوم نیست این کتاب ارزشمند چه شده و چرا عاشقان دانش آن سرور کائنات، از فیض آن محروم شده اند؟ می گویند: در آغاز آن، چنین بوده است:

«أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ^۲ مَرَّامام هادی علی بن محمد(ع) خبر داده است.

یعنی دانش اهل بیت(ع) سلسله وار از یکی به دیگری منتقل شده است.

آنچه بسیار اهمیت دارد، راه گشایی آن حضرت نسبت به فقها و سوق دادن مردم به سوی آنهاست تا شجره طیبه فقاہت را که آن امام همام و پدر و نیاکانش غرس کرده اند، بالنده و پاینده و پوینده بماند، از این رو حضرتش فرمود:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِذِينِهِ مُخَالَفًا لِهَوَاهُ مَطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ»^۳ اما فقیهی که خود را صیانت و دین را محافظت و هوای نفس را مخالفت و امر مولایش را اطاعت کند، سزاوار است که عوام از وی تقلید کنند.

بنابر این روایت که در کتب اربعه هم آمده، نظام استوار فقاہت و

۱ و ۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۵۲۵.

۳. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۵۸ (بیروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۳ق).

امامت استمرار می‌یابد و همان‌گونه که امام، شخصاً به پاسخ‌گویی سؤالات و حل مشکلات پرداخته، فقهای اعصار و قرون، راه او و سایر امامان را ادامه می‌دهند و مردم، بلا تکلیف و بی‌سرپرست و بدون راهنما رها نشده‌اند.

زمینه‌سازی برای امامت و غیبت امام مهدی (عج) (۱)

این مطلب برای دوست و دشمن معلوم بود که امامت ائمه اطهار (ع) به دوازدهمین امام ختم می‌شود؛ ولی امامت تعطیل‌ناپذیر است؛ چنان‌که نبوت به آخرین پیامبر ختم شد و همان‌طوری که پیامبر اسلام خاتم‌الانبیاء است، امام دوازدهم خاتم‌الوصیاء و الائمه است؛ با این فرق که پیامبر خاتم از دنیا رفته، ولی وصی خاتم از دنیا نرفته و بعد از پشت سر نهادن غیبت صغری و غیبت کبری ظهور خواهد کرد؛ زیرا خدای متعال حضرت ختمی مرتبت را با وعده قطعی *لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ*^۱ و به عنوان *رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ*^۲ و با پیام *وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ*^۳ مبعوث کرده و هنوز این وعده‌های الهی تحقق نیافته و قطعاً باید تحقق یابد و این ممکن نیست مگر به دست توانا و همت والا و نیروی بی‌همتای خاتم اوصیاء و احیاکننده سنت انبیاء و ادامه‌دهنده راه و رسم اولیای خدا، مهدی موعود و امام منتظر و

۱. صف، آیه ۹ و فتح، آیه ۲۹ و توبه، آیه ۳۳.

۲. انبیاء، آیه ۱۰۷.

۳. سبأ، آیه ۲۸.

برگزیده خدای داور.

همه آئمه به مسأله مهدویت و غیبت توجه داشته و تمهیدات لازم را انجام داده‌اند، اما وظیفه امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) به خاطر رو به پایان بودن دوره حضور و نزدیک بودن دوره غیبت، سنگین تر است و باید شیعیان و به‌ویژه عالمان و محدثان و وکلایی که در بلاد مختلف حضور دارند و به عنوان رابط‌هایی امین و موثق و عادل، نقش آفرینی می‌کنند، کاملاً آمادگی پیدا کنند.

سال ۲۶۰ هجری - یعنی سال ارتحال و شهادت زود هنگام امام عسکری (ع) - سال عبور از عصر حضور به عصر غیبت است که نزدیک سه قرن طول کشیده، و معلوم نیست تا کی ادامه یابد، اما آن زمان فرامی‌رسد. امام صادق (ع) درباره تأویل همان آیه *لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ* فرمود:

«والله ما نزل تأويلها بعد ولا تنزل تأويلها حتى يخرج القائم»^۱ به خدا تأویل این آیه ظاهر نشده و نخواهد شد تا حضرت قائم قیام فرماید. مهم این بود که شیعیان پیش از پدید آمدن عصر غیبت، تمرین داده شوند و آمادگی پیدا کنند. به همین لحاظ است که امام عسکری (ع) در دوران کوتاه شش ساله امامت خویش، تقریباً از انظار دوستان و ارادتمندان غایب بود؛ زیرا بیشتر اوقات در زندان به سر می‌برد؛ آن هم زندان‌های متغیر، تا کسی نداند که او کجاست و در کدام بیغوله محبوس است و بر او چه می‌گذرد. در زندان یحیی بن قتیبه بر آن حضرت بسیار سخت می‌گذشت و این به خاطر خوشایند معتمد عباسی - خلیفه وقت - بود. اگرچه زوجه عارفه‌اش او را منع می‌کرد، اما او چموشی نمود و حضرت را تسلیم شیران درنده در برکه السباع کرد. وی به همراه مسئول برکه، بعد از

۱. سفینه البحار، ج ۱۲، ص ۱۱۲: ظهر.

سه روز به خیال اینکه شیران گرسنه حضرت را طعمه خویش ساخته‌اند، به سراغ برکه رفت و مشاهده کرد که امام مشغول نماز است و شیرها اطراف او جمع شده و متواضعانه به تماشا نشسته‌اند، گویا گرسنگی و تشنگی را از یاد برده‌اند. مسئول برکه مثل همیشه وارد شد تا حضرت را خارج کند، ولی شیرهای گرسنه و خشمگین از اینکه وی سه روز به آنها غذا نداده و اینک با دست خالی به سراغشان آمده، به جانش افتادند و او را خوردند. شبیه این قضیه برای امام کاظم (ع) هم واقع شده است. مجری، فضل بن ربیع و دستوردهنده، هارون عباسی بود.^۱

اگر گاهی امام حسن عسکری (ع) را از زندان به خانه می‌آوردند، باز هم شدیداً تحت نظر و مراقبت بود و دیدار با او بسی دشوار و در حالت تقیه و اضطرار.

محدث قمی (ره) می‌گوید: از روایات ظاهر می‌شود که آن حضرت بیشتر اوقات محبوس و ممنوع از معاشرت بود و پیوسته مشغول بود به عبادت، چنانچه از روایت بعد ظاهر می‌شود و مسعودی روایت کرده که حضرت امام علی نقی (ع) خود را از بسیاری از شیعیان خود پنهان می‌کرد مگر از عدد قلیلی از خواص خود؛ و چون امر منتهی شد به حضرت امام حسن (ع)، از پشت پرده با خواص و غیرخواص تکلم می‌فرمود مگر در آن اوقات که برای رفتن به خانه سلطان سوار می‌شد؛ و این عمل از آن جناب و از پدر بزرگوارش - پیش از او - مقدمه بود برای غیبت حضرت صاحب‌الزمان که شیعه به این، مألوف شوند و از غیبت وحشت نکنند و عادت جاری شود بر احتجاج و اختفاء.^۲

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۳: برک و الامام الحسن العسکری، محمدحسین علی الصغیر، ص ۱۱۸.

۲. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۶۴ (ذیل تاریخ زندگی امام عسکری).

البته اینکه گفته شود دیدار حضرت فقط در اوقاتی بود که حضرت سوار می شد و به خانه سلطان یا خلیفه می رفت، قدری مبالغه است. قرائن و شواهد زیادی موجود است که نشان می دهد برخی از خواص به دیدار خصوصی حضرت نائل شده و از محضر او مستفیض شده اند. روایتی که محدث قمی بدان اشاره کرده، بدین مضمون است که معتمد عباسی حضرت را حبس کرد و مسئولیت را به علی بن حزین سپرد. این بار برادر امام، جعفر را هم - که لقب کذاب یافته - زندانی کردند و این، سیاست ویژه ای بود. معتمد پیوسته خبر حضرت را از مسئول زندان جويا می شد و او گزارش می کرد که روزها روزه دار و شبها مشغول نماز است. روزی از حال حضرت سؤال کرد. همان پاسخ را شنید. گفت: سلام مرا به او برسان و بگو: به سلامت به منزل بازگردد. هنگامی که زندان بان برای ابلاغ پیام به سراغ حضرت می رود، می بیند مرکبی بر در زندان ایستاده و حضرت آماده خروج و سوار شدن بر مرکب و رفتن به خانه است. او پیام را ابلاغ کرد. حضرت بیرون آمد و سوار بر مرکب شد و منتظر ماند. مسئول زندان پرسید: چرا ایستاده اید؟ فرمود: منتظرم جعفر بیاید. عرض کرد: مأمورم که شما را آزاد کنم. فرمود: برگرد و به معتمد بگو: من و جعفر با هم از خانه خارج شده ایم؛ اگر تنها به خانه برگردم چه خواهد شد؟ زندان بان پیام را ابلاغ کرد و معتمد گفت: زندانی شدن او به خاطر تقصیرش بود. اکنون به خاطر شما از او گذشتم.

درست است که این زندانها و حصرها و محدودیتها برای حضرت و بستگان و دوستان او دشوار بود؛ ولی فواید آنها هم بی شمار بود. آن امام همام نسبت به زمینه سازی مهدویت و غیبت و آماده سازی اذهان شیعیان مسئولیتی داشت که تحمل این سختیها را در قبال آن آسان می کرد. جالب است که حتی ازدواج امام عسکری (ع) با دوشیزه پاکیزه

رومی - سیده نرجس - هم با تدبیر امام هادی (ع) مکتوم بود و تنها خواص مطلع بودند. بدین ترتیب کسی از حاملگی او هم خبر نداشت تا چه رسد به تولد امام همامی که چشم همه مسلمانان، بلکه پیروان همه ادیان در انتظار او بود. این میلاد مبارک همان بود که در اخبار بسیار - به ویژه اخبار صادقین - مژده آن داده شده بود. هم حکام اموی از آن مطلع بودند و هم حکام عباسی، و شاید دلیل عمده زندانی شدن‌های امام عسکری (ع) و حصرها و مراقبت‌های شدید همین بود که نگذارند از آن حضرت فرزندی به وجود آید یا اگر به وجود می‌آید، تحت مراقبت و نظارت شدید و حبس و حصر قرار گیرد.

پس از شهادت امام عسکری (ع) به دستور معتمد به سراغ یکی از کنیزان حضرت به نام صقیل یا صیقل رفتند و از او خواستند که فرزند امام را تحویل دهد. او برای اینکه راز را پوشیده بدارد، ادعای حاملگی کرد؛ از این رو او را به ابوالشوارب قاضی سپردند تا از او مراقبت کند. اما به واسطه مرگ ناگهانی عبیدالله بن خاقان وزیر و قیام صاحب‌الزنج در بصره و سردرگمی دستگاه خلافت، کنیز به خانه برگشت و مراقبت‌ها کم شد.^۱

دو مسأله در زندگی امام عسکری (ع) بسیار مهم بود؛ یکی حفظ جان امام مهدی (ع) و دیگری معرفی او به خواص. این هر دو برنامه به خوبی اجرا شد و جاسوسان درباری و خبرچین‌های مزدور گویی هم کور شده بودند و هم کر. با شهادت امام عسکری (ع) خانه امام مورد هجوم واقع شد و برای اینکه اوضاع را کاملاً مراقبت کنند، علاوه بر تفتیش خانه، دستور دادند زنانی که مامایی کرده بودند، به تفتیش بدنی کنیزان پرداختند

۱. قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴.

و سرانجام یکی از این زنان، کنیزی را معرفی کرد که باردار بود و او را تحت نظر قرار دادند؛ ولی تیرشان به سنگ خورد و پس از مدتی مراقبت، معلوم شد که آن کنیز باردار نیست.^۱ نحریر خادم و گروهی از زنان و مردان شب و روز کشیک می دادند بدان امید که گم شده خود را پیدا کنند. شاید زنی که کنیز را باردار معرفی کرد، از دوستان اهل بیت بود و می خواست دستگاه جور را مشغول کند تا از وجود حضرت مهدی بی خبر بمانند. این پنهان کاری بسیار با مهارت پیش رفته بود. حتی از تقسیم میراث حضرت مانع می شدند و چون مطمئن شدند که فرزندی برای حضرت نیست، میراث را بین مادر حضرت و برادرش - جعفر - تقسیم کردند.^۲ البته این تقسیم غلط بود، زیرا با بودن طبقه اول، نوبت به طبقه دوم و سوم نمی رسد. مادر از طبقه اول و برادر از دوم است. شاید به قاعده عول و تعصیب^۳ مطابق نظر اهل سنت، عمل شده است.

داستان ابوالادیان

ابوالادیان بصری، خادم مورد وثوق حضرت بود. او نامه های حضرت را در اطراف و اکناف به افراد می رساند و پاسخ ها را دریافت و تقدیم می کرد.

او در روزهای بیماری حضرت، مأموریت یافت که نامه های او را به مدائن ببرد و به او اعلام شد که پانزده روز دیگر به سامرا باز می گردد و صدای گریه و ناله از درون خانه حضرت به گوشش خواهد رسید. چون

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۰۵ (کتاب الحجة).

۲. همان.

۳. عول و تعصیب یک مسأله تخصصی فقهی در زمینه ارث است که در جای خود بحث شده است.

به خانه آید می‌بیند که جسد حضرت، آماده غسل است.
او می‌پرسد که امام بعد چه کسی خواهد بود؟ می‌فرماید: همان
کسی که جواب نامه‌ها را مطالبه می‌کند.
او نشانه دیگری می‌خواهد. می‌فرماید: همان که بر من نماز می‌گزارد.
باز هم نشانه دیگری درخواست می‌کند. می‌فرماید: همان که بگوید:
در همین^۱ چیست؟

وی به خود اجازه نداد که باز هم سؤال کند، زیرا تحت تأثیر شکوه
و هیبت و عظمت آن حضرت بود. او رهسپار مدائن شد و نامه‌ها را
تحویل داد و روز پانزدهم از سفر بازگشت. در سامرا غوغایی بود. شیعیان،
عزادار بودند. بازارها تعطیل بود. امام (ع) از دنیا رفته بود. گروهی اطراف
جعفر گرد آمده، به او تسلیت و به امامت او تهنیت می‌گفتند. ابوالأدیان
شگفت‌زده شد. با خود گفت: اگر او امام است، باید بر بطلان امامت عزا
گرفت. مگر نه او اهل شراب و قمار و طنبور است؟! ابوالأدیان پیش رفت
و تسلیت گفت. به‌رغم انتظار سؤالی نکرد و راجع به پاسخ نامه‌های امام
چیزی نگفت. طولی نکشید که عقید خادم بیرون آمد و به جعفر گفت:
غسل و تکفین تمام شده است. بیا بر جسد امام (ع) نماز بگذار. او به راه
افتاد و شیعیان او را همراهی کردند. همین‌که به صحن خانه رسیدند،
جعفر جلو ایستاد که نماز بگذارد، ولی کودکی گندم‌گون و پیچیده‌موی و
گشاده‌دندان مانند ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: عمو! پس
بایست. من به نماز بر پدرم از تو سزاوارترم. جعفر با رنگ پریده عقب
ایستاد. کودک نماز را برگزار کرد و جسد مطهر پدر را کنار قبر مطهر امام
هادی (ع) به خاک سپرد. سپس به ابوالأدیان فرمود: جواب نامه‌ها را به من

۱. همین: کیسه پول.

بده. وی خوشحال شد و گفت: تاکنون دو علامت ظاهر شده است. حاجز و شَاء از جعفر پرسید، این کودک که بود؟ گفت: والله هرگز او را ندیده بودم و او را نمی‌شناسم. مقصود حاجز این بود که حجت را بر وی تمام و داعیهٔ امامت را از سرش بیرون کند. ابوالأدیان می‌گوید: همه نشسته بودیم. گروهی از شیعیان قمی وارد شدند و چون از درگذشت حضرت مطلع شدند، خواستند بدانند جانشین حضرت کیست؟ آنها را به سوی جعفر راهنمایی کردند. آنها نزد جعفر رفتند و پس از عرض تسلیت و تهنیت گفتند: با ما نامه‌ها و اموالی است. بگو نامه‌ها از چه کسانی است و اموال چقدر است؟ جعفر در حالی که لباسش را می‌تکانید، برخاست و گفت: مردم از ما علم غیب می‌خواهند! طولی نکشید که خادمی بیرون آمد و گفت: نامه‌ها از فلان و فلان است و در همیان هزار دینار است و در میان آنها ده سکه است که طلا نیست، بلکه روکش طلا دارد.

ابوالأدیان که هر سه علامت را مشاهده کرد و از اینکه امام خود را شناخته بود، خوشحال شد. اما جعفر بیکار نشست و نزد معتمد رفت و ماجرا را گزارش کرد. رژیم فاسد عباسی از اینکه سردرگم شده و نتوانسته پس از مسموم کردن امام عسکری (ع) ردپایی از مهدی موعود پیدا کند، نگران بود. مأموران به خانهٔ حضرت یورش بردند و بیچاره صیقل را که کنیزی هوشیار بود، دستگیر کردند و از او خواستند که یادگار ماندگار امام عسکری (ع) را معرفی کند. او گزارش داد که حامله است و اطلاعی از آن جانشین ندارد؛ و بدین ترتیب هوشیارانه مأموریت خود را به انجام رسانید.^۱

قضیهٔ به دنیا آمدن امام مهدی (ع) شباهت بسیار با قضیهٔ به دنیا آمدن

۱. منتهی الآمال، محدث قمی، ج ۲، ص ۲۷۶ (در شهادت امام عسکری).

حضرت موسی (ع) دارد. قرآن کریم درباره فرعون که با تولد وی نگران تاج و تخت خود بود، می‌فرماید:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا آلَهُهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذِيحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۱ فرعون در سرزمین مصر برتری جست و مردم را گروه‌گروه ساخت. گروهی را به استضعاف کشانید. پسرانشان را سر می‌برید و دخترانشان را [برای خدمت] زنده می‌گذاشت. او از مفسدان بود.

به‌رغم همه مراقبت‌ها و تجسس‌ها، موسی (ع) به دنیا آمد و نهایتاً کار فرعون را یکسره کرد. ولادت حضرت مهدی (ع) بر رژیم عباسی - که از هیچ جنایتی شرم نداشت - و توده مردم مخفی بود. امام عسکری (ع) با استراتژی ویژه‌ای خواص را مطلع کرد. نخستین کسی که توسط امام (ع) از جریان مطلع شد، سیده نرجس (س) بود. این مادر در رازداری از عجایب روزگار بود.

حکیمه خاتون، بانوی بزرگواری است. او دختر امام جواد (ع) و خواهر امام هادی (ع) و عمه امام عسکری (ع) است. حتی او هم تا شب ولادت از بارداری نرجس بی‌خبر بود. به نقل شیخ صدوق از کلینی، امام عسکری (ع) به نرجس فرمود:

«سَتَحْمِلِينَ ذَكَرًا وَاسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَهُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي»^۲ به زودی به پسری باردار می‌شود. نامش محمد و بعد از من او قائم است. باید بر این مادر سرافراز و رازداری که بعد از صدیقه طاهره (س)، در مرتبه بهترین زنان عالم قرار گرفته، درود فرستاد.

۱. قصص، آیه ۴.

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۴۰۸.

زمینه‌سازی برای امامت و غیبت امام مهدی (عج) (۲)

اشاره کردیم که امام عسکری (ع) دربارهٔ موضوع حیاتی و الهی مهدویت با دو مشکل روبرو بود: یکی کتمان تولد حضرت مهدی (ع) و دورهٔ شیرخوارگی و کودکی آن بزرگوار؛ و دیگری اطلاع‌رسانی به خواص و منتظران جان به لب رسیده؛ آن هم در برابر حساسیت شدید رژیم سفاک عباسی که در رأس آن معتمد عباسی است که خبیث‌ترین افراد و به خون امام عسکری و امام مهدی، فرعون‌وار تشنه و حریص بود. البته او و هم‌پالکی‌ها و خط‌دهندگان‌ش عاجزتر از آن بودند که بتوانند در برابر قضا و قدر الهی قد علم کنند. عقل آنها عقل جزئی و سکولار و دنیاپرست بود و اگر غیر از این بود، خاضعانه تسلیم می‌شدند و شاخ و شانه نمی‌کشیدند. این ناخدا یا ناخداهای ابله نمی‌دانستند که: با آل علی هر که درافتاد و رافتاد. حتماً سرنوشت شوم بنی‌امیه را فراموش کرده بودند. این ناخداهای خودخواه چیزی می‌خواستند و خدای قادر مقتدر، چیزی دیگر.

خدا کشتی آنجا که خواهد برد و گر ناخدا جامه بر تن درد
در اینجا نباید از نقش چاپلوس‌های فرصت‌طلب و متملقانی که

همواره نان به نرخ روز می‌خورند، غافل بود. متوکل عباسی کاخ افسانه‌ای خود را بر سر پای آورد و با خروارها طلای ناب مزین ساخت و برای نمونه، درختی از طلا ساخت و انواع و اقسام پرنده‌های زرین را بر شاخه‌های متنوع آن تعبیه نمود. به هنگام افتتاح کاخ و جلوس بر مسند شاهی، فتح بن خاقان گفت: ای امیرالمؤمنین! امیدوارم که خدا به خاطر بنای این کاخ پاداش تو را بدهد و بهشت را برای تو واجب کند. متوکل گفت: چگونه؟! وی گفت: تو با ساختن این کاخ، منظره‌ی زیبای بهشت را به مردم نشان می‌دهی، آنها شوق بهشت پیدا می‌کنند و برای رسیدن به آن، به اعمال صالح روی می‌آورند و بهشت برای آنها واجب می‌شود و تو اجر می‌بری. متوکل از این سخن خوشحال شد و باد غرور به غبغب انداخت.^۱ غافل از اینکه باغ ارم شداد از کاخ او بسی افسانه‌ای‌تر بود، ولی خدای متعال در سوره فجر می‌فرماید:

«و ندانستی که خدا با قوم عاد و شهر ارم که دارای کاخهای بلند بود و مانندش در بلاد ساخته نشده بود و یا قوم ثمود که در آن وادی، تخته‌سنگ‌ها را می‌بریدند و خانه می‌ساختند، با فرعون که دارای میخهای شکنجه بود؛ همان‌ها که در شهرها سرکشی کردند و فساد بسیاری به بار آوردند، چه کرد و چگونه تازیانه عذاب بر آنها فرو ریخت؟ بی‌تردید پروردگارت در کمین است.»^۲

متوکل نوه‌ی هارون‌الرشید بود. با تعقل و تفکر و بحث و مناظره مخالف بود. او خشک‌مغز و متعصب بود و تقلید کورکورانه و روش اهل حدیث و اشعریت را تقویت کرد. اینها همه با شیوه‌ی اهل عدل یا عدلیه، بلکه با شیوه‌ی اهل عقل یا عقلیه ناسازگار بود و با شیوه‌ی اهل ظلم یا ظلمیه،

۱. الامام الحسن العسکری، دکتر محمدحسین علی الصغیر، ص ۷۸.

۲. فجر، آیات ۱۴-۶.

بلکه با شیوه اهل وهم یا وهمیه سازگار بود. در حقیقت، در آن فضای منحوس، ستاره اشعریت و جحود و تعصب به عنوان ستاره‌ای نحس طالع شده بود. معتمد، فرزند همین متوکل بود. متوکل به شدت با امام علی (ع) دشمن بود. روزی به آن جناب جسارت کرد. پسرش منتصر خشمگین شد. او به پسر فحاشی کرد و گفت:

غَضِبَ الْفَتَى لِابْنِ عَمَةٍ رَأْسُ الْفَتَى فِى هَنْ أُمَّه

منتصر چند تن از غلامان خاص را برای قتل پدر آماده کرد. شب هنگام بر او حمله بردند و او را در حال مستی در حالی که فتح بن خاقان - همان مرد متملق - خود را به روی او انداخته بود، هر دو را کشتند.^۱ عباسیان پیش از انقراضشان هم چندان آرامشی نداشتند. ترس از شیعیان و نگرانی از نفوذ معنوی امامان و عصبانیت مردمان و قدرتمندی ترکان و ترورهای پیاپی و اقتدار و نفوذ آل بویه کاملاً آنها را منزوی و افسرده و بی‌رمق کرده و جز می و مستی و زن‌بارگی چیزی نداشتند. هنگامی که معتز - پسر دیگر متوکل - بر مسند نشست، منجمان را جمع کردند تا بدانند او چند سال خلافت می‌کند. ظریفی گفت: من از منجمان بهتر می‌دانم. پرسیدند: تا کی؟ گفت: تا زمانی که ترکها بخواهند.^۲ سه سال بعد - یعنی سال ۲۵۵ - او خود را از خلافت خلع کرد و شش روز بعد کشته شد. سلف او مستعین که نوه معتصم بود، کمتر از چهار سال بر مسند خلافت تکیه زد و سرانجام خود را خلع کرد.^۳

در چنین شرایط و اوضاع و احوالی که جهان اسلام را ابر سیاه جمود و خمود فرا گرفته، تنها نقطه امید مردم آگاه و نگران، بیت امامت و تنها ترس دستگاه متزلزل خلافت از عسکرین بود که از زندگی این

۱. تنمة المنتهی، محدث قمی، ص ۲۳۸ (احوال متوکل).

۲ و ۳. همان، ص ۲۴۵ تا ۲۵۱ و دکتر محمدحسین علی الصغیر، الامام الحسن العسکری، ص ۷۴.

دنیا نصیبی جز زندان و حصر و مزاحمت و مراقبت و شهادت نداشتند. موضوع مهدویت برای هر دو جناح مهم بود. جناح رستگار امامت باید برنامه خود را اجرا کند و در خنثی کردن توطئه‌ها بکوشد. جناح تبه‌کار خلافت می‌کوشد که امامت را به محاق کشاند و مهدویت را در بن‌بست قرار دهد و به هر نحوی هست از تولد حضرت مهدی (ع) جلوگیری کند و اگر موفق نشد به هر دسیسه‌ای باید او را از پای درآورد.

شیعیان بیدار و ورزیده، هم محیط را می‌شناختند و هم در انتظار وصل یار و به امید دیدار لحظه‌شماری می‌کردند. آنها آموخته بودند که وعده وصل نزدیک است. در عین حال از وعده فراق هم بی‌خبر نبودند. آنها روایات بسیاری استماع کرده بودند و می‌دانستند که امامت در دوازده برگزیده خلاصه شده است. جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: به خانه حضرت زهرا (س) داخل شدم. دیدم لوحی پیش رو دارد. در این لوح نام اوصیاء ثبت شده بود. آنها را شمارش کردم، دوازده تن بودند. آخرین آنها حضرت قائم بود: سه محمد و سه علی، همه منتظر محمد سوم بودند.^۱

امام باقر (ع) فرموده بود: بعد از امام حسین (ع) نه امام خواهد آمد. نهمین آنها قائم ایشان است.^۲ پیامبر اعظم (ص) فرمود: از فرزندان من دوازده نقیب‌اند. آنها نجیبانی هستند که فرشتگان با ایشان سخن می‌گویند و تفهیم می‌شوند. آخر ایشان قائم به حق است که زمین را چنان‌که پر از ظلم شده است پر از عدل می‌کند.^۳

این روایات را دوست و دشمن شنیده بودند. همه نگران و چشم به راه بودند. دوستان به نحوی و دشمنان به نحوی دیگر. همه در انتظار

۱. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۳۲: باب ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم، حدیث ۹.

۲. همان، ص ۵۳۳، حدیث ۱۵.

۳. همان، ص ۵۳۴، حدیث ۱۸.

بودند که نقیب و نجیب و محدث و مفهم دوازدهم کی خواهد آمد و کی به خلوتگاه غیبت می‌رود و کی قیام می‌کند؟! اکنون که هشتمین امام حسینی، قدم مبارک به عرصه وجود نهاده، کی نوبت نهمین خواهد شد؟!^۱

افرادی هم سوءاستفاده می‌کردند؛ خواه در بیوت ائمه و خواه از بیرون. مگر عبدالله افطح بعد از امام صادق (ع) سوءاستفاده نکرد و گروهی فطحی نشدند؟ مگر جعفر کذاب داعیه امامت نداشت؛ ولی هوشیاری شیعیان او را منزوی کرد؟ مگر زینب کذابه مدعی نشد که همان زینب کبری (س) است؟ مگر صاحب‌الزنج که فتنه خونین بصره را رهبری می‌کرد، خود را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) معرفی نکرد و از سوی امام عسکری (ع) تکذیب نشد؟ حضرت در پاسخ سؤال محمد بن صالح خثعمی نوشت: صاحب‌الزنج (علی بن محمد) از ما نیست.^۱ مگر زیدالنار - فرزند امام کاظم (ع) - با امام رضا (ع) رقابت نمی‌کرد؟ او خانه‌هایی را به آتش کشیده بود و سرانجام اسیر شد و مأمون به خاطر امام هشتم (ع) او را بخشود. او با متوکل رابطه‌ای صمیمانه داشت.^۲ مگر نه حسن افسس که نوه امام سجاد (ع) بود، با کارد به امام صادق (ع) - یعنی به پسرعموی خود - حمله‌ور شد و این در حالی بود که حضرت، عفو او را از منصور عباسی خواسته بود و در بستر مرگ وصیت کرد که از باب صلۀ ارحام، هفتاد دینار به او بدهند؟^۳

در چنین شرایط و اوضاع و احوال سخت و دشواری چه باید کرد و چگونه می‌توان ادای تکلیف کرد؟ چگونه می‌توان هم پنهان‌کاری کرد و هم واقعیت را به اطلاع اهلس رسانید؟

۱. الامام الحسن العسکری، ص ۱۱۷.

۲. سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۷۸-۵۷۹: زید.

۳. همان، ص ۲۶۷-۲۶۸: حسن.

در یکی از زندان‌ها که امام عسکری (ع) با چند زندانی موافق و مخالف هم‌بند و همراه بود، به آنها فرمود: اگر در میان شما بیگانه‌ای نبود، به شما می‌گفتم که فرج و گشایش کی خواهد بود. سپس به یکی از آنها به نام جمحی اشاره کرد که از جلسه خارج شود و چون خارج شد، امام فرمود: این از شما نیست. گفته‌های شما را می‌نویسد و به خلیفه گزارش می‌کند. حاضران او را تفتیش کردند و نوشته‌هایش را در لباس‌هایش پیدا کردند.^۱

داود بن اسود می‌گوید: امام عسکری (ع) به من چوبی شبیه پاشنه در سپرد و فرمود: این را به عمری^۲ برسان. در بین راه به سقایی برخوردیم که استری داشت و مزاحمت می‌کرد. من با آن چوب استر را زدم. چوب شکافته شد. دیدم درون آن نامه‌هایی است. بی‌درنگ نامه‌ها را در آستین پنهان کردم. سقا زبان به فحاشی گشود. من به سوی خانه امام راه افتادم. چون به در خانه رسیدم عیسای خادم به استقبال آمد و گفت: مولایم می‌گوید: چرا استر را زدی و چرا چوب را شکستی؟ چون به محضر امام (ع) بار یافتم، عرض کردم: نمی‌دانستم در آن چوب چیست؟ فرمود: چرا کاری می‌کنی که ناگزیر باشی عذرخواهی کنی؟ مأموریت خود را انجام بده. مبادا اگر کسی به ما فحاشی کرد، جواب بدهی و مبادا خود را به کسی معرفی کنی. ما در شهر بدی گرفتار شده‌ایم. مأموریت خود را به انجام برسان و بدان که اخبار و احوالت به ما می‌رسد.^۳

همه این تدبیرها و پنهان‌کاری‌ها به خاطر دفع خطر از جان پاک مهدی موعود (ع) و اطلاع‌رسانی صحیح به وکلا و نواب در بلاد اسلامی

۱. سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۲۷.

۲. عثمان بن سعید عمری، یکی از نواب اربعه.

۳. الامام الحسن العسکری، ص ۱۲۵-۱۲۶.

بود. چگونه باید منتظران بدانند که او متولد شده و چگونه باید مفهوم غیبت صغری و کبری برای معاصران و آیندگان جا بیفتد و چگونه باید راههای سوءاستفاده از نهاد مقدس مهدویت بسته شود؟ همه اینها بستگی پیدا کرده به رهبری دقیق و متین و خداپسندانه امام عسکری (ع) و هوشیاری و اخلاص خواص بارگاه قدس آن امام همام. حسن بن محمد بن صالح بزاز می‌گوید: امام عسکری (ع) به من فرمود:

«إِنَّ ابْنِي هُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي وَ هُوَ الَّذِي تَجْرِي فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ بِالْتَّعْمِيرِ وَ الْغَيْبَةِ حَتَّى تَقْسُو الْقُلُوبَ لِطَوْلِ الْأَمَدِ فَلَا يَثْبُتُ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ إِلَّا مَنْ كَتَبَ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ»^۱ پسر من، قائم بعد از من است. اوست که سنتهای پیامبران درباره‌اش جاری می‌شود. طول دوران غیبت او دل را سخت می‌کند. تنها کسانی استوار می‌مانند که ایمان در دلشان ثبت شده و مورد تأیید روح الهی‌اند.

راوی می‌گوید: امام عسکری (ع) فرمود: گویا می‌بینم که بعد از من درباره‌ی جانشینم اختلاف کرده‌اید! بدانید اگر کسی ائمه را اقرار و فرزندم را انکار کند، مانند کسی است که انبیاء را قبول و پیامبر آخر الزمان را انکار کند. منکر پیامبر آخر، مانند منکر همه انبیاست؛ زیرا طاعت آخر ما، مانند طاعت اول ماست و منکر آخر ما، مانند منکر اول ماست. برای فرزندم غیبتی است که مردم درباره‌اش شک می‌کنند مگر آنکه خدای متعال حفظش کند.^۲

محمد بن عثمان بن سعید^۳ از پدرش چنین نقل کرده است: من در محضر امام عسکری (ع) بودم. درباره‌ی روایت زیر که از پدرانش نقل شده از وی سؤال شد:

۱. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۲، ص ۵۲۵.

۲. همان، ص ۴۰۹.

۳. محمد دومین نایب از نواب اربعه است. پدرش عثمان نخستین آنهاست.

«لا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ حِجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً» زمین تا روز قیامت از حجت خدا بر خلق خالی نمی‌شود. هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است.

امام فرمود: این مطلب حق است چنان‌که روز روشن حق است. مردم گفتند: ای فرزند پیامبر! حجت بعد از شما کیست؟ فرمود: «ابنِ مُحَمَّدٍ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي، مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً، أَمَا إِنَّ لَهُ غَيْبَةً يَحَارُّ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَيَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطَلُونَ وَيَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَاتُونَ ثُمَّ يَخْرُجُ فَكَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى الْأَعْلَامِ الْبَيْضِ، تَخْفِقُ فَوْقَ رَأْسِهِ بِنَجْفِ الْكُوفَةِ»^۱ فرزندم محمد، امام و حجت بعد از من است. هر که بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است. او را غیبتی است که جاهلان درباره آن به حیرت می‌افتند و اهل باطل به هلاکت می‌رسند و تعیین وقت‌کنندگان دروغ می‌گویند. او سرانجام قیام می‌کند. گویا در نجف کوفه پرچم‌های سفیدی را می‌نگرم که بالای سرش به اهتزاز درآمده است.

فضل بن شاذان می‌گوید: محمد بن عبدالجبار از امام عسکری (ع) پرسید: امام و حجت بعد از شما کیست؟ فرمود: پسر من. هم‌نام و هم‌کنیه پیامبر خدا (ص). او خاتم‌الحجج و آخرین خلیفه خداست. پرسید از چه مادری است؟ فرمود: از دختر قیصر روم به زودی متولد می‌شود و مدتی طولانی غایب می‌شود. آنگاه ظاهر می‌شود.^۲

پس از این همه گزارش‌ها و زمینه‌سازی‌ها باید افرادی موثق و مورد اعتماد و مقبول شیعیان به عنوان شاهد ولادت برگزیده شوند. نخستین

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۰۹.

۲. اثبات‌الهداة، حرعاملی، ج ۳، ص ۵۶۹.

شاهد، عمه امام عسکری (ع) سیده جلیله، حکیمه خاتون بود که در شب ولادت امام مهدی (ع) حضور داشت و مادر را در این وضع حمل یاری می‌کرد و به امر امام، نوزاد را غسل داد. برخی از بانوان بیت امامت و مورد اعتماد نیز حضور داشتند و همکاری می‌کردند، مانند ماریه و نسیم و کنیز اهدایی ابوعلی خیزرانی. اینها همه شاهد بودند.

برخی از وکلای ثابت قدم از سوی امام عسکری (ع) مأمور می‌شوند که گوسفندانی ذبح کنند و دوستان را بر سفره عقیقه فرا بخوانند. این توطئه هم از سوی حضرت، شرف صدور یافت:

«زَعَمُوا أَنَّهُمْ يَرِيدُونَ قَتْلِي لِيَقْطَعُوا هَذَا النَّسْلَ وَقَدْ كَذَّبَ اللَّهُ قَوْلَهُمْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ»^۱ پنداشتند که مرا می‌کشند و این نسل، قطع می‌شود. خدا قولشان را تکذیب کرد. الحمد لله.

پس از کشته شدن معتز عباسی که توطئه قتل آن امام همام را در سر می‌پرورانید و حضرت پیشاپیش از قتل وی خبر داده بود، در توقیعی نوشت:

«هَذَا جَزَاءُ مَنْ اجْتَرَّ عَلَى اللَّهِ فِي أَوْلِيَائِهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ يَمْتَلِنِي وَ لَيْسَ لِي عَقَبٌ فَكَيْفَ رَأَى قَدْرَةَ اللَّهِ فِيهِ»^۲ این است جزای کسی که درباره اولیای دین بر خدا گستاخی می‌کند. او می‌پنداشت که مرا می‌کشد و از من فرزندی به یادگار نمی‌ماند. قدرت خدای را چگونه دید؟!^۳

امام (ع) به احمد بن اسحاق قمی که اهل وفا و صفا بود، نوشت: فرزند ما متولد شده است. باید نزد تو پوشیده و از همگان پنهان باشد. ما تنها برای نزدیکترین خویشاوندان و دوستان اظهار کرده‌ایم.^۳

۱. اثبات الوصیة، مسعودی، ص ۲۲۱ و کمال‌الدین و تمام‌النعمة، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۰۷.

۲. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۱۴، باب مولد‌الصاحب.

۳. اثبات الوصیة، مسعودی، ص ۲۲۱.

تمام زمینه‌ها فراهم و تمام برنامه‌ها با دقت و پنهان‌کاری کامل، آن هم تحت رهبری و زعامت الهی حضرت عسکری (ع) پیش رفته بود. آنچه باقی مانده بود، این بود که افرادی از موثقین شهود عینی باشند؛ فراتر از شهود سمعی.

دیدار کنندگان با حضرت مهدی (عج) در خردسالی

برای شناخت، ابزارهای متعددی داریم: شهود باطنی، تعقل، استدلال و احساس؛ به‌ویژه احساس در مقوله شنیداری و دیداری. درباره موضوع مهدویت یک راه، شهود باطنی بود.

ائمه اطهار مسأله را با شهود باطنی درمی‌یافتند و گزارش می‌کردند. شاید افراد خاصی تحت هدایت و تربیت آن بزرگواران به چنان مرتبه‌ای نائل شده بودند.

راه دیگر، شنیدن از مقامات عالی‌عصمت بود که روایات آن از پیامبر اکرم (ص) و سایر پیشوایان به حد تواتر رسیده بود؛ و این را دوست و دشمن می‌دانستند. به همین لحاظ بود که دوستان بر سر شوق می‌آمدند و در برابر سختی‌ها و مظلومیت‌ها و شکنجه‌ها و قتلها با امید به آینده روشن، صبوری پیشه می‌کردند و آرامش می‌یافتند.

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید	که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش	زده ام فالی و فریادرسی می آید
ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس	موسی آنجا به امید قبسی می آید

هیچ کس نیست که در کوی تو اش کاری نیست
 هر کس آنجا به طریق هوسی می آید
 کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
 آن قدر هست که بانگ جرسی می آید
 خبر بلبل این باغ پیرسید که من
 ناله ای می شنوم کز قفسی می آید
 یار دارد سر آزدن حافظ یاران
 شاهبازی به شکار مگسی می آید

دشمن هم البته بیکار نمی نشست. مهمترین دلهره بنی عباس همین بود که تعداد مبارک امامان به ده و یازده رسیده و طلوع دوازدهمین بدر امامت نزدیک شده بود و خطر فرو ریختن کاخهای فرعون ها نگران کننده و اضطراب آور و زاینده ترس و پریشانی گشته بود. آیا نشنیده و نمی دانستند که هشتمین امام پس از استماع قصیده دعبل که مصائب ائمه را تا امام هفتم برشمرده بود، دو بیت بر آن افزوده و فرموده بود:

و قَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ أَلَحَّتْ (تَوَقَّدَ) عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّفَرَاتِ
 إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا يُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ^۱

و قبری هم در طوس است که به زهر کین مسموم شده است. ما صبر می کنیم تا خدا حضرت قائم را برانگیزد و هم و غم ما را بزداید.

آیا نشنیده بودند که امام سجاد(ع) در خطبه شام فرموده بود: ما را شش خصلت و هفت فضیلت هست. خصلت ها عبارتند از: علم و حلم و سماحت و فصاحت و شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین و فضیلت ها عبارتند از: محمد(ص)، علی(ع)، جعفر طیار، حمزه، حسین و مهدی؟! از ماست.^۲

شنیده ها بسیار و نشانه ها بسیارتر و آشکارتر بود؛ از این رو دوست

۱. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۳۹؛ عیون أخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۲۹۵.
 ۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۸ و ۱۳۹؛ قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۳۴؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ص ۶۹ و ۷۱.

و دشمن هر دو در تکاپو بودند. آری! شنیده‌ها به وفور رسیده و پیام‌ها به یقین و قطعیت پیوسته و مزده‌ها، دل‌های دوستان را بر سر شوق آورده و دشمنان را به وحشت افکنده است. اکنون نوبت دیدار است تا مکمل و متمم شنیدار باشد. همه دوست می‌دارند هلال شب اول شوال را که پیام‌آور عید مبارک فطر است، رؤیت کنند و اگر همه رؤیت نکنند، شهادت دو عادل برای آنها کفایت می‌کند. همه شیعیان عاشق جمال، می‌خواهند طلیعه ماه نو را تماشا کنند. البته آنها که می‌بینند، به دیگران نشان می‌دهند. اما چه باید کرد که ابرهای تیره ظلم و فساد و بی‌بندوباری همه‌جا را فرا گرفته و رؤیت هلال، مقدر همگان نیست؛ زیرا برای اینکه همگان تماشاگر باشند، هزینه سنگین باید متحمل شد. از جمله اینکه نه تنها جان خود آن محبوب دل‌های شیعیان، بلکه جان پدر و مادر و همه اقارب و دوستان مخلص و صمیمی هم در معرض خطر است و چاره‌ای جز پنهان‌کاری نیست.

امام عسکری (ع) کتباً و شفاهاً مژده تولد بقیه الله را داده و حتی به خواص اشاره فرموده بود که با رعایت پنهان‌کاری، گوسفند ذبح کنند و برای دوستان سفره عقیقه بگسترانند و شادی اهل بیت را ابلاغ و آنها را در شادی خود شریک سازند. قبلاً به نمونه‌هایی از گزارش‌های کتبی و شفاهی امام عسکری (ع) اشاره کرده و دیده‌ایم که امثال معتز می‌کوشیدند که حضرت را در نوجوانی بکشند تا نسل او منقطع گردد، ولی خدا نگذاشت.

معتز به سعید حاجب دستور داد که امام عسکری (ع) را به کوفه ببرد و گردنش را در میان راه بزند. ابوالهثیم که نگران بود، در نامه‌ای به محضر آن بزرگوار نگرانی خود را ابلاغ کرد. امام (ع) در پاسخ او نوشت: بعد از سه روز فرج خواهد رسید. سه روز بعد معتز از خلافت عزل شد و به قتل

رسید^۱ و وعده الهی تحقق یافت و نوزاد دیده بر جهان و جهانیان گشود و امام یازدهم بر مسند پدری نشست و شاهزاده رومی که خود را همراه بردگان کرده و امام هادی(ع) او را از بازار برده‌فروشان خریداری نموده و به عنوان عروس خود برگزیده بود، به افتخار مادری حجت خدا در روی زمین نائل آمد.

آخرین مسئولیت امام عسکری(ع) این است که ماه نور را به گروهی از خواص متقی و عادل نشان دهد و خبر را به معاینه تبدیل کند. این مسئولیت سنگین با رعایت همه جوانب تقیه، به مرحله اجرا درمی آید. قبلاً به نمونه‌هایی اشاره کرده‌ایم. معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمروی می‌گویند: ما و گروهی که جمعاً چهل نفر بودیم، در منزل و محضر امام عسکری(ع) گرد آمدیم. از جمله سؤالاتی که مطرح شد، اینکه حجت خدا بعد از آن حضرت کیست؟ با طرح این سؤال، کودکی از اندرون خانه بیرون آمد که شبیه‌ترین افراد به آن حضرت بود. در حالی که همه محو تماشای جمال بی‌مثال او بودند، حضرت فرمود:

«هذا إمامكم من بعدى و خلیفتی علیکن و لا تتفرقوا من بعدى فى أديانکم فتهلكوا، أما إنکم لا ترونه بعد یومکم هذا»^۲ این است امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما. بعد از من به ادیان مختلف روی نیاورید و بدانید که بعد از این او را نخواهید دید.

چند روز بعد امام عسکری(ع) از دنیا رفت. خادم آن حضرت به نام ابوغانم می‌گوید: فرزند امام عسکری(ع) به دنیا آمد و او را محمد نامید. روز سوم او را به اصحاب خاص خود نشان داد و فرمود:

«هذا صاحبکم من بعدى و خلیفتی علیکم و هو القائم الذى تمتدُّ

۱. الغيبة، طوسی، ص ۳۴ و الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۱، ص ۴۵۱.

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۳۵.

إِلَيْهِ الْأَعْنَاقُ فَإِذَا امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ جُوراً وَ ظُلماً، مَلَأَهَا قِسْطاً وَ عدلاً^۱ این است امام شما بعد از من و این است خلیفه من بر شما. اوست قائمی که گردن‌ها به سوی او کشیده می‌شود. هرگاه زمین پر از جور و ظلم شود او زمین را پراز قسط و عدل خواهد کرد.

بنابراین نه تنها زنانی که از خدمه و یا از اقارب بودند از تولد نوزاد منتظر خبر داشتند، مردان بسیاری نیز با مشاهده جمال مهدی موعود، گزارش‌ها و دستوره‌های لازم را استماع می‌کردند. این در حالی است که گویی چشم و گوش جاسوسان و ایادی جور بسته و طاغوتشان بر این باور است که امام عسکری (ع) فاقد فرزند است و شاید همان طوری که دشمنان، جدش را ابتر می‌نامیدند، این یازدهمین جانشینش هم به زعم آنها ابتر باشد؛ ولی خدای متعال به او فرموده بود: **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ**^۲ اکنون ابتر بودن بنی امیه و بنی العاص و بنی عباس محرز و مسلم شده که دشمنان پیامبر و اهل بیت بودند و ابتر نبودن پیامبر و نسل و نبیره‌اش از خورشید در وسط روز هم آشکارتر است.

گاهی امام عسکری (ع) فرزند برومند خود را حاضر می‌کرد و از او می‌خواست که به سؤالات خواصی که به حضورش تشریف یافته بودند، پاسخ دهد تا زمینه‌ای برای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نماند؛ چراکه یکی از دلایل روشن امامت، علم است؛ آن هم نه علم عادی که برای همگان مقدور است، بلکه علم لدنی و غیبی و شهودی و الهامی. قبلاً دیده‌ایم که چگونه این آخرین امام به سؤال آن مرد تفویضی پاسخ داد و او را متنبه کرد که مبادا چنین پندارد که خدای متعال از امور عالم برکنار است و همه کارها را به غیر خود واگذار کرده است.

احمد بن اسحاق قمی از خواص و از اعیان و کلای امام عسکری (ع)

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۳۱.

۲. کوثر، آیه ۳.

بود. او که به محضر حضرت بار یافته و به دیدار حضرت مهدی (ع) نائل آمده بود، درخواست علامتی کرد که اطمینان قلب پیدا کند و البته اطمینان قلب، فوق ایمان است. همچون حضرت ابراهیم خلیل که درباره زنده شدن مردگان، علاوه بر ایمان، می‌خواست به اطمینان قلبی هم برسد.^۱ معلوم می‌شود سؤال حضرت ابراهیم منافاتی با ایمان او نداشته است؛ از این رو خدای متعال به او فرمود: **أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ؟** و نفرمود: **أَلَمْ تُوْمِن.** یعنی این سؤال بجاست و لازم نیست که مقارن با عدم ایمان باشد. پیداست که وجود پاره‌ای از توهمات و خطورات قلبی با ایمان سازگار است و اینها آزاردهنده و برطرف‌کننده سکون و آرامش است و راه زوال آنها فقط مشاهده است. ابراهیم می‌خواست از علم‌الیقین بگذرد و به عین‌الیقین، بلکه به حق‌الیقین برسد و با برنامه‌هایی که به اجرا درآورد، به مطلوب خود رسید.^۲

احمد بن اسحاق مؤمن است و می‌داند که ایمان با عدم اطمینان و فقدان آرامش منافات ندارد و چه بسا با خطورات و توهمات و وسوسه‌هایی روبروست. مگر ممکن نیست که برخی بنشینند و تأویلاتی به هم ببافند و لاطائلاتی بپالایند و همه محکمت‌دین و مذهب را زیر سؤال ببرند؟! مگر توطئه‌گران و دین‌سازان نگفتند: **خَاتَمَ النَّبِيِّينَ** قرآن، به معنای پایان نبوت نیست؛ بلکه خاتم به معنای انگشتری و زینت است و مانعی نیست که دین جدیدی پدید آید و قبله‌ای نو به نام عکای یهودی صهیونیستی معرفی شود.^۴ پایه و اساس دین استعماری و گوساله سامری

۱. قال بلی و لکن لیطمئن قلبی. (بقره، آیه ۲۶۰).

۲. **المیزان فی تفسیر القرآن**، علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۲۹۴-۲۹۶، ذیل آیه ۲۶۰ سوره بقره.

۳. احزاب، آیه ۴۰.

۴. اشاره است به آیه مربوط به سامری و گوساله‌اش: «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ» (طه، آیه ۸۸). می‌گفتند: موسی فراموش کرده بود که خدایش این است و اینجاست از این رو به کوه طور رفت.

اسرائیلی همین است.

احمد که در پی تحصیل اطمینان بود و خواسته‌ای غیر از این نداشت، ناگهان دید طفل سه ساله که گویی سی ساله است، زبان گشود و به زبان عربی و به بیانی فصیح و بلیغ فرمود:

«أنا بقیة الله فی أرضه و الممتقم من أعدائه، فلا تطلب أثراً بعد عین یا أحمد بن اسحاق»^۱ منم بقیة الله در روی زمین. منم انتقام گیرنده از دشمنان خدا. بعد از معاینه و مشاهده، اثر و نشانه مخواه ای احمد بن اسحاق!

آیا چنین پدیده مبارکی اطمینان‌آور نیست؟! قمی‌های نامدار و شیفتگان وفادار از این خوش‌شانسی‌ها و فرصت‌های طلایی برخوردار بوده‌اند. سعد بن عبدالله اشعری قمی با مسائل مشکل و دشواری از ناحیه این و آن روبرو شد. او به اتفاق احمد بن اسحاق به سامرا رفت تا حل مشکل را از امام عسکری (ع) بجوید. هنگامی که به حضور باهرالنور تشریف یافتند، حضرت مهدی (ع) نیز در دامان یا پیش روی پدر نشسته بود. پسر از سوی پدر مأمور شد که به احمد بگوید که چه هدایایی آورده و از چه کسانی است و نیز به سؤالات سعد - که با این دیدار، سعید گشته - پاسخ دهد و شبهه‌ها و اشکالات را رفع کند. پسر - که امام آینده و جانشین پدر است - امر پدر را اطاعت می‌کند.^۲

سال ۲۷۵ هجری بود. سلسله دیدارها و مشاهدات امام منتظر و منجی بزرگ بشر ادامه داشت. عیسی بن مهدی جوهری با گروهی به زیارت عتبات عالیات شتافتند. زیارت‌های دوره‌ای چهار امام مدفون در عراق را انجام دادند؛ هم به کربلا رفتند و هم به نجف و کاظمین. زیارت امام محبوس در سامرا و تربت پدر بزرگوارش را هم در برنامه خود

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۸۴.

۲. همان، ص ۴۵۲.

گنجانده بودند. آنها جسته و گریخته اطلاع یافته بودند که امام دوازدهم متولد شده است. بنابراین اگر به سامرا بروند، هم به زیارت قبر شهید سامرا - امام هادی (ع) - نائل می‌شوند و هم امام عسکری (ع) و فرزند برومندش را ملاقات می‌کنند.

برنامه اصلی آنها عرض تبریک و تهنیت بود. توفیق دیدار حاصل شد. بس که سرور و شادی بر آنها غلبه یافته بود، نتوانستند تبریک بگویند و گریه و ناله سردادند. جمعیت آنها از هفتاد می‌گذشت و همه آنها از روستاهای اطراف و اکناف بودند. حضرت فرمود:

«إِنَّ الْبُكَاءَ مِنَ السُّرُورِ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ مِثْلُ الشُّكْرِ عَلَيْهَا» گریه‌ای که به خاطر نعمت‌های الهی ناشی از سرور و شادمانی است، به منزله شکر نعمت‌هاست.

عیسی بن مهدی خواست سخنی بگوید، حضرت فرمود:

برخی از شما می‌خواهند درباره مهدی و جایگاهش سؤال کنند. همان‌طوری که مادر موسی، موسی را به خدا سپرد، من هم فرزندم را به خدا سپرده‌ام.

عرض کردند: آری! ای سرور و سالار ما! به خدا! این سؤال در ذهن ما بود.^۱

معلوم می‌شود اینها با همین پاسخ به درجه اطمینان رسیدند. عمرو اهوازی نیز توفیق دیدار یافت و امام عسکری (ع) به او فرمود: صاحب شما بعد از من همین است.^۲

۱. اثبات الهداة، حرّ عاملی، ج ۳، ص ۵۷۲.

۲. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۲۸، باب الاشارة و النص الی صاحب الدار، حدیث ۳.

مروری بر روایت و شخصیت ابو خالد کابلی

نامش وردان و از اصحاب، بلکه از حواریین امام زین العابدین - علی بن الحسین (ع) - است. حواریین در اسلام، به جماعتی گفته شده است که در ثبات قدم و استقامت در رفتار و گفتار و پندار، برتر از دیگران بوده‌اند. امام هفتم (ع) فرمود: روز قیامت، منادی می‌گوید: حواریین محمد عبدالله (ص) کجایند؟ آنهایی که عهدشکنی نکردند و پایدار ماندند؟ سلمان و مقداد و ابوذر برمی‌خیزند. سپس می‌گوید: حواریین علی بن ابی طالب (ع) کجایند؟ عمرو بن حمق و محمد بن ابی بکر و میثم تمار و اویس قرنی برمی‌خیزند. سپس می‌گوید: حواریین حسن بن علی (ع) کجایند؟ سفیان بن ابی لیلی همدانی و حذیفه بن اُسَیْدَة غفاری برمی‌خیزند. سپس می‌گوید: حواریین حسین بن علی (ع) کجایند؟ همه آنهایی که با او شهید شده‌اند، برمی‌خیزند. سپس می‌گوید: حواریین علی بن الحسین (ع) کجایند؟ جُبَیر بن مُطعم و یحیی بن امّ الطویل و ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب برمی‌خیزند و ...^۱

۱. تنقیح المقال فی علم الرجال، مامقایی، ج ۱، ص ۱۹۷ (فایده دوازدهم).

ابوخالد در آغاز، کیسانی و معتقد به امامت محمد بن حنفیه بود. روزی محمد را به حرمت پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) سوگند داد که آیا وی امام واجب الإطاعه است؟ محمد گفت: سوگندی عظیم یاد کردی. امام من و تو و همه مسلمانان علی بن الحسین است. ابوخالد به محضر آن حضرت شتافت و اجازه تشریف خواست. حضرت اجازه داد و فرمود: مرحبا یا کنکر! ما کنت لنا زائراً، ما بدا لک؟ ای کنکر! تو به زیارت ما نمی آمدی! چه شده است؟ ابوخالد به سجده افتاد و خدای را شکر کرد و گفت: ستایش خدای را که نمردم تا امامم را شناختم. حضرت فرمود: امامت را چگونه شناختی؟ وی عرض کرد: مرا به نامی خواندی که مادرم مرا به آن نام می خواند. من در کار خودم حیران بودم. دورانی از عمرم را در خدمت محمد بن حنفیه گذرانیدم و در امامت او شک نمی کردم. تا اینکه او را به حرمت خدا و رسول(ص) و امیرالمؤمنین(ع) سوگند دادم و از او خواستم که حقیقت را به من بگوید. او مرا ارشاد کرد و تو را به عنوان امام خود و من و دیگران اعلام داشت. تو اجازه حضور دادی و مرا به نام مادریم صدا کردی. یقین کردم که امام من تویی.^۱

ابوخالد مدتی در محضر آن امام همام بود. روزی عرض کرد: شوق دیدار پدر و مادر بر سرم افتاده است. در عین حال دستش تهی بود. حضرت فرمود: فردا یکی از ثروتمندان شام به مدینه می آید. او دختر دیوانه ای دارد. دربه در دنبال طبیب معالج است. خود را به عنوان معالج به او معرفی کن؛ به شرطی که ده هزار درهم به تو بدهد. البته آنها در آغاز به این شرط تن نمی دهند، ولی سرانجام می پذیرند. آنچه حضرت فرموده بود، واقع شد و ابوخالد نام امام را بر آن دختر برد و به آن روح خبیث گفت: علی بن

۱. تنقیح المقال فی علم الرجال، مامقایی، ج ۳، ص ۲۷۸: وردان.

الحسین (ع) می‌فرماید: ای خبیث! این دختر را رها کن. دختر شفا یافت. ولی خانوادهٔ دختر غدر کردند و او باز هم دیوانه شد. ناگزیر به عهد خود وفا کردند و دختر شفای کامل یافت.

مشکل ابو خالد تهی دستی بود، ولی امام مشکل این حواری خود را که بر حواریین عیسی (ع) برتری داشت، رفع کرد و او با شادمانی برای دیدار پدر و مادری که مدت‌ها چشم به راه قدوم فرزند خود بودند، شتافت و آنها را شاد کرد.^۱ او که از کابل برای دیدار محمد بن حنفیه رفته بود، مشاهده کرد که وی امام سجاد (ع) را به عنوان سید و سرور خویش خطاب می‌کند. از این رو متحیر شد که اگر او امام است، چرا در حضور برادرزادهٔ خود این‌گونه تعظیم می‌کند؟ ولی محمد برایش توضیح داد که حجرالأسود داوری کرده و به او دستور داده که پیرو برادرزاده‌اش باشد.^۲

این عمو و برادرزاده کجا و عمو و برادرزاده دیگر - یعنی جعفر، برادر امام عسکری (ع) و عموی حضرت مهدی (عج) - کجا؟ این یکی حجرالأسود را به حکمیت می‌خواند و معجزهٔ امامت حقّه را به نمایش می‌گذارد تا دهان مغرضان را مهر و موم کند و عوام‌الناس را هشدار می‌دهد تا مبادا از صراط مستقیم امامت خارج شوند و گرفتار بیراهه‌ها و بیغوله‌ها گردند. شاید به همین جهت بود که شیعهٔ کیسانی استمرار نیافت و فقط در تاریخ نامی از خود به یادگار گذاشت. این یکی مرد کابلی را هدایت می‌کند و او را به سوی منبع نور می‌برد و حقانیت امامت برادرزاده را برملا می‌سازد و حرکت کیسانیه را به بن بست می‌کشانند.

اما آن عمو و برادر و فرزند امام - یعنی جعفر کذاب - می‌رفت

۱. تنقیح المقال فی علم الرجال، مامقانی، ج ۳، ص ۲۷۸-۲۷۹.

۲. همان، ص ۲۷۹.

که از افراد بی‌بندوباری چون خودش فرقه‌ای بسازد؛ ولی هرزگی‌ها و می‌گساری‌های او در حدی از تظاهر و تجاهر بود که نه دستگاه‌های سیاسی حمایتش کردند و نه کسی شیفته و فریفته او شد. به‌خصوص که شیعیان عصر عسکریین (علیهماالسلام) به حدی از رشد رسیده بودند که حتی فتنه و اقیهه را هم که از پیش زبانه کشیده بود، فرو نشانند و این نبود مگر به برکت اشراف و هدایت آن دو امام همام و امامان پیشین و روایاتی که از آن بزرگواران به یادگار مانده بود.

همان امام سجاد(ع) که کیسانیه را به کمک عمومی متعهدش به بن‌بست کشانده و امثال کابلی‌ها و غیر کابلی‌ها را از مهلکه نجات داده بود، از همین افراد برای جلوگیری از انحرافات آینده استفاده می‌کرد و راههای تحریف و انحراف را به روی افراد مغرض یا ساده‌لوح مسدود می‌کرد. انسان‌های هدایت شده، بهترین نیرو برای ارشاد و هدایت گم‌گشتگان‌اند. امروز هم اگر یک مسیحی یا بهایی هدایت شده، برای یک مسیحی یا یک بهایی تبلیغ اسلام کند، بیشتر از تبلیغ یک مسلمان بالفطره تأثیر می‌کند. کتاب «لماذا اهتدیت» از تیجانی بسیار اثربخش بود. او دلیل هدایت خود به مذهب حقه را توضیح داده است.

اکنون ببینیم امام سجاد(ع) از کابلی - که هدایت شده‌ای مخلص، بلکه احتمالاً وارسته‌ای مخلص بود - برای تحکیم مبانی امامت و مهدویت - که میوه شیرین شجره طیبه امامت است - چگونه استفاده می‌کرد. وی می‌گوید: به محضر سرور خویش - علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب(ع) - بار یافتم و عرض کردم: بفرماید خدای متعال اطاعت و دوستی چه کسانی را بعد از پیامبر خدا(ص) واجب و اقتدا به آنها را بعد از آن حضرت لازم شمرده است؟ فرمود: ای کابلی! زمامدارانی که خدا آنان را امام مردم شمرده و اطاعت از آنان را واجب کرده، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و عمویم

حسن و پدرم حسین است. سپس به ما رسیده است.^۱
آنگاه امام (ع) سکوت کرد. عرض کردم: برای ما روایت شده
است که امیرالمؤمنین فرموده است: زمین از حجت خدا بر بندگان خالی
نمی ماند.^۲ بفرمایید بعد از شما حجت و امام کیست؟
فرمود: پسر محمد، در صحیفه گذشتگان نامش باقر است. او اسرار
دانش را می شکافد. بعد از وی پسرش جعفر است. نام او نزد اهل آسمان،
صادق است.^۳ عرض کردم: چرا صادق؟ شما همگی صادق و راستگویید!
او چه خصوصیتی دارد؟! فرمود: پدرم از پیامبر اکرم (ص) چنین نقل کرده
است:

هرگاه فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن حسین علی بن ابی طالب
متولد شود، او را صادق بنامید؛ زیرا پنجمین فرزندش به نام جعفر، از روی
گستاخی و دروغ بر خدا، ادعای امامت می کند. او در پیشگاه خدا جعفر
کذاب و مفتری است. او چیزی ادعا می کند که درخور آن نیست. او مخالف
پدر و حسود برادر خویش است. او می خواهد به هنگام غیبت ولی خدا
پرده دری کند.^۴

امام سجاد (ع) پس از این بیانات، به شدت گریه کرد. سپس فرمود:

-
۱. «یا کابلی! إنَّ أَوْلَى الْأُمَرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ أُمَّةَ النَّاسِ وَأَوْجَبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُمْ، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنِ عَمِّي ثُمَّ الْحُسَيْنَ أَبِي ثُمَّ إِنَّتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا».
 ۲. إنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةِ اللَّهِ تَعَالَى عَلِيَّ عِبَادِهِ.
 ۳. ابْنِي مُحَمَّدٌ وَاسْمُهُ فِي صُحُفِ الْأَوَّلِينَ بَاقِرٌ وَهُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدِي وَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ وَاسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ.
 ۴. إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاسْمُهُ الصَّادِقُ فَإِنَّ الْخَامِسَ مِنْ وُلْدِهِ الَّذِي اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدْعِي الْإِمَامَةَ إِبْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَكَذِبًا عَلَيْهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَّابِ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَ الْمُدْعَى لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، الْمُخَالَفَ لِأَبِيهِ، وَ الْحَاسِدُ لِأَخِيهِ وَ ذَلِكَ الَّذِي يَرُومُ كَشْفَ سِتْرِ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ اللَّهِ.

گویی جعفر کذاب را می بینم که طاغوت زمان خویش را واداشته که به تفتیش زندگی ولیّ غایب خدا پردازد و بر حرم پدرش مأمور گمارد؛ زیرا به مرتبه او جاهل و بر قتلش حریص بود و در میراث برادر طمع می ورزید.^۱

کابلی عرض کرد: این ماجرا واقع می شود؟!

حضرت فرمود: آری! به خدا قسم! اینها در صحیفه ای که محنت های ما را بعد از پیامبر خدا(ص) بر شمرده، ثبت شده است.^۲

کابلی پرسید: بعد چه می شود؟

حضرت فرمود: سپس دوران غیبت ولیّ دوازدهم که از اوصیای پیامبر و ائمه است، امتداد می یابد.

و در ادامه فرمود: مردم زمان غیبت او - که قائل به امامت و منتظر ظهور او می باشند - برترین مردم همه زمان ها هستند؛ زیرا خدای متعال عقل و فهم و معرفتی به آنها داده که گویی او را مشاهده می کنند. خدا آنها را به منزله کسانی قرار داده که در پیشگاه پیامبر خدا(ص) جهاد و جنگ می کردند. آنان مخلصان حقیقی و شیعیان راستین ما بوده و در نهان و آشکار، مردم را به دین خدا فرا می خوانند.^{۳،۴}

۱. «كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَّابِ وَ قَدْ حَمَلَ طَاغِيَةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيْشِ أَمْرِ وُلِيِّ اللَّهِ وَ الْمُعَيَّبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَ التَّوَكُّلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهْلًا مِنْهُ بِرُبِّيَّتِهِ وَ حِرْصًا مِنْهُ عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرَ بِهِ وَ طَمَعًا فِي مِيرَاثِ أَخِيهِ حَتَّى يَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقٍّ».

۲. «إِى وَ رَبِّي إِنْ ذَلِكَ مَكْتُوبٌ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذُكِرَ الْمِحْنُ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ».

۳. «إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَ الْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدِي رَسُولِ اللَّهِ بِالسَّيْفِ أُولَئِكَ الْمَخْلُصُونَ حَقًّا وَ شِيعَتُنَا صِدْقًا وَ الدَّعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَ جَهْرًا».

۴. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۱۹ و احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۷.

نکوهش رفتار عامیانه و دانش دین ستیزانه

می توان مردم را به دو گروه تقسیم کرد:
یک گروه آنهایند که رفتار عامیانه دارند؛ یعنی کارهایی می کنند که نه مبنای عقلی دارد و نه مبنای شرعی. آیا مراسم چهارشنبه سوری یا سیزده به در مبنای عقلی دارند یا مبنای شرعی؟ نحوست عدد سیزده که برخی به آن معتقدند، با کدام مبنا قابل توجیه است؟
گروه دیگر آنهایند که از رفتار عامیانه پرهیز می کنند و هرگز کاری که مبنای عقلی و شرعی ندارد، انجام نمی دهند.
قرآن کریم درباره عوام یهود می گوید:
«وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»^۱ گروهی از آنان افراد عامی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت اوهام و آرزوها نمی دانند و اینان پایبند پندارند و بس.
نمونه دیگری از رفتار عامیانه، تقلید کورکورانه است که در آیه فوق

۱. بقره، آیه ۷۸.

مورد نکوهش واقع شده است.

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد
 تقلید کورکورانه، رابطه‌ای میان مقلد و مقلد و هر دو درخور
 نکوهش و مورد مؤاخذه‌اند. مقلد از آن جهت مورد مؤاخذه و نکوهیده
 است که بدون بنای عقلی و شرعی، راهی را کورکورانه طی می‌کند و از
 نور هیچ چراغی بهره نمی‌گیرد. با اینکه هم چراغ عقل روشن است و هم
 چراغ شرع.

چندین چراغ دارد و بیراهه می‌رود بگذار تا رود و ببیند سزای خویش
 به دنبال آیه فوق - که متضمن نکوهش مقلدی است که گرفتار
 تقلید کورکورانه است - در مورد نکوهش مقلد می‌فرماید:

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْشْتَروا بِهِ ثَمَنًا
 قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»^۱ وای بر آنهایی که کتاب
 را به دست خود می‌نویسند آنگاه می‌گویند این از جانب خداست، تا آن را
 به بهایی اندک بفروشند. پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند و
 وای بر آنان از آنچه از این راه به دست آوردند.

در شأن نزول این آیه‌ها آمده است که جمعی از علمای یهود اوصافی
 را که برای پیامبر اسلام در تورات آمده بود، به خاطر حفظ موقعیت خود
 تغییر دادند تا منافی را که از ناحیه عوام به آنها می‌رسید از دست ندهند.
 علت این بود که اوصاف پیامبر اعظم با آنچه در تورات آمده بود موافقت
 داشت؛ از این رو به جای آن، اوصافی ضد آن نوشتند و گفتند: پیامبری که
 در آخرالزمان مبعوث می‌شود، طویل و بدن و شکمش بزرگ و موهای
 سرش سرخ و سفید است و پانصد سال بعد ظهور می‌کند و محمد(ص)

۱. بقره، آیه ۷۹.

نه آن است که ما در انتظار بعثتش هستیم.^۱

عوام یهود که کمابیش اوصاف پیامبر خاتم را می‌دانستند، از علمای خود می‌پرسیدند: آیا این همان پیامبر موعود نیست؟ آنها آیات تحریف شده را می‌خواندند و عوام هم از آنها کورکورانه تبعیت می‌کردند.^۲ امام عسکری(ع) همواره در مسیر روشنگری بود. حضرتش با روحیه عوامی عوامان و با روحیه عوام‌زدگی عالمان شدیداً مبارزه می‌کرد. او با اشاره به آیه‌های مورد بحث فرمود:

علمای یهود، نبوت پیامبر را تکذیب و عوام که گرفتار ظن و گمان بودند از آنها تقلید می‌کردند؛ از این رو آن علمای بد، سه بار مشمول ویل شده‌اند: دو بار به خاطر مکتوبات مجعول و یک بار به خاطر مال و منالی که از راه تحریف به دست می‌آوردند. در مورد مکتوبات، گرفتار بدترین بقعه‌های دوزخ‌اند و در مورد مکسوبات، عذاب مضاعف دارند. در ادامه فرمود:

شخصی به امام صادق(ع) عرض کرد: اگر عوام یهود به خاطر پیروی علما مورد ملامت واقع شده‌اند در حالی که راهی جز آن ندارند، چه فرقی است میان عوام ما و عوام یهود؟! عوام ما هم تقلید علما می‌کنند. امام عسکری(ع) فرمود:

عوام ما و عوام یهود از یک نظر فرق دارند و از یک نظر یکسانند. از آن جهت که با آنها یکسانند سزاوار ملامت‌اند و از آن جهت که با آنها فرق دارند، مورد ملامت نیستند.

راوی تقاضا می‌کند که امام عسکری(ع) مطلب را برایش روشن کند که چرا عوام یهود به خاطر تقلید، ملامت می‌شوند و عوام ما نمی‌شوند. آیا

۱. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲. تفسیر مجمع‌البیان، ذیل آیه.

هر تقلیدی مذموم است یا باید تقلید را دو قسم کرد: ممدوح و مذموم؟ به چه ملاکی تقلید، ممدوح و به چه ملاکی مذموم است؟! امام فرمود:

عوام یهود می دانستند که عالمانشان دروغ می گویند و به مال حرام و رشوه روی آورده اند و احکام خدا را تغییر می دهند و آنها را به شفاعت و عنایت و سازش دلخوش می داشتند و شدیداً گرفتار تعصب بودند و از دین فاصله می گرفتند و حقوق الهی و مردمی را فدای تعصبات غلط خویش می کردند و اموالی را از راه باطل به دست می آوردند و در راه باطل صرف می کردند و از عدل به ظلم و از حق به باطل روی می آوردند.

آنها از راه معرفت قلبی و فطری می دانستند که هر که دارای چنان اوصافی باشد فاسق است و نباید تصدیق شود و سزاوار نیست که میان خدا و خلق، واسطه باشد؛ از این رو ملامت شدند؛ چراکه به تقلید کورکورانه روی آوردند، حال آنکه وظیفه داشتند خود به تحقیق پردازند و دلایل واضح و روشن پیامبر گرامی اسلام را مورد توجه قرار دهند و از بیراهه بازگردند؛ به خصوص که دلایل او چیزی نبود که بر کسی پوشیده بماند.

عوام امت ما هم اگر فسق آشکار علما و فقهای خود را مشاهده کنند و دنیاپرستی آنها را بشناسند و ببینند که چگونه دین و وجدان و ایمان خود را فدای تعصب و مال و منال می کنند و آن را که باید خوار و منزوی کنند مقدم می دارند و در عین حال از تقلید آنها باز نمی ایستند، درخور ملامت و نکوهش اند. اینان به لحاظ تقلید کورکورانه هیچ فرقی با عوام یهود ندارند.

سپس در بیان ضابطه تقلید صحیح و شرعی و عقلانی فرمود:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلِيَّ هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ»^۱

۱. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۵۱۱، ح ۳۳۷؛ تفسیر امام حسن عسکری (ع)، ص ۳۰۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸.

اما فقیهی که خود را صیانت و دین را محافظت کند و مخالف هوای نفس و مطیع فرمان مولا باشد، عوام باید از وی تقلید کنند و این نیست مگر برخی از فقهای شیعه نه همه آنها.

از این بیان شافی و وافی امام معصوم استفاده می‌شود که ضابطه تقلید صحیح و داهیان، تنها در فقهای شیعه است و نه غیر شیعه؛ آن هم نه در همه علمای شیعه، بلکه در بعضی از آنان و چون صفات مزبور تالی عصمت است، معلوم می‌شود که این بعضی هم بسیار اندکند.

امام (ع) در ادامه می‌فرماید: اگر عالمی همچون فاسقان عامه مرتکب قبایح و فواحش می‌شود، کرامت ندارد و مبادا آنچه از جانب ما می‌گوید پذیرفته شود.

یک نمونه

یکی از علمای عامی که قاضی القضاة مأمون عباسی بوده، یحیی بن اکثم است. مأمون او را بسیار دوست می‌داشت. روزی به طعنه از او پرسید: این شعر از کیست؟

قاضِ یَرَى الحَدَّ فی الزَّناءِ ولا
یَرى علی مَن یلوطُ من بأسِ
چگونه قاضی‌یی است که در مورد زنا حد را لازم می‌داند، ولی لواط را زشت نمی‌شمارد؟

یحیی گفت همان که می‌گوید:

لا أحسبُ الجورَ ینقِضی و علی
الأمةِ والِ من آلِ عباسِ^۱
گمان نمی‌کنم مادامی که حکومت از آن عباسیان باشد، ظلم و ستم تمام شود.

۱. سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۶۷: حیا.

هرگاه قاضی القضاة چنین باشد، تکلیف بقیه روشن است و هرگاه خلافت اسلامی تیول بنی امیه و بنی عباس و صاحبان خلق و خوی اموی و عباسی باشد، معلوم است که چه عالمانی بر مسند قضا و رهبری می نشینند و چگونه مقلدان خود را به بیراهه می برند! اگر شیعیان اهل بیت از چنان علمایی تبعیت کنند، فرقی با عوام یهود ندارند و درخور نکوهش اند.

امام عسکری (ع) در ادامه پاسخ به آن راوی جست و جوگر فرمود:
 افراد فاسق و بی بندوبار سخنان ما را می گیرند و تحریف می کنند. اینان معرفت ندارند و به دلخواه خود مطالب ما را از مسیر خود خارج می کنند. اینان دوستان نادانند. اما گروهی دیگر برای اندوختن مال و ثروت - که توشه جهنم آنهاست - عالماً و عامداً به ما دروغ می بندند. گروهی دیگر ناصبی اند و چون نقص و عیبی در ما سراغ ندارند، اندکی از علوم صحیح ما را فرا می گیرند و به سراغ شیعیان ما می روند و دروغ هایی به ما می بندند و شیعیان ساده لوح پذیرا می شوند و در عین گمراهی، اسباب گمراهی دیگران را نیز فراهم می سازند. ضرر اینها برای شیعیان، از ضرر لشکر یزید به امام حسین (ع) و اصحابش بیشتر است؛ زیرا آنها به جان و مال امام و یارانش ضرر زدند و اینها به دین شیعیان ما ضرر می زنند. اینان علمای سوء و بدکردارند. ظاهراً اظهار دوستی ما می کنند و باطناً دشمن مایند. روش آنها ایجاد شک و شبهه در دلهای افراد ساده لوح است. اینان می کوشند که شیعیان ما را گمراه کنند. بدیهی است که شیعیان گمراه، سبب می شوند که مردم به ائمه اطهار (ع) بدبین شوند؛ زیرا گمان می کنند که امامان آنها چنین بوده اند.

البته باید توجه داشت که خدای متعال، شیعیان ساده دلی را که هدفی جز صیانت دین و ایمان خود ندارند و ولایتمداری را راه رسیدن به حقیقت و واقعیت را یگانه هدف و مقصد خویش قرار داده اند، از خطر حفظ می کند و آنها را از ورود در شکارگاه شیاطین جنی و انسی و افتادن

در دام حيله و تزوير آنها نگاه می‌دارد. اما آنهایی که آگاهانه دام گسترده و می‌کوشند افراد ساده‌دل - به‌ویژه نسل جوان - را به مهلکه بیندازند و از این رهگذر، کسب مال و منال دنیوی کنند، هرگز مشمول امدادهای غیبی نمی‌شوند و سرانجامی جز آتش دوزخ نخواهند داشت. ساده‌دلان مخلص که از امداد غیبی برخوردارند، هم از خیر دنیا برخوردار می‌شوند و هم از خیر آخرت؛ اما گمراه‌کنندگان دنیاپرست هیچ و پوچ‌اند؛ نه دنیا دارند و نه آخرت. دنیای آنها پوشالی و آخرت آنها عذاب و عتاب است و روسیاهی.

اگر امروز می‌بینیم برخی از شیعیان به دام وهابیت و سلفیت و بهائیت می‌افتند و تشیع آمریکایی و انگلیسی را گردن می‌نهند، باید در اخلاص و حق‌طلبی آنها شک کرد. اینان نه تنها از امداد غیبی برخوردار نیستند، بلکه گرفتار اضلال غیبی هم هستند و البته این اضلال بر خدای متعال قبیح نیست؛ چراکه اضلال دو قسم است: ابتدایی و مجازاتی.

اولی قبیح و دومی حَسَن است. چنان‌که خدای متعال می‌فرماید:

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^۱ آیا دیدی کسی را که خدای او هوای اوست و خدا او را بر علمش گمراه کرده و بر گوش و دلش مهر زده و بر چشمش پرده افکنده؟! چه کسی بعد از خدا او را هدایت می‌کند؟! آیا یادآوری نمی‌شوید؟!

حدیثی ناب از نبوت عالم‌تاب

امام عسکری (ع) در ادامه سخنانی که شرح و بسط آن از نگارنده

است، راوی را به سرچشمهٔ احادیث ماندگار نبوی هدایت کرد و از قول پیامبر اعظم (ص) فرمود:

«بَدَانِ عِلْمَايِ امْتِ مَا أَنهَائِنْدِ كِه مَرْدَم رَا كَمْرَاه مِي كَنْدند و رَاه مَا رَا مِي بِنْدند و مَخَالِفَان مَا رَا بِه نَام مَا مِي خَوَانْدند و الْقَاب مَا رَا بِه أَنهَائِنْد مِي دَهْنْدند. بَر أَنهَائِنْد صَلَوَات مِي فَرَسْتَنْد؛ حَال أَنَكِه سَزَاوَار لَعْنَتِ اَنْد و مَا رَا لَعْن مِي كَنْدند؛ حَال أَنَكِه دَر كَرَامَات خِدا غُوْطِه و رِيْم و بِه صَلَوَات خِدا و فَرَشْتِكَاْن اَز صَلَوَات أَنهَائِنْد بِي نِيَاْزِيْم».^۱

اگر عده‌ای به تقلید کورکورانه روی می‌آورند، عده‌ای هم دام‌گسترند و با هر ترفندی می‌کوشند که آنها را به دام بیندازند و اگر خدا یاری نکند، خطر آنها مهلک و کشنده است. اگر غیر از این است، چرا پیامبر اکرم (ص) به افتراق امت تا هفتاد و سه فرقه خبر داد و چرا فرمود یک فرقه ناجی و هفتاد و دو فرقه در آتش است؟!

گویی دام‌گستری و دام‌جویی، طبیعت ثانویهٔ فرقه‌های ضالّه و مضلّه شده است. طبیعت اولیهٔ بشر، دام‌گریزی و دام‌ستیزی است. این همان فطرت دینی و توحیدی بشر است و باید در هدایت و حفظ آن کوشید.

حدیث نابی از امام علی (ع)

در ادامهٔ سخن، امام عسکری (ع) راوی را به سوی روایتی از امام علی (ع) می‌برد تا او را از چشمهٔ معرفت سیراب کند: از حضرتش پرسیدند: بعد از امامان هدایت و چراغان وادی ظلمت، بهترین افراد چه

۱. شرارُ علماءِ أُمَّتِنَا الْمُضِلُّونَ عَنَّا، الْقَاطِعُونَ لِلطَّرِيقِ الْبِئْسَاءِ، الْمُسَمِّونَ أَضْدَادَنَا بِأَسْمَائِنَا، الْمُلقَّبُونَ أَنْدَادَنَا بِالْقَابِئِ. يُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ لِللَّعْنِ مَسْتَحَقُّونَ وَ يَلْعَنُونَا وَ نَحْنُ بِكَرَامَاتِ اللَّهِ مَغْمُورُونَ وَ بِصَلَوَاتِ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ عَلَيْنَا عَنْ صَلَوَاتِهِمْ مُسْتَعْنُونَ. (طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۵۱۳؛ تفسیر امام عسکری، ص ۳۰۱؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۹).

کسانی‌اند؟! فرمود:

«الْعُلَمَاءُ إِذَا صَلَّحُوا» عالمان، در صورتی که صالح و شایسته باشند. پرسیدند: بعد از شیطان و فرعون و آنهایی که نام و لقب و منزلت و مملکت شما را دزدیده‌اند، بدترین افراد چه کسانی‌اند؟! فرمود:

«الْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا هُمُ الْمُظْهِرُونَ لِلْأَبْطِيلِ لِلْحَقَائِقِ الْكَاتِمُونَ وَ فِيهِمْ قَالَ اللَّهُ: أَوْلَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» عالمان، در صورتی که فاسد شوند، آشکارکننده باطل‌ها و پوشاننده حقایق‌اند. خدا درباره‌شان فرموده است: آنان مورد لعن خدا و همه لعنت‌کنندگان‌اند.^۱

افرادی مانند کسروی و ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب از مصادیق علمای فاسدند.

۱. بیانات امام عسکری(ع) را از احتجاج طبرسی (ذیل احتجاجات الامام الحسن العسکری) نقل کرده و شرح و بسط داده‌ایم.

گفتار ماندگار

ماه چه در محاق باشد و چه در غیر محاق، آثار خود را از نظر جذب و دفع و پدید آوردن جزر و مد دریاها می‌بخشد. خورشید، خواه در پشت ابرهای ضخیم باشد و خواه ظاهر و آشکار، خواه سر در گریبان افق پنهان کند و خواه روی نصف‌النهار باشد، کار خود را از نظر مرکزیت منظومه شمسی و نورافکنی بر کره زمین و ماه و ستارگان انجام می‌دهد.

امام، قطب عالم امکان و واسطه فیض میان خدا و خلق و از ولایت تکوینی و تشریحی - در حد تبیین شریعت الهی و نبوی و حاکمیت سیاسی - برخوردار است و موانعی که طاغوت‌های زمان به وجود آورده‌اند، نظیر همان موانعی است که ابرها و افقها و خسوف و کسوف‌ها و محاق‌ها برای ماه و خورشید پدید آورده‌اند.

اگر امام عسکری(ع) در دوران شش ساله امامت، بلکه در دوران عمر بیست‌وهشت ساله، در شرایط سخت و تنگناهای دشوار قرار داشت، به هر نحو ممکن - چه تکوینی و چه تشریحی - افاضه فیض کرده و افراد مستعد را در حرمان و یأس نگذاشته است. ابن حجر مکی مؤلف کتاب

«الصواعق المَحْرِقَة» می گوید:

ابومحمد کودکی خردسال بود. کودکان مشغول بازی بودند و او گریه می کرد. بهلول^۱ خیال کرد که گریه اش به خاطر نداشتن اسباب بازی است؛ از این رو به او گفت: گریه مکن. برای تو از همان اسباب بازی ها می خرم. کودک جواب داد: ما برای بازی کردن آفریده نشده ایم. بهلول پرسید: برای چه آفریده شده ایم؟ پاسخ داد: برای علم و عبادت. بهلول پرسید به چه دلیل؟ کودک گفت: خدای متعال می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»^۲ آیا پنداشته اید که شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگردانیده نمی شوید؟

آنگاه با قرائت چند بیت شعر او را موعظه کرد و بسیار متأثر شد. بهلول گفت: این قبیل آیات درباره تو و کودکان مانند تو نازل نشده است. کودک را گناهی نیست. او فرمود: ای بهلول! چه می گویی؟ مادرم هرگاه می خواست هیزم های بزرگ را بسوزاند، از هیزم های کوچک برای سوزاندن آنها استفاده می کرد. از این می ترسم که آتش گیره جهنم باشم.

آن امام همام از همان دوران کودکی تا پایان عمر با برکت خویش که از نظر کمیت بسی اندک و از نظر کیفیت بسی پرفایده بود، غریق بحر توحید و عرفان و اخلاق بود و کلماتی که بر زبان مبارک و قلم شیوایش جاری می شد، تراوش همان روح بلند و همان قلب ارجمند بود؛ «و كَلِّإِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَنْزَخُ». حضرتش درباره انس با خدا - که لازمه اش وحشت از ماسوی الله است - می فرمود: «مَنْ أُنْسَ بِاللَّهِ إِسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ...»^۳ هر کس

۱. این بهلول غیر از بهلول - عاقل دیوانه نما - است که معاصر هارون عباسی و دست پرورده امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) بوده است.

۲. مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۷، حدیث ۳.

با خدا انس گیرد، از مردم می‌هراسد....

معلوم است که منظور، هراس از مردمی است که از خدا گریزان و در پی غیرخدا سرگردانند. اما آنان که خداجوی و واصل الی‌الله‌اند، با هم سنخیت دارند و یکدیگر را جذب می‌کنند.

ذره ذره کاندترین ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهریاست
ناریان مر ناریان را طالبند نوریان مر نوریان را جاذبند

محیط زندان - هرچند که گور زندگان است - صفایی دارد و زمینه را برای گسستن از خلق و پیوستن به حق فراهم می‌کند. برخی از افراد مستعد توفیق یافته‌اند که در محیط چندش‌آور زندان به مقام *یَلِی الرَّبِّ* و مرتبه جمع‌الجمعی و فتوحات آن کلیم زمان و آن مسیح دوران و آن یگانه حجت یزدان پی ببرند. داوود بن قاسم جعفری از همان دسته توفیق‌یافتگان است. او به قول خودش با چند نفری در زندان قلعه بود. عمال خلیفه، امام عسکری(ع) را همراه برادرش - جعفر - به زندان می‌آورند تا ماه را در محاق برند و دیده دل عشاق را از فروغش محروم کنند. حضرتش محیط زندان را برای عبادت و زهدات و قرب به مقام الوهیت آماده‌تر می‌دید. روزها روزه‌دار و شبها شب‌زنده‌دار بود.

داوود می‌گوید: ما از غذای افطار حضرت می‌خوردیم و به برکت انفاس قدسی او همه سیر می‌شدیم. اگرچه آن عالی‌جناب توقف کوتاهی در زندان داشت، ولی باب معرفت به روی هم‌زندانی‌ها گشوده شد تا انس با حق پیدا کنند و دل از خلق برکنند؛ هرچند به‌طور نسبی.

درماندگی خلیفه در *مسألة استسقا* و مستجاب نشدن دعای مسلمانان و مستجاب شدن دعای مسیحیان سبب شد که امام(ع) را برای گره‌گشایی آزاد کنند و صد البته که بقیه هم به *یُمن* وجود ذی‌جود آن حضرت آزاد شدند. امام(ع) به خلیفه و همگان فهمانید که آنها برای نزول

باران از استخوان جسد یکی از انبیاء استفاده کرده‌اند و آن را در دست گرفته‌اند و چون استخوان از آنها گرفته شد از دعای آنها باران نبارید. گویا آسمان تاب دیدن استخوان بدن پیامبری از پیامبران را نداشت و بی اختیار اشک می‌بارید. این داستان را شبلنجی در کتاب نورالابصار از ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری نقل کرده است.^۱

آنچه سبب بصیرت و هدایت هم‌بندهای حضرت شد - علاوه بر مقام زهد و پارسایی و وارستگی و نیایش مستمر حضرت - این بود که به اینان فرمود: اگر فلان شخص در بین شما نبود، به شما می‌گفتم که چه روزی آزاد می‌شوید. مواظب او باشید. او برای خوش خدمتی و خودشیرینی جاسوسی می‌کرد و حرفها و بگومگوهای رفقای در بند را به اولیای زندان انتقال می‌داد و چون او را گرفته تفتیش کردند، نامه‌ای را از لباس هایش بیرون آوردند که در آن به بدگویی رفاقا پرداخته بود. از آن پس نزد او صحبت نمی‌کردند.

باری آنچه در گفتار آن امام همام منعکس شده و تلازم میان انس به حق و وحشت از خلق آمده بود مفاد این آیه است؛ «... قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ...»^۲ ... ای پیامبر بگو: خدا و سپس آنها را (یهودیان سفسطه‌گر را) رها کن تا در خرافات و اوهامشان سرگرم بازی باشند....

نیای بزرگوار آن حضرت و شیخ‌الائمه فرموده است: «عِظَمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ»^۳ بزرگی آفریدگار نزد تو، آفریده را در چشمت کوچک می‌کند.

چه باید کرد که انسان اهل وصل باشد نه اهل فصل و در این

۱. رجوع شود به کتاب امامان اهل بیت در گفتار اهل سنت، داوود الهامی، ص ۴۷۳.

۲. انعام، آیه ۹۱.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۹.

عمر چند روزه واصل الی الله گردد و از خلق به خالق و از رزق به رازق پیوندد؟

حضرتش فرمود: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِإِمْتِطَاءِ اللَّيْلِ»^۱ رسیدن به خدا جز از راه شب‌زنده‌داری حاصل نمی‌شود. در تاریکی و در خلوت شب از بستر خواب ناز برخاستن و به خدای متعال پرداختن معنایی جز خلق‌گریزی و خداگرایی ندارد.

چه خوش است یک شب بکشی هوارا فکنی در آتش کتب ریا را
به حضور خوانی ورقی ز قرآن به خلوص خواهی ز خدا خدا را
این مقال را به حدیثی دیگر و گفتاری منور از آن امام والا گهر ختم می‌کنیم تا ختامه مسک باشد. حضرتش به شیعیان نوشت:

«أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ وَ الْإِجْتِهَادِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ ائْتَمَنَكُمْ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ وَ طَوْلِ السَّجُودِ وَ حُسْنِ الْجَوَارِ فَبِهَذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ (ص) صَلَّى فِي عَشَائِهِمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزِهِمْ وَ عُدُّوا مَرَضَاهُمْ وَ أَدُّوا حُقُوقَهُمْ...»^۲ شما را به تقوا و ورع در دینتان و کوشش و راستگویی و ادای امانت هر کسی که شما را امین بشمارد - اعم از نیکوکار و بدکردار - و طول سجده و حسن همسایگی سفارش می‌کنم. پیامبر خدا برای این امور مبعوث شده است. در میان اهل سنت نماز بگزارید و در تشییع جنازه آنها حاضر شوید و بیمارانشان را عیادت کنید و حقوق آنها را ادا نمایید....

سپس در توجیه این دستورها می‌فرماید: اگر شما این کارها را انجام دهید، می‌گویند: اینها شیعه‌اند و مسرور می‌شوند. از خدا بترسید. زینت ما باشید و ما را جریحه‌دار نکنید. دوستی را به سوی ما بکشانید و زشتی را از

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰، حدیث ۴.

۲. تحف العقول عن آل الرسول، ص ۳۶۷ (ما روی عن الامام العسکری).

ما دور کنید. هر حسنی که به ما نسبت داده شود ما شایسته‌ایم و هر عیبی که به ما نسبت داده شود از آن دوریم. ما را در قرآن حقی و در پیامبر، قرابتی و از جانب خدا پاکی و طهارتی است که جز کذاب، هیچ کس مدعی آن نیست. زیاد به یاد خدا و مرگ باشید و قرآن را بسیار بخوانید و بر پیامبر بسیار صلوات بفرستید که هر صلواتی ده حسنه دارد. وصیت مرا مراعات کنید. شما را به خدا می‌سپارم و بر شما سلام می‌دهم.

عصمت فرشتگان

ما برخلاف معتزله که ارتکاب صغیره را بر انبیاء جایز می‌شمارند و برخلاف اشاعره که ارتکاب کبیره را بر آنان ممکن می‌دانند و تنها کفر و دروغ را ممتنع می‌شمارند، به عصمت مطلقه انبیاء معتقدیم و آنان را از ارتکاب مطلق گناهان و از خطا در تلقی وحی و حفظ و ابلاغ شریعت، منزه می‌دانیم؛ چراکه اگر معصوم نباشند، اعتمادی به ایشان نخواهد بود و باید از پیروی آنان خودداری کرد؛ حال آنکه پیروی از انبیاء واجب است و اگر ناچار باشیم انبیاء را نهی از منکر کنیم، مستلزم ایذاء خواهد بود.^۱ وانگهی همین که خدای متعال معجزاتی به دست انبیاء جاری می‌کند، تصدیق قول ایشان و تصدیق اهلیت و صلاحیت‌شان است و این مستلزم عصمت انبیاست.^۲

ما معتقدیم که از باب قاعده لطف، نصب امام بر خداوند واجب

۱. کشف‌المراد (المقصد الرابع فی النبوة، المسألة الثالثة فی وجوب العصمة).

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۴۱.

است. و جوب اطاعت مطلقه و حفظ شرع، مستلزم عصمت است و اگر معصوم نباشد، باید بر او نظارت و حتی در صورت لزوم، نهی از منکر کنیم. چنان که خلیفه دوم گفت: اگر کج شدم، مرا راست کنید. یکی گفت: با شمشیر تو را راست می‌کنیم. امام علی (ع) فرمود: «يُكْتَرُ الْعِتَارُ فِيهَا وَ الْإِعْتِدَارُ مِنْهَا»^۱ او مجموعه‌ای از لغزش‌ها و پوزش‌ها بود.

ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه ۹۷ که امام علی (ع) بیست صفت برای محبوب‌ترین بندگان که «أَعَانَهُ اللهُ عَلَى نَفْسِهِ» بر شمرده، می‌گوید: «حضرت، خودش را توصیف کرده و دلیل است بر عصمت آن بزرگوار»؛ ولی به خاطر عدم رنجش پیروان سایر خلفا می‌گوید: «لازم نیست که امام، معصوم باشد.»

بحث دیگر درباره عصمت فرشتگان است. کسانی که عصمت نبی و امام را زیر سؤال برده‌اند، طبیعتاً از نفی عصمت فرشتگان هم باکی ندارند. اگر لازم نیست حاملان وحی و آنهایی که در آیه ولایت حکم به وجوب اطاعت مطلقه آنها شده و از این لحاظ فرقی با پیامبر اعظم (ص) ندارند معصوم باشند، چه لزومی دارد که روح‌الأمین که آورنده وحی است^۲ و دستیارانش^۳ معصوم باشند.

داستان هاروت و ماروت

این دو فرشته در بابل بودند و به مردم سحر می‌آموختند و هدف این بود که بتوانند سحر ساحران را باطل کنند. قرآن کریم می‌گوید:

-
۱. نهج البلاغه، خطبه ۳ (شششقیه)، فراز ۴.
 ۲. نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ (شعراء، آیه ۱۹۳).
 ۳. عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ رَصَدًا (جن، آیه ۲۶-۲۷). مقصود از رصد، فرشتگانی‌اند که دستیار روح‌الأمین می‌باشند.

«... و مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ...»^۱ ... آنها به هر کس سحر می آموختند، می گفتند ما وسیله آزمایشیم. کافر مشو!...

متأسفانه یهودیانی که مخاطب هاروت و ماروت بودند، کفر ورزیدند و با آموزش سحر به راه باطل رفتند. قرآن مجید در ادامه آیه فوق می فرماید:

«... فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ و مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ و يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ و لَا يَنْفَعُهُمْ و لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ و لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۲ ... یهودیان از هاروت و ماروت چیزی می آموختند که به وسیله آن، میان زن و شوهر جدایی بیندازند؛ ولی هرگز نمی توانند بدون اذن خداوند به کسی ضرر برسانند. آنها چیزهایی می آموختند که ضرر داشت و نفعی نداشت و می دانستند که هر کس خریدار این گونه چیزها باشد، در آخرت بهره ای ندارند و بد بود آنچه خود را به آن فروختند؛ اگر می دانستند.

در این آیه مبارکه، هم مقام عصمت سلیمان و عدم کفر او تبیین شده و هم مقام عصمت هاروت و ماروت که از فرشتگان بودند و خدای متعال از آنها به ملکین تعبیر کرده است. آنچه به طور قطع از آیه استفاده می شود، کفر شیاطین و سوءاستفاده مردم از سحر است. معلوم می شود سحر هم به خودی خود مشکلی ندارد. اگر نفع نداشته باشد، بیهوده است. اگر ضرر داشته باشد حرام است. اگر وسیله مبارزه با ساحران که سوءاستفاده می کنند باشد، جایز است.

در روایت است که پس از مرگ سلیمان، شیطان کتاب سحر را آماده کرد و بر آن، نام آصف برخیا را نوشت و زیر تخت سلیمان دفن کرد. سپس

آن را بیرون آورد. کفار گفتند: سلیمان به وسیله این کتاب بر ما غالب شده است. مؤمنان گفتند: او بنده خدا و پیامبر بوده. خدای متعال با انزال آیه فوق، دسیسه شیاطین و رفتار یهودیان را برملا کرد و اعلام داشت که: «و ما کَفَرَ سُلَيْمَانُ و لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا»^۱.

یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار به محضر امام عسکری (ع) بار یافتند و عرض کردند: گروهی معتقدند که فرشتگان دو فرشته هاروت و ماروت را برگزیدند که به خاطر زیاد شدن معصیت بنی آدم به زمین بیایند. خدای متعال آنها را با فرشته دیگری به زمین فرستاد تا راهنمای مردم باشند. هاروت و ماروت عاشق زهره شدند و به زنا و شرب خمر و قتل نفس روی آوردند و در بابل گرفتار کيفر الهی شدند و ساحران از ایشان سحر آموختند و زهره مسخ شد و به صورت ستاره‌ای درآمد. امام عسکری (ع) در ادامه فرمود: معاذالله! فرشتگان معصوم‌اند و از کفر و اعمال قبیح مصونیت دارند و همواره از الطاف و عنایات غیبی برخوردارند.

خدای متعال می‌فرماید:

«... عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^۲

... بر جهنم فرشتگانی است درشتخو و سختگیر که از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنند و مأموریت خود را به جای می‌آورند.

و نیز می‌فرماید:

«و لهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»^۳ و از آن خداست آنان که در آسمان‌ها و زمین‌اند و فرشتگانی که نزد او می‌آیند. هیچ‌گاه از عبادتش

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۰.

۲. تحریم، آیه ۶.

۳. انبیاء، آیات ۱۹-۲۰.

سر باز نمی‌زنند. تمام شب و روز او را تسبیح می‌گویند و سست نمی‌شوند. و نیز در پاسخ آنهایی که می‌گفتند فرشتگان فرزندان خدایند می‌فرماید:

«... سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ»^۱ ... او از این عیب منزّه است. آنها بندگان اکرام شده‌ اویند. هرگز در سخن بر وی پیشی نمی‌گیرند و پیوسته به فرمانش عمل می‌کنند. او اعمال حال و آینده و گذشته آنها را می‌داند. آنها جز برای کسی که خدای متعال به شفاعت او راضی باشد شفاعت نمی‌کنند و از او بیمناکند.

این آیات در دلالت بر عصمت فرشتگان صراحت دارند و جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای برای کسی باقی نمی‌گذارند. می‌ماند مسأله مأموریت یا اعزام فرشتگان برای هدایت انسان. آیا سابقه دارد که خدای متعال هادی و رسول را از غیر جنس بشر برای هدایت برگزیده باشد؟! برخی از بهانه‌جویان می‌گفتند: چرا فرشته‌ای بر پیامبر نازل نمی‌شود تا او را همراهی و یاری کند؟! خدای متعال در پاسخ ایشان فرمود:

«... وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ»^۲ ... اگر فرشته‌ای می‌فرستادیم، کار تمام می‌شد و از آن پس به آنها مهلت داده نمی‌شد (چراکه به شهود حقیقت می‌رسیدند و انکار آنها موجب عذاب و هلاک می‌شد) و اگر فرشته‌ای را به پیامبری برمی‌گزیدیم حتماً او را به صورت مردی درمی‌آوردیم و باز کار را بر آنها مشتبه می‌ساختیم؛ همان‌طوری که آنها کار را بر دیگران مشتبه می‌سازند. امام علی(ع) درباره فرشتگان می‌فرماید: «قَدْ اسْتَفْرَغْتَهُمْ أَشْغَالُ

۱. انبیاء، آیات ۲۶-۲۸.

۲. انعام، آیات ۸-۹.

عِبَادَتِهِ وَوَصَلَتْ حَقَائِقُ الْإِيمَانِ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَعْرِفَتِهِ وَقَطَعَهُمُ الْإِيْقَانُ بِهِ إِلَى الْوَلَةِ إِلَيْهِ»^۱ اشتغال به عبادت خدا آنها را از کارهای دیگر فراغت بخشیده و حقایق ناب ایمان میان آنها و معرفت حق، اتصال داده و نور یقین آنها را شیدای حق کرده و از ماسوای او منقطع ساخته است.

از اینجا می توان حدس زد که تنها انبیا توانایی سفر الی الخلق دارند. اینان هم سفر از خلق به حق دارند و هم سفر در حق دارند و هم سفر الی الخلق و هم سفر فی الخلق؛ ولی فرشتگان اصولاً اهل سفر نیستند و خود گفته اند:

«مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ»^۲
 هر یک از ما مقام و جای مشخص و معلومی دارد. ما همه در محضر حق به صف ایستاده ایم و همواره تسبیح گوی او هستیم.

از این آیات الهی و از آن افاضات علوی استفاده می شود که فرشتگان اهل سیر و سفر نیستند؛ حتی یک سفر هم ندارند تا چه رسد به اینکه اسفاری داشته باشند. پیامبر خاتم (ص) که پرچمدار همه سفرها و راهبردار همه مسافران است، همان است که خدای متعال به او فرمود:

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَب»^۳ هرگاه از کار مهمی فارغ شدی به مهمی دیگر پرداز و به سوی پروردگارت راغب باش.

پاسخ امام به بعثت فرشتگان

از آنجا که سؤال راویان، متضمن دو شبهه بود - یکی معصیت فرشتگان و دیگری بعثت آنان - حضرت پاسخ هر دو شبهه را داده است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۲. صفات، آیات ۱۶۴-۱۶۶.

۳. اشراح، آیات ۷-۸.

پاسخ آن امام همام در مورد شبهه اول، معلوم شد. اکنون پاسخ شبهه دوم را مرور می‌کنیم.

حضرتش فرمود: مگر نمی‌دانید که خدای متعال جهان را از پیامبر یا امامی که از جنس بشر باشد خالی نگذاشته است؟! خدای متعال به پیامبر می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى...»^۱ پیش از تو فقط مردانی از اهل آبادی‌ها را که به آنها وحی می‌کردیم (به خاطر هدایت مردم) فرستادیم....

از آیه فوق برمی‌آید که خدای متعال فرشتگان را برای پیشوایی و حاکمیت به زمین نفرستاده است. تنها مأموریت ایشان این بوده است که بر پیامبران بشری نازل شوند و پیام وحی را از سوی خدای متعال به ایشان ابلاغ کنند.

پاسخ سؤالی دیگر

راویان کنجکاو این حدیث شریف عرض کردند: با توجه به عصمت فرشتگان معلوم می‌شود که ابلیس از جنس فرشتگان نبوده است. حضرت فرمود: او از جن بود. خدای متعال می‌فرماید:

«و إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...»^۲ و یاد کن هنگامی که به فرشتگان گفتیم: بر آدم سجده کنید. همه سجده کردند به جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد....

پس او از نور فرشتگی خلق نشده، بلکه از نار سموم پدید آمده بود؛

۱. یوسف، آیه ۱۰۹.

۲. کهف، آیه ۵۰.

چنان که می‌فرماید: «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ»^۱ اگر خدای متعال آل پیامبر را برگزیده و اگر پیامبران را به نبوت مبعوث کرده و اگر فرشتگان را بر مسند تقرب نشانده، همه و همه به خاطر این است که از ازل می‌دانسته که مرتکب هیچ گناهی نمی‌شوند و هرگز کاری نمی‌کنند که از ولایت او خارج شوند و پرده عصمت را بدرند و سزاوار عذاب و خشم خدای متعال شوند.

یوسف و علی که در محیط خفقان توفیق گفتگو با امام همامی را پیدا کرده بودند که همچون ماه در محاق بود، به سؤالات خویش ادامه داده و عرض کردند: شنیده‌ایم که پس از نصب امام علی (ع) به امامت و عرضه آن به گروه‌ها و جماعات، برخی از فرشتگان نپذیرفتند و خدای متعال آنها را مسخ کرد و به صورت قورباغه درآمدند. حضرت فرمود: معاذالله! کسانی که چنین می‌گویند به ما دروغ می‌بندند. فرشتگان همچون پیامبران، مأموران و فرستاده‌های خدایند. مگر ممکن است که کفر بورزند؟! شأن فرشتگان عظیم و وجود آنها و قدر و منزلت‌شان جلیل است.^۲

استغفار فرشتگان برای مؤمنان

اکنون که با الهام از کلمات بینات امام عسکری (ع) و استفاده از آیات قرآنی، معلوم شد که فرشتگان گوهرهایی پاک و معصوم‌اند؛ چه خوب است بدانیم که آنها در کنار حمد و تسبیح الهی، از دعا و استغفار برای اهل ایمان هم غافل نیستند. خدای متعال می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَ

۱. حجر، آیه ۲۷.

۲. الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، ص ۴۵۸-۴۵۹.

يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ^۱ فرشتگانی که عرش را حمل می‌کنند و آنهایی که پیرامون آن هستند، همراه حمد و ستایش، خدای را تنزیه و تسیح می‌کنند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند و می‌گویند: پروردگارا رحمت و علمت همه چیز را فرا گرفته است. پس اهل توبه و آنهایی که راهت را پیروی کرده‌اند، بیمارز و آنها را از عذاب دوزخ حفظ فرما. پروردگارا آنان و پدران و همسران و اولاد آنان را که راه صلاح پیموده‌اند در بهشت جاودانی که وعده‌شان داده‌ای، داخل فرما و از عقوبت‌ها محافظت کن و هر که را در آن روز از عقوبت‌ها حفظ کنی، مشمول رحمتش ساخته‌ای و این همان رستگاری بزرگ است.

دروود به فرشتگانی که هم پاکند و هم به انسان‌های توبه‌کاری که عشق به پاکی دارند؛ لطف و عنایت دارند و از دعای خویش بهره‌مندشان می‌کنند.

در سایه سار اخلاق امامت

اهمیت اخلاق کم نیست. پیامبر اعظم (ص) فرمود: همانا من برای تکمیل و اتمام مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام.^۱

مکارم اخلاق بالاتر از فضایل اخلاق است. در مکارم اخلاق، تنها خدا مورد توجه است و لاغیر؛ حال آنکه در فضایل اخلاق، ممکن است نفع دنیوی یا اخروی مورد توجه باشد. به همین جهت است که اخلاق را سه قسم کرده‌اند: دنیوی، اخروی و الهی.

در قسم اول، غایت اخلاق، دنیا و منافع دنیوی است و بس.

در قسم دوم، غایت اخلاق، بهشت و انهار و اشجار و حور و قصور است و بس.

اما در قسم سوم، فقط خدای بزرگ که واجد همه کمالات است، غایت است و بس. انبیای سلف، قسم دوم را تبلیغ کرده‌اند و پیامبر اکرم (ص) قسم سوم را تتمیم و به جهان بشریت اعلام کرده است.^۲

۱. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۱: خلق.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۶۳.

به او گفته شد: «إِدْفَعِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ»^۱ بدی را با بهترین شیوه دفع کن. پیداست که او در دفع بدیها به بهترین شیوه، هیچ منفعتی جز رضای حق در نظر نمی‌گیرد؛ نه منفعت دنیوی و نه منفعت اخروی. هر چند که اینها هم بالتبع حاصل می‌شود.

امام عسکری (ع) به عنوان یازدهمین سنگر نشین امامت و خلافت، تجسمی تام و تمام از اخلاق کریمه نبوی است. او به شیعیان سفارش کرد که اهل تقوا و ورع و اجتهاد و صدق حدیث و ادای امانت و طول سجده و حسن جوار و همسایگی باشند؛ چراکه پیامبر اکرم (ص) با این اخلاقیات مبعوث شده است. او توصیه می‌کرد که شیعیان در نماز اهل سنت شرکت کنند و در تشییع جنازه آنان حضور یابند و بیمارانشان را عیادت کنند و در ادای حقوق آنان بکوشند؛ زیرا هرگاه از شما اخلاق نیکو ببینند، می‌گویند که اینها شیعه‌اند و آنگاه من خوشحال می‌شوم. می‌فرمود: شما باید زینت ما باشید نه عیب ما. تا می‌توانید بر دوستان ما بیفزایید و زشتی و دشمنی را از ما دور کنید؛ زیرا هر خصلت پسندیده‌ای که مطرح شود، ما درخور آنیم و هر خصلت زشتی که گفته شود، ما از آن دور و بیگانه‌ایم. ما را در کتاب خدا و قرابت نبوی و طهارت الهی حقی است که جز ما کسی مدعی آن نیست؛ مگر اینکه کذاب باشد. یاد خدا و یاد مرگ و قرائت قرآن و صلوات بر پیامبر (ص) را زیاد کنید، زیرا هر صلوات را ده حسنه است. در خاتمه فرمود:

«إِحْفَظُوا مَا وَصَّيْتُكُمْ بِهِ وَ اسْتَوْدِعُوا اللَّهَ وَ أَقْرَأْ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ»^۲

وصیت مرا حفظ کنید. شما را به خدا می‌سپارم و به شما سلام می‌دهم.

۱. مؤمنون، آیه ۹۶.

۲. تحف العقول عن آل الرسول، ص ۳۶۷.

حضرتش به برّ و نیکی به عنوان محور اخلاق و زندگی می‌نگریست و می‌فرمود:

«حُبُّ الْأَبْرَارِ لِلأَبْرَارِ لِلأَبْرَارِ ثَوَابٌ لِلأَبْرَارِ وَ حُبُّ الْفُجَّارِ لِلأَبْرَارِ فَضِيلَةٌ لِلأَبْرَارِ وَ بُغْضُ الْفُجَّارِ لِلأَبْرَارِ زَيْنٌ لِلأَبْرَارِ وَ بُغْضُ الْأَبْرَارِ لِلْفُجَّارِ خِزْيٌ عَلَى الْفُجَّارِ»^۱ دوستی نیکان برای نیکان، ثواب است و دوستی بدان برای نیکان، فضیلت است و دشمنی بدان برای نیکان زینت نیکان است و دشمنی نیکان برای بدان خواری بدان است.

معلوم می‌شود که برای ابرار جز محبت ابرار نشاید و نسزد؛ چراکه مقتضای سنخیت همین است. مبنای اخلاق امامت که همان خلق عظیم نبوی است و خدای متعال پیامبر اعظم (ص) را بر آن ستایش کرده،^۲ بر دفع است نه بر رفع. یعنی انسان به مرحله‌ای برسد که زمینه‌ای برای رذایل و موضوعی برای انحرافات روحی باقی نماند تا شخص بنخواهد به دفع آن بپردازد. در حقیقت، جهاد با نفس - که جهاد اکبر است - در صورتی است که نفس، اماره به سوء باشد؛ چنان‌که زلیخا گفت:

«وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»^۳ خودم را تبرئه

نمی‌کنم. نفس به بدی فرمان می‌دهد مگر اینکه پروردگارم رحم کند. با چنان نفسی باید جهاد کرد؛ آن هم جهاد اکبر نه کبیر و صغیر و اصغر. آنهایی که نفس لوازه دارند، در دفع رذایل پیروز و فیروز و بهروزند، ولی همچنان باید با رذایل دست و پنجه نرم کنند و باید به خاطر لغزش‌ها و تخلفات و کوتاهی‌ها از خدا و مردم عذرخواهی کنند. نفس لوازه، نفس دافع و مدافع است و خدای متعال بر آن ارج نهاده و در ردیف روز قیامت

۱. تحف العقول عن آل الرسول، ص ۳۶۶.

۲. قلم، آیه ۴.

۳. یوسف، آیه ۵۳.

قرارش داده و به آن سوگند یاد کرده و فرموده است:
 «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ»^۱ سوگند به روز قیامت و سوگند به نفس لوّامه (وجدان بیدار).

هر کاری که انسان برای غیر خدا می‌کند، یا به خاطر طمع یا به خاطر ترس است؛ ولی کسی که می‌داند همه عزت و قوت از آن خداست^۲ نه به غیر طمع می‌ورزد و نه از غیر می‌ترسد. هرگاه انسان به چنان مرتبه‌ای از دانایی رسیده و در اعماق جان و روانش به آن دست یافته باشد هیچ‌گونه زمینه‌ای برای ریا و سُمعه در او باقی نمی‌ماند تا بخواهد خودنمایی کند یا منتظر مدح و ثنای دیگران باشد و هیچ زمینه‌ای برای خوف و رجا از غیر خدا برای او باقی نمی‌ماند و بنابراین نیازی به دفع رذایل ندارد؛ چراکه در وجودش ریشه نزده‌اند.

اگر آن دستور قرآنی مربوط به قوت و عزت در جان و روان انسان عجین شود، چنان باطن انسان را شستشو می‌دهد که هیچ زمینه‌ای برای رذایل وصفی و فعلی در نهادش باقی نمی‌ماند و به صفات کریمه الهی آراسته می‌گردد. این پیراستگی و آراستگی ناشی از این است که در برابر قوت بی‌کران الهی نیرو و نیرومندی نمی‌بیند تا از آن حساب ببرد و در برابر عزت بی‌پایان الهی، عزت و عزیزی نمی‌شناسد تا به آن امیدوار باشد. آیا اگر کسی چنان قوی باشد که میکرب‌ها و ویروس‌ها نتوانند در بدن او راه یابند، نیاز به دفع و دفاع دارد؟! آیا اگر کشوری به چنان درجه‌ای از قوت و شوکت رسیده باشد که دشمن جرأت حمله به او نداشته باشد، محتاج دفاع است؟! اینکه قرآن می‌گوید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...»^۳.

۱. قیامت، آیات ۲-۱.

۲. إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً (یونس، آیه ۶۵) وَأَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً (بقره، آیه ۱۶۵).

۳. انفال، آیه ۶۰.

برای این است که جهان اسلام پیش از اینکه به رفع پردازد به دفع توجه می‌کند و دشمن را با «... تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ...»^۱ از هرگونه توطئه‌ای مأیوس می‌سازد. اگر نفس آدمی از مقام بشریت بگذرد و به مقام قدس ملکیت بلکه الوهیت برسد، هیچ شر و خطری تهدیدش نمی‌کند. شرور و خطرات یا از ناحیه زبان است یا از ناحیه شکم است یا از ناحیه شهوت. پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود:

«مَنْ وُقِيَ شَرًّا لَقَلِقَهُ وَ قَبَقِبَهُ وَ ذَبَذَبَهُ فَقَدْ وُقِيَ الشَّرَّ كُلَّهُ» هر کس از شرّ زبان و شهوت محفوظ بماند، از هر شرّی محفوظ است.

اگر انسان به آیاتی از قرآن بنگرد که ملک و مُلک را ویژه خدای متعال می‌شمارد، متوجه می‌شود که هیچ کس و هیچ چیزی استقلال در وجود ندارد. ایمان تام و کامل به این حقیقت ناب سبب می‌شود که انسان روی دل به سوی غیر خدا نگرداند و از تمام قبله‌های صوری و غیرصوری روی بگرداند و از بیم و امید نسبت به غیر او آزاد گردد. چنین انسانی هرگز در برابر غیر خدا خاضع نمی‌شود و در برابر غیر او سر تسلیم و تفویض فرو نمی‌آورد. او تنها گرایش به حق دارد و تنها از باطل، متنفر و گریزان است.

تربیتی که مقتضای اخلاق نبوی و حکمت محمدی است، با تربیتی که مقتضای اخلاق فلسفی و حکمت بشری می‌باشد، بسیار متفاوت و فاصله آنها از زمین تا آسمان است. اخلاق زمینی کجا و اخلاق آسمانی کجا؟! اخلاق سقراطی و افلاطونی و ارسطویی کجا و اخلاق نبوی و ولایی کجا؟! البته آنها هم زحمت کشیده‌اند و بر بشریت حق دارند و باید گفت: شَكَرَ اللَّهُ سَعِيَهُمْ؛ ولی اگر توفیق می‌یافتند، در محضر آن که خدایش به خُلق

عظیم ستوده و در محضر خلفای معصومش زانو می زدند و به شاگردی آنها افتخار می کردند. پیامبر خاتم(ص) عظیم الخلق بلکه به تعبیر قرآن عَلِي خُلُقٍ عَظِيمٍ است و می دانیم که حرف عَلِي در لغت عرب دلالت بر استعلاء دارد؛ اعم از استعلای صوری و ظاهری یا استعلای معنوی و باطنی. مولوی در وصف پیامبر اکرم(ص) می گوید:

آن عظیم الخلق او کو صفا درست بی تغییر مقعد صدق اندرست
اندر احمد آن حسی کو غارب است خفته اندر زیر خاک یثرب است

از مولوی باید گلایه کرد. پیامبر رحمت، عظیم الخلق نیست، بلکه فوق عظیم الخلق است. او ظاهراً متوجه راز و رمز حرف «عَلِي» در آیه شریفه سوره قلم نشده است. این در حالی است که فخر رازی در تفسیر کبیر به آن توجه کرده است. به نظر نگارنده عظیم الخلق، امامان شیعه اند و پیامبر اعظم(ص) که الهام بخش و امام و مقتدای امامان است «عَلِي خُلُقٍ عَظِيمٍ» است. نگارنده اعتقاد دارد که اخلاق نبوی، معجزه دوم و قرآن معجزه اول او و صدها، بلکه هزارها معجزه کوچک و بزرگ او - همه و همه - در رتبه سوم است. و چرا چنین نباشد؟ مگر نگفته اند: كَانَتْ خُلُقُهُ الْقُرْآنَ! محدث قمی این جمله را از علما نقل می کند.

در تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه سوره قلم آمده است که افراد متعددی از عایشه راجع به اخلاق نبوی سؤال می کردند. او می گفت: مگر قرآن نخوانده اید؟! كَانَتْ خُلُقُهُ الْقُرْآنَ. عایشه اگر در تمام عمرش یک حرف حساب زده باشد، همین است. اگر خُلُق او قرآن است - که هست - او قرآن مجسم است. اگر آیات و سوره قرآن معجزه است - که هست - رفتار اخلاقی او آیات و سوره عینی و صوری قرآن است. مگر ممکن است که اولی معجزه باشد و دومی نباشد؟! بوضییری چه خوب سروده است:

فَاقَ النَّبِيِّينَ فِي خَلْقٍ وَ فِي خُلُقٍ وَ لَمْ يَدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَ لَا كَرَمٍ

فَمَبْلُغُ الْعِلْمِ فِيهِ أَنَّهُ بَشَرٌ وَ أَنَّهُ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ كُلِّهِمْ^۱

او بر همه انبیا در صورت و سیرت برتری دارد و هیچ کس در علم و کرم به او نرسیده است. حد دانش ما درباره او این است که او بشری است که بهترین آفریده‌های خداست.

امام عسکری (ع) به نوبه خویش وارث و مورث خلق عظیم است.

او می‌فرماید:

«أَعْرَفُ النَّاسِ بِحُقُوقِ إِخْوَانِهِ وَ أَشَدُّهُمْ قَضَاءً لَهَا أَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا وَ مَنْ تَوَاضَعَ فِي الدُّنْيَا لِإِخْوَانِهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّادِقِينَ وَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَقًّا»^۲ کسی که حقوق برادران را بهتر بشناسد و در برابر آنها کوشاتر باشد شأنش پیش خدا عظیم‌تر است و کسی که برای خدا نزد برادران دینی تواضع کند نزد خدا از صدیقان و از شیعیان علی (ع) است.

فرمود: پدر و پسری از برادران دینی بر امام علی (ع) وارد شدند. حضرت قیام کرد و آنها را در صدر نشانید و خود مقابل آنها نشست و دستور طعام داد. سفره غذا گسترده شد و مهمان‌ها پذیرایی شدند. سپس به قنبر دستور داد که طشت و ابریق و حوله بیاورد و دست آنها را بشوید. حضرت برخاست و ابریق را از دست قنبر گرفت که بر دست مهمان آب بریزد. مهمان خود را بر خاک افکند و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! چگونه ممکن است که در حضور خدای متعال تو بر دست من آب بریزی؟! حضرت فرمود: برخیز و دستت را بشوی. خدا تو را می‌بیند و می‌داند که برادری که دستت را می‌شوید بر تو برتری ندارد. او می‌خواهد به تو خدمت کند و خدا ده برابر پاداش اهل ممالکش را به او بدهد. مهمان نشست و حضرت فرمود: تو را سوگند می‌دهم که به خاطر شرافت خدمتی که به

۱. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۱ کلمه «خلق».

۲. الاحتجاج، طبرسی، ص ۴۶۰.

من داده آن‌گونه با آرامش دست‌هایت را بشویی که قنبر بر دست‌هایت آب می‌ریخت. مهمان اطاعت کرد. آنگاه ابریق را به فرزندش محمد داد و به او فرمود: اگر این پسر به تنهایی مهمانم شده بود، خودم آب بر دست‌هایش می‌ریختم، اما خدا نمی‌پسندد که پدر و پسر یکسان باشند. اکنون که پدر تو بر دست پدر آب ریخت نوبت پسر است که بر دست پسر آب بریزد و ثواب ببرد. محمد اطاعت کرد و آب بر دست پسر ریخت.^۱

این درس، اخلاق‌خدایی را می‌آموزد و غیر خدا را از چشم و دل انسان‌ها می‌اندازد. چه فرقی می‌کند که در برابر دوست باشد یا در برابر دشمن؟! در حالت عادی باشد یا در حالت تقیه؟! در هر حال خدا مدّ نظر است و بس.

یکی عرض کرد: برادری از شیعیان گرفتار شده و افراد جاهل و متعصب می‌خواستند به جرم ولایتمداری، او را مورد ضرب و شتم قرار دهند. به او می‌گویند: بعد از پیامبر(ص) فلان کس امام توست. او می‌گوید: نَعَمْ (مفرد انعام یعنی چارپا). به او می‌گویند: بگو وَاللّٰهُ. او می‌گوید: وَلَا. می‌گویند: هَاءِ اللّٰه را ظاهر کن. می‌گوید: وَاللّٰهُ (تا معنای قسم ندهد).

راوی می‌گوید: من او را به این جواب‌ها راهنمایی کردم. حضرت فرمود: تو مصداق کلام پیامبری که فرمود: «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ»؛ راهنمای خیر مانند فاعل خیر است. خدا برای دوست تو به شمار همه کسانی که از شیعیان‌اند و تقیه کرده یا نکرده‌اند، حسنه‌ای مکتوب فرموده و تو را هم به خاطر ارشاد و راهنمایی‌ات، از همه آن حسنات برخوردار کرده است.^۲

سالار قم در پل ذهاب

اصحاب و احباب ویژه امام عسکری(ع) و خواص و یاران خاص الخواص آن حضرت کم نیستند؛ مانند احمد بن محمد بن مطهر که مادر و یگانه فرزند او را به زیارت خانه خدا می برد و ابوسهل بن نوبخت که شیخ الشیوخ متکلمان بغداد است و محمد بن صالح همدانی که هم صحابی آن بزرگوار و هم از وکلای ناحیه مقدسه است و....

در این میان آن که اخص الخواص است، احمد بن اسحاق قمی است. او ثقه‌ای است جلیل‌القدر و محدثی است دریادل که امواج وجود صاحب جودش دشمن‌شکن و اشعه خورشید همت و ارادتش زداینده ظلمت است. او از شمار دو چشم یک تن کم و از شمار خرد، هزاران بود. طایفه‌اش همه ولایتمدار و خویشاوندانش همه در راه خدمت به اولیای الهی راسخ و استوار بودند؛ به خصوص زکریا بن آدم که مرقد مطهرش زینت بخش گورستان شیخان قم است.

امام هشتم(ع) به علی بن مسیب فرمود: معالم دینت را از زکریا بگیر که هم امین دین است و هم امین دنیا.

و امام هادی(ع) او را پس از وفاتش، عارف به حق و غیرناکث و غیرمبدل نامید. او از دست سفهای قم - که کم و بیش همه جا هستند - به تنگ آمده بود؛ از این رو از امام رضا(ع) اجازه خواست که مهاجرت کند. حضرتش اجازه نداد و فرمود:

إِنَّ أَهْلَ قَمٍ يُدْفَعُ عَنْهُمْ بِكَ كَمَا يُدْفَعُ عَنْ أَهْلِ بَغْدَادَ بِأَبِي الْحَسَنِ.^۱
با وجود تو از اهل قم دفع بلا می شود همان گونه که از اهل بغداد به تربت امام کاظم(ع).

احمد از اصحاب راز بود. او شیخ و پیشوا و سالار قم بود. هنگامی که حضرت بقیة الله اعظم(عج) متولد شد، امام عسکری(ع) به او نوشت:
«مولود متولد شد. ولادت باسعادت او باید بر همگان پنهان باشد. ما ولادت او را تنها به نزدیک ترین ها گزارش می کنیم. دوست داشتیم که تو هم مطلع باشی تا شاد شوی؛ همان گونه که ما شاد شدیم. والسلام».

او نه تنها از ولادت حضرت مطلع بود، بلکه به افتخار دیدارش نیز نائل آمد. او با حضرت حجت(عج) مکاتبه هم داشت.^۲ مسجد امام حسن عسکری(ع) که همچون نگینی در میانه شهر قم می درخشد، یادگار همیشه ماندگار اوست.

بنا به نقل محدث قمی در منتهی الآمال، امام عسکری(ع) به او فرمود: چگونه بود حال شما در مورد آنچه مردم در آن شک می کردند؟ او عرض کرد: هنگامی که نامه مسرت بخش ولادت نوزاد مبارک به دستش رسیده، همه شاد شدند و تمام آنهایی که اهل فهم بودند، ایمان آوردند و در برابر حق تسلیم شدند.^۳

۱. سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۵۰-۵۵۱: «زکر».

۲. همان، ص ۲۰۱ و ۲۰۲: «حمد».

۳. منتهی الآمال، حالات امام عسکری(ع).

کسانی شک می کردند که کوردل بودند و نور ایمان در دلشان نتابیده بود. قم همیشه نابغه آفرین و سالار پرور بوده و خواهد بود؛ به خصوص از زمانی که به همت شیخ مؤسس، حوزه علمیه قم سامان یافت و روحی تازه در کالبدش دمیده شد.

اگر احمد بن موسی (ع) شاه چراغ شیراز است، حضرت معصومه (س) خورشید قم است.

به فرمایش امام صادق (ع):

مکه حرم خدا و مدینه حرم پیامبر (ص) و کوفه حرم امیر المؤمنین (ع) و قم کوفه صغیر است. سه باب بهشت به سوی قم گشوده می شود. به شفاعت آن بانو شیعه به بهشت می رود. هر که او را زیارت کند، اهل بهشت است.^۱

سالار و وافد قم، سنگربانی بود که در استمرار بخشیدن به قداست قم نقش حساسی داشت. بر این قلم ثقیل بود که در آخرین گفتار و نوشتار خود پیرامون ماه در محاق، یادی از احمد بن اسحاق نکند و او را که خشت زیر سر نهاده و پایش بر هفتمین فلک است و یار پرافتخار و باوقار آن حضرت بوده و قلماً و لساناً و عملاً از هیچ فعالیت کوتاهی نکرده، به فراموشی سپارد.

اگر قرنهایست که قم به عنوان یگانه سنگر ولایت برقرار و استوار مانده، به برکت وجود مردان فاضل و وارسته از اشعریون است. از چهره‌های برجسته آنها بعد از زکریا و احمد، سعد بن عبدالله اشعری است که تا ۲۹۹ یا ۳۰۱ زنده بوده و به عنوان شیخ و فقیه طایفه امامیه از وی یاد شده و گویا به شرف دیدار امام عسکری (ع) نائل گشته است. او با بدترین و خشن‌ترین ناصبی‌ها روبرو بوده است. او در طلب احادیث عامه و

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۶: «فطم».

خاصه سفرها کرده و با سران اهل حدیث دیدارها داشته و در خدمت به معارف دین، هرگز دستخوش قصور نشده است.^۱

شیعیان در قلمرو حکومت امویان و عباسیان همچون خاندان پیامبر(ص) و امامان زیر فشار بودند. قم و طبرستان تا حدی مکان امن بود. قم محله‌ای به نام عربستان داشته و دارد. امام صادق(ع) در جواب کسانی که از فتنه بنی عباس به تنگ آمده و چاره‌جویی می‌کردند، می‌فرمود:

به کوفه و قم و حوالی آنها بروید. شیعیان و موالی ما در قم بسیارند. قم روز به روز بزرگ و بزرگتر می‌شود. رودخانه «جَمَر» در این شهر خواهد بود.

مهاجران شیعه به توصیه امامان معصوم(ع)، قم را سنگر کردند. کار به آنجا رسید که فرمودند:

«لَوْلَا الْقَمِيَّوْنَ لَضَاعَ الدِّينُ» اگر اهل قم نبودند دین ضایع می‌شد.^۲

ائمه(ع) برای شخصیت‌های برجسته قم هدایایی از قبیل کفن و انگشتری و تحفه‌های دیگر ارسال کرده‌اند.

زکریا بن آدم و زکریا بن ادريس و عیسی فرزندزاده سعد بن عبدالله از آنهايند.^۳ و هنوز محراب حضرت فاطمه معصومه(س) در خانه موسی بن خزرج باقی است.

قمی‌ها برای شنیدن قصیده دعبل در مسجد جامع - که هنوز بر سر پاست - اجتماع کردند و جامه‌ای که امام(ع) به او بخشیده بود، به هزار دینار از او خریدند. معلوم می‌شود زبان عربی در قم رسمیت داشته؛ چراکه برای شنیدن قصیده شورانگیز دعبل که عازم حجاز بود، اجتماع باشکوهی

۱. سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۲۰: «سعد».

۲. همان، ج ۲، ص ۴۴۵ تا ۴۴۷: «قم».

۳. همان، ج ۳، ص ۴۴۷.

تشکیل شد. دعبل به آسانی پیراهن امام را به کسی نمی داد؛ ولی سرانجام در برابر اصرار مردم و ترفند جوان‌ها - که پیراهن را پس از خروج از قم از وی گرفتند - تسلیم شد و به هزار دینار فروخت؛ مشروط بر اینکه قطعه‌ای از آن را به خودش بدهند. دعبل این قطعه را به وطن برد و به پیشانی کنیزی که محبوبه و معشوقه‌اش بود و او را از چشم‌دردی که یکی از چشمهایش را کور کرده و دیگری در معرض کوری بود، نجات داد.^۱

قمی‌ها بر دریافت هدایای امامان(ع) اصرار و اشتیاق داشتند و در این میان کفن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. قهرمان این نوشتار، بلکه یگانه قهرمان قم در آن روزگار مہجوریت شیعه و مظلومیت ائمه(ع) نیز به دریافت هدیه و به‌ویژه کفن، از امام عسکری(ع) اشتیاق وافر داشت. او در سفری به سامرا با جمعی از اخوان صفا و مشتاقان لقا، تقاضای دیدار اسوه اولیا را می‌کند. روز دیدار، نهم ربیع‌الاول بود. آن روز خادمان به دستور حضرت لباس نو پوشیده بودند. در پیش روی حضرت، مجمره‌ای بود که خود در آن عود می‌ریخت و فضا را معطر می‌کرد؛ چراکه آن روز را روز شادی شیعه نامیده‌اند. گفته‌اند که این روز هفتاد و دو اسم دارد؛ از جمله آنهاست غدیر دوم. فرو ریختن گناهان، رفع قلم، شادی شیعه، توبه، عبادت، قبول اعمال، موعظه، پرهیز از کبایر، نفی هموم، انابه، عید اهل بیت و...^۲

این همه به خاطر امامت وصی بر حق امام عسکری(ع) است. او در همین دیدار یا دیداری دیگر از حضرتش تقاضای پارچه‌ای برای کفن می‌کند. حضرت سیزده درهم به او اهدا می‌کند و می‌فرماید:

این را فقط خرج خودت کن (یعنی خرج کفن نکن). آنچه می‌خواهی

به تو می‌رسد.

۱. سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۴۷: «قم».

۲. همان، ج ۱، ص ۱۲۳: «تسع».

این روایت را صدوق در کمال‌الدین آورده و دلیلی است واضح بر عظمت مقام ابرمردی که ما او را سالار قم نامیده‌ایم. راوی این روایت، سعد بن عبدالله است که اشاره‌ای گذرا به شخصیت او داشتیم. وی می‌گوید: از خدمت مولای خود مراجعت کردیم و به سه فرسخی حلوان - یعنی پل ذهاب - رسیدیم. در اینجا احمد تب کرد و بیماری‌اش شدت یافت. هرطور بود، خود را به حلوان رساندیم و در کاروانسرای منزل گرفتیم. احمد از ما خواست که تنه‌ایش بگذاریم. ما هم پذیرفتیم. نزدیک صبح از خواب بیدار شدم و به یادش افتادم. تا چشم باز کردم کافور - خادم امام عسکری (ع) - را در برابر خود حاضر دیدم. او گفت:

«أَحْسَنَ اللَّهُ بِالْخَيْرِ عَزَائِكُمْ وَ جَبَرَ بِالْمَحْبُوبِ رَزِيَّتِكُمْ» خدا عزایتان را نیکو کند و مصیبت شما را به آنچه محبوب است جبران فرماید. سپس گفت: از غسل و کفن رفیق شما فارغ شده‌ایم. برخیزید و برای دفن او اقدام کنید. او به خاطر تقرب به خدا نزد مولایتان عزیزترین است. سپس از چشم من غایب شد.

محدث قمی (ره) می‌گوید: فاصله قبر او تا رودخانه، هزار قدم است و عجیب است که مقبره او در آنجا غریب است.^۱ اگر خادم امام، به طی الارض از سامرا به پل ذهاب می‌رود و به تجهیز و تکفین احمد بن اسحاق می‌پردازد، نباید تعجب کرد؛ چراکه برای تجهیز و تکفین سلمان فارسی، امام علی (ع) از مدینه به مدائن می‌رود و بر جنازه‌اش نماز می‌گزارد. هنگامی که بر جنازه او حضور یافت، پارچه را از صورتش بر گرفت. سلمان تبسم کرد. حضرت فرمود:

۱. در سال ۱۳۸۹ کنگره بزرگداشتی برای او در پل ذهاب برگزار شد و روایات او در ردیف مقالات رسیده به کنگره در قالب کتابی به نام «مسند احمد بن اسحاق» چاپ و منتشر شد. دو جلد دیگر نیز شامل مقالات دیگر توسط انتشارات اسوه به چاپ رسیده است.

«مرحَباً يا ابا عبدالله! اذا لَقِيتَ رسولَ الله (ص) فَقُلْ لَهُ ما مَرَّ على
أخيكَ من قَوْمِكَ» آفرين بر تو! هرگاه پیامبر خدا (ص) را دیدار کنی بگو
که: برادرت از قومت چه‌ها دیده است!

هنگام نماز بر پیکر سلمان، جعفر طیار و خضر حاضر بودند. با
هر کدام هفتاد صف از فرشتگان بود و هر صفی هزارهزار! از اینجا می‌توان
فرق سلمان و احمد را هم دریافت. برای احمد، نماینده امام از سامرا به
پل ذهاب می‌رود و برای سلمان امام از مدینه به مدائن. درباره «سلمان مینا
أهل البیت» فرموده‌اند. او را لقمان امت و دانای اسم اعظم و صاحب علم
اول و آخر و عالم به منایا و بلایا و انساب شمرده‌اند.^۱

باری! این‌گونه مردن‌ها از عجایب و از ویژگی‌های عالم پر راز و
رمز انسانیت است و انسان غبطه می‌خورد که چرا این‌گونه نمیرد؟!

خوش دمی کز بهر یار نازنین میرد کسی

چون بیاید مرد باری این چنین میرد کسی

گر حبیب خویش رادر کوی خود جامی دهند

جای آن دارد که بهر آن زمین میرد کسی

اگر انسان بر انسانیت خویش ثابت و مستقیم بماند و گرایش‌های
شهوانی و حیوانی را - مطلقاً - ترک کند، به چنین مقاماتی نائل می‌شود.
شیعه معتقد است که امام را جز امام، متصدی غسل و کفن و نماز و دفن
نمی‌شود.

اگر برای تجهیز و تکفین و نماز احمد و سلمان، نماینده امام یا خود
امام حاضر می‌شوند، قطعاً برای نماز دفن امام حسین (ع) و شهدای دیگر،
امام سجاد (ع) حاضر شده است؛ اگرچه بر حسب ظاهر، طایفه بنی‌اسد

۱. مجلسی، بحار الانوار، در ذکر اصحاب رسول خدا (ص).

اقدام کرده‌اند. امام رضا(ع) در احتجاج با واقفیه به این مطلب تصریح فرموده است.^۱

با این مقدمه معلوم می‌شود که امام هفتم(ع) را هم فرزند برومندش تجهیز و تکفین کرده است؛ هرچند که بر حسب ظاهر، نخست سندی بن شاهک و سپس سلیمان بن ابی جعفر - عموی هارون الرشید - عهده‌دار بوده‌اند. در جریان تجهیز و تکفین امام هشتم(ع) نیز هرثمه که وصیای ایشان را به اجرا گذاشت، نقل کرده است که خیمه‌ای برپا شد. ما همه بیرون خیمه بودیم و صوت تسییح و تکبیر و تهلیل را می‌شنیدیم و صدای ریختن آب و حرکت ظرفها به گوش می‌رسید و بوی خوشی استشمام می‌کردیم که هرگز چنان بویی به مشاممان نرسیده بود. مأمون اصرار می‌ورزید که از وصیای حضرت مطلع گردد. هرثمه ناچار شد که آنها را بگوید؛ ولی چیزی از دشمنی‌ها و توطئه‌های جاه‌طلبانه مأمون کاسته نشد.

بر سیه‌دل چه سود خواندن و عظ نرود میخ آهنین در سنگ

سرانجام خیمه برداشته شد و جسد مطهر، کفن پیچیده و طاهر و معطر ظاهر گشت و مراسم تشییع انجام شد. در آن خیمه چه کسانی بودند؟ آیا امام جواد(ع) - آن آیت جود - که در هفت سالگی یتیمش کرده‌اند و اینک بر مسند وصایت و ولایت و امامت تکیه شده و حجت خدا بر روی زمین و منصوب الهی است حضور نداشته است؟ اگر معصوم باید معصوم را غسل دهد و کفن کند و نماز گزارد - که چنین است - او به طور قطع حضور داشته و مأمون را کنار زده است؛ همان‌طوری که امام عصر(عج) نیز که پنج ساله بود، جعفر کذاب را کنار زد و خود بر پیکر مطهر پدر نماز گزارد.

۱. مجلسی، بحارالانوار، بیان دفن اجساد شهدای کربلا.

در سوگ ماه

امام مجتبی (ع) فرمود: «ما مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ»^۱ هیچ یک از ما نیست جز اینکه کشته یا مسموم است.

طبرسی (ره) می گوید: «بسیاری از اصحاب ما برآند که امام عسکری (ع) و پدر و جدش به وسیله سم به شهادت رسیده اند».^۲ دلیل آنها روایت فوق است. این قول مقرون به صواب است؛ زیرا امام عسکری (ع) جوان بود و اصلاً سابقه بیماری نداشت.

او به سال ۲۶۰ و در ۲۸ سالگی دار فانی را وداع می گوید. هیچ کس ننوشته است که او بیمار بوده و در بستر بیماری به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

به همین جهت است که انگشت اتهام به سوی معتمد عباسی دراز است. او به شیوه خلفای پیشین - اعم از عباسی و اموی - که به وسیله

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷، ج ۱۸ و ۱۹.

۲. إعلام الوری، ص ۳۶۷.

باند ترور، مخالفان خود را می‌کشتند، امام را مسموم می‌کند؛ همان کاری که معاویه با مالک اشتر - پیش از ورود به مصر - کرد و امام مجتبی (ع) را توسط عمالش به شهادت رسانید.

شیخ مفید (ره) می‌گوید:

«هیچ خاندانی به اندازه خاندان امیرالمؤمنین (ع) تحت فشار زمامداران مستبد و جنایتکار نبوده‌اند. آنها به دست ایادی ظلم، کشته یا مسموم می‌شدند یا در زندان‌ها زیر شکنجه یا از تشنگی و گرسنگی جان می‌سپردند. به همین جهت ناچار بودند که تن به آوارگی و گمنامی بدهند. آنها به قدری احساس خطر می‌کردند که حتی از دوستان هم خود را پنهان می‌کردند تا چه رسد به دشمنان. مقتضای این شرایط این بود که نسل آنها منقرض گردد و نام و نشانی از آنها باقی نماند، در عین حال ذریه آن حضرت نسبت به ذریه انبیا اکثریت دارد.»^۱

این در حالی است که امروز از نسل بنی‌امیه و بنی‌عباس نام و نشانی نیست و اگر کسی بداند که از نسل آنهاست، کتمان می‌کند؛ چراکه نمی‌خواهد مهر ننگ آنها را بر پیشانی خود بزند.

دو نکته مهم

در این رابطه دو نکته قابل توجه است:

۱- پیامبر گرامی اسلام (ص) در خطبه غدیر فرمود:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ ذُرِّيَّةُ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ وَ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ»^۲ ای

مردم! ذریه هر پیامبری از صلب خود اوست و ذریه من از صلب علی (ع) است.

۱. الارشاد، ص ۱۸۰-۱۸۱.

۲. تفسیر الصافی، ذیل آیه ۷ سوره مائده.

۲- امام علی (ع) فرمود:

«بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا وَأَكْثَرُ وُلْدًا»^۱ بازماندگان کسانی که با شمشیر کشته شده‌اند، شمارشان بادوام‌تر و فرزندان‌شان بیشتر است.

این امام همام هم بقیة السیف است و هم بقیة السّم. دو جدش - امام علی (ع) و سیدالشهداء - با شمشیر شهید شده‌اند و اجداد دیگرش به توطئه اشرا و حکام، شهدای جام زهر بوده‌اند. جورج جرداق - مسیحی لبنانی - که کتاب پنج جلدی الإمام علی صوت العدالة الإنسانية را به نگارش درآورده، در جلد پنجم آن به معرفی ماهیت شیعه پرداخته و دو ویژگی برای آن ذکر کرده: یکی خشم و دیگری اشک.

او توضیح می‌دهد که خشم شیعه بر ستمکاران و خون‌خوارانی است که به هیچ‌یک از بزرگان و رهبران‌شان رحم نکرده‌اند. جرم آنها فقط مبارزه با ظلم و استبداد بوده است و اما اشک آنها بر همهٔ مظلومان تاریخ است؛ به‌خصوص امامان شیعه که از همه مظلوم‌تر بوده‌اند و در میان آنها امام حسین (ع) سیدالشهداء همهٔ تاریخ بشریت نامیده شده است.

بی‌جهت نیست که ائمه شیعه و به تبع آنها شیعیان، از محبوبیت ویژه‌ای برخوردارند. ابن ابی‌الحدید در قصیده‌ای که در مقدمهٔ شرح

نهج البلاغه به طبع رسیده، خطاب به امیرالمؤمنین (ع) می‌گوید:

و رَأَيْتُ دِينَ الْأَعْتَزَالِ وَإِنِّي أَهْوَى لِأَجْلِكَ كُلِّ مَنْ يَتَشَبَّحُ

من مذهب اعتزال را دیده و پذیرفته‌ام؛ ولی به خاطر تو به همهٔ آنهایی که گرایش شیعی دارند، عشق می‌ورزم.

همو در همان قصیده می‌گوید:

تَاللَّهِ لَا أُنْسَى الْحُسَيْنَ وَشِلْوَهُ تَحْتَ السَّنَابِكِ بِالْعَرَاءِ مُضَبَّحٌ

لَهْفَى عَلَى تَلِكِ الدَّمَاءِ تُرَاقُ فِى أَيْدِى أُمَيَّةَ عَنَوَةً وَ تُضَيِّعُ^۱

به خدا سوگند! حسین (ع) و قطعات گوشت بدنش را که در بیابان،
زیر سم اسبان ضایع شد، از یاد نمی برم.

و اسفا بر آن خونهایی که به دست ستم بنی امیه بر خاک ریخته شد.
آن شاعر کُرْد می گوید:

مَنْ سُنِّمَ سَنَى وَ لَى نَامِ رِضَا كَلْبِ عَلِيٍّ مَرْتَضَى، رَاهَمَ بِهِ مَوْلَا مِى رُود

فضل الله روزبهان خنجی اصفهانی بسان ابن تیمیه، با نوشتن کتاب
«ابطال نهج الباطل» در رد کتاب نهج الحق علامه حلی، شیعه ستیزی خود
را ابراز داشته است. در عین حال او به زیارت حرم مطهر امام رضا (ع)
می رود. او کتاب دیگری نوشته به نام «وسيلة الخادم الى المنخدوم» در شرح
صلوات بر چهارده معصوم و به عنوان یک سنی منصف و مخلص، عشق
و اخلاص خود را به اهل بیت ابراز داشته است. او می گوید: مرافد مطهر
ایشان همچون کواکب آسمان در اقطار عالم منتشر است.

در برخی از فرازهای خطبه غدیر - بنا به نقل فیض کاشانی در
تفسیر صافی - اشاره به اصحاب صحیفه شده؛ ولی جز عده کمی نفهمیدند
که منظور پیامبر کیانند. حضرت بعد از بیان جایگاه متکبران فرمود:

«أَلَا إِنَّهُمْ أَصْحَابُ الصَّحِيفَةِ»^۲ آگاه باشید که آنها اصحاب صحیفه اند.

اصحاب صحیفه معاندانی بودند که جمع شدند و توطئه کردند که
خلافت را از خاندان پیامبر (ص) خارج کنند. همین ها بودند که پیامبر خدا
را به کمک ایادی خود مسموم کردند. اصحاب صحیفه هفتاد نفر بودند.^۳
به هر حال باورکردنی نیست که امام عسکری (ع) به مرگ طبیعی

۱. برگرفته از مقدمه محمد ابوالفضل ابراهیم بر شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۱۴ و ۱۵.

۲. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۱۱، حدیث ۸۶.

۳. تفسیر الصافی، ج ۲، پاورقی صفحه ۶۲.

از دنیا رفته باشد. امام توسط شبکه‌ای وسیع از شیعیان مخلص و متعهد در عراق و حجاز و مصر و ایران - به ویژه قم - پیام خود را به دوستان اهل بیت می‌رسانید و این حقیقت، چیزی نبود که بر سازمان جاسوسی بنی عباس پوشیده باشد؛ از این رو دستگاهی که بنیانش ظلم و استبداد و غصب است، حصر و حبس را برای جلوگیری از نفوذ گسترده آن حضرت ناکافی می‌یابد و ادامه این تجربه شکست خورده را به سود امامت الهیه و به زیان خلافت ابلیسیه می‌بیند و آخرین تیری که در ترکش دارد، رها می‌کند.

مبارزه حق و باطل، همواره بوده و خواهد بود و آنهایی که مجسمه حق بوده‌اند هرگز از پای ننشسته و نخواهند نشست. البته پیروزی تمام‌عیار حق نزدیک است. با مرگ نابه‌هنگام و مظلومانه آن امام همام و آن سید و سالار انام، رژیم غاصب عباسی دور دوم فعالیت‌های مذبحخانه خود را برای پیشگیری از اتفاقات محتمل به کار می‌اندازد تا مبادا از همیشه رسواتر گردد و نقاب ریا و تزویری که بر صورت کریمه خود آویخته، برداشته شود.

خانه امام که سایانش عرش خداست به محاصره دژخیمان جیره‌خوار درمی‌آید. هیچ‌کس حق ورود و خروج ندارد. همیشه چنین بوده، ولی اکنون سخت‌تر شده؛ چراکه می‌گویند: الخائنُ خائف! امام (ع) جوان بود. هشت روز در برابر سم مقاومت کرد. کم‌کم بر اثر سم، ضعیف و ضعیف‌تر شد و سرانجام روح بلندش به سوی ملاء اعلیٰ به پرواز درآمد و جان پاکش به پاکان پیوست.

رجال دربار شرمسار خلافت احضار شدند. پزشکان غیرمتعهد باید نظر بدهند که بیماری امام، طبیعی بوده و درمان و مراقبت طبی جواب نداده است. ارباب و خفقان چنان شدید است که همگان از افشاگری توطئه، دم فرو بسته‌اند. ترس و طمع زبان‌ها را بند آورده و اگر کسی اهل

ترس و طمع نیست، ممنوع الملاقات است. عموی امام که از نظر دوست و دشمن شایسته هیچ مسئولیتی نیست، به طمع احراز مسند امامت سکوت کرده و نمی‌خواهد پرده از جنایتی که صورت گرفته بردارد. عمال خلیفه برای سرپوش نهادن بر ظلم و ستمی که صورت گرفته، همگی جامه سیاه عزا بر تن کرده و چنین وانمود می‌کنند که خلیفه صاحب عزاست و همه باید به او تسلیت بگویند.

عبداللہ بن یحیی بن خاقان که بر مسند وزارت تکیه داشت، در ساعات آخر عمر آن امام مظلوم، قاضی القضاة و ده تن از رجال موثق دربار را احضار کرد و آنها را ملازم بیت امام ساخت تا از انتشار آثار جرم جلوگیری کنند و ارتحال امام را به گونه‌ای وانمود کنند که مجالی برای شبهه مسمومیت باقی نماند.

مردم یک‌صد نفر فریاد می‌زدند که «ماتَ ابْنُ الرِّضَا» و مأموران تفتیش، ضمن مهر و موم کردن وسایل خانه، دربه‌در، دنبال یادگار آن حضرت می‌گشتند؛ غافل از اینکه:

چراغی را که ایزد برفروزد هر آن کس پف کند ریشش بسوزد
بازارها تعطیل شد و سامرا رستاخیزی بزرگ به خود دید. توده مردم با عشق و علاقه می‌گریستند و عمال خلیفه که از رسوا شدن بیمناک بودند، به غم و اندوه تظاهر می‌کردند و می‌گریستند. احمد - فرزند وزیر - با شگفتی نقل کرده است که مراسم تجهیز و تشییع و تکفین و نماز و دفن با حضور چشم‌گیر همگان - از مردم عادی تا مسئولان دولتی - برگزار شد.^۱ از محمد بن حسین بن عباد نقل شده است که ارتحال آن امام همام (ع) روز هشتم ربیع‌الاول بعد از برگزاری نماز صبح بوده است. از

۱. سفینة البحار: «حسن».

آنجا که حضرت از طریق مکاتبه، با ارادتمندان خود در جای جای جهان اسلام در ارتباط بود، حتی شب آخر عمر بابرکتش نیز در عین ضعف و بیماری از دادن پاسخ به افراد کوتاهی نکرد و پاسخ نامه‌های متعددی با قلم مبارک خویش به نگارش درآورد. در آن شب تاریخی، صقیل و عقید خادم و «هر که خدا می‌داند» با او بودند.^۱ راوی هوشیار از ذکر نام شخص سوم خودداری کرده است. دلیل آن هم واضح است. همان طوری که بیت امام به پیروی از صاحب بیت، بنا را بر مخفی‌کاری گذاشته، شیعیان راستین که بر حضور امام دوازدهم علم و اطمینان دارند و چه بسا به کمک و عنایت امام عسکری (ع) او را دیده‌اند، از قانون تقیه و پنهان‌کاری تبعیت می‌کنند تا مبادا خطری متوجه آن بزرگوار و مقربان ایشان گردد.

جالب این است که شیخ طوسی از ابوسهل نوبختی نقل کرده است که حضرت حجت (عج) برای نماز صبح، پدر بزرگوار خود را وضو داده و او را آب داده است.^۲ عثمان بن سعید که از نوآب خاصه است، در مراسم غسل و تکفین و تحنيط امام (ع) حضور داشت.^۳ اما مگر نه امام را باید امام غسل دهد؟! مگر ممکن است در آن مراسم، جای حجت خدا خالی باشد؟! راوی می‌گوید:

«از امام رضا (ع) پرسیدم: آیا امام را امام غسل می‌دهد؟ فرمود: سنت موسی (ع) است.»^۴

مگر ممکن است که در لحظات حساس ارتحال که ملکوتیان آماده استقبال از روح پرفتوح آن امام همام شده‌اند جای نرجس - آن همسری که امام حیّ همه قرون و اعصار آینده را به دنیا آورده است - خالی باشد؟ از این رو در برخی از منابع حضور باهرالنور وی هم تأیید شده است.

۱ و ۲ و ۳. سفینه البحار: «حسن».

۴. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۹۰، ح ۶.

اسماعیل بن علی نوبختی از اعیان و ارکان شیعه بود. حضور او نیز در آن لحظات حساس به ثبت رسیده است.

در برخی از منابع آمده است که ابو عیسی - فرزند متوکل - به امر خلیفه بر حضرت نماز گزارد. او پیش از نماز، پارچه از صورت مبارک حضرت برداشت و بنی هاشم و مقامات دولتی را گواه گرفت که حضرت آسیبی ندیده و به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. قضات و پزشکان غیرمتعهد نیز در منحرف کردن اذهان عامه مردم و تبرئه دستگاه خلافت، بازیگران صحنه بودند. اگر قضیه این نماز درست باشد، انگیزه آن دو چیز است: یکی تبرئه خلیفه و دیگری وانمود کردن وی به عنوان صاحب عزا. به نظر نمی‌رسد که داستان این نماز واقعیت داشته باشد و به فرض واقعیت، نمازی که حضرت صاحب‌الأمر بر پدر خوانده نفی نمی‌شود.

فاجعه دردناک

در عصر ما گنبد حرم مطهر عسکریین مورد حمله موشکی داعش قرار گرفت. دشمنان امامت و ولایت، از این حادثه شوم شادی کردند و دوستان افسرده شدند و در عین حال، کوشیدند که باشکوه‌تر و مجلل‌تر از قبل ساخته شود.

شاید برخی از ساده‌دلان سست ایمان هم به شک افتاده و گفته‌اند: چرا معجزه‌ای صورت نگرفته است؟! غافل از اینکه قصور و تقصیر از ما مسلمانان است. اگر متحد بودیم، داعش را نمی‌پروریدیم. اگر بیدار و متعهد بودیم، دولت‌های زورگو فرصت نمی‌یافتند که با پول خودمان و از میان ملت‌های خودمان نیرویی وحشی به نام داعش به جانمان بیندازند و به مقدسات اهانت کنند. لازم نیست برای دفع هر حادثه شومی معجزه‌ای واقع شود.

در سال ۱۱۰۶ ق نیز حرم مطهر دستخوش حریق موحش شده است. علت این بوده که یکی از خدام به خاطر بی‌توجهی و لاابالیگری چراغی نفت‌سوز یا روغن‌سوز را در جای نامناسبی قرار می‌دهد و پی

کارش می‌رود. هنگامی که حرم، خالی از زائر بوده و شاید همسایه‌ها هم در بستر خواب آرمیده‌اند، شعلهٔ چراغ به فرشها و صندوق‌ها و ضریح مطهر سرایت می‌کند و همه را می‌سوزاند.

آن سالها شهر سامرا از مؤمنین و متدینین خالی بوده است. بیگانگان و اراذل و اوباش در آن شهر فعال مایشاء بوده‌اند.

دشمنان علیه شیعیان و خاندان نبوت شبهه‌پراکنی می‌کردند و سعی می‌کردند که ایمان و اعتقاد مردم را خدشه‌دار کنند. می‌گفتند: اگر حقیقتی هست، چرا معجزه نمی‌شود؟! چرا آیتی از سوی خدا نازل نمی‌شود؟! چرا ائمهٔ شیعه معجزه نمی‌کنند؟! مگر درباره پیامبر اکرم (ص) نمی‌گفتند:

«لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ»^۱ چرا از سوی پروردگارش معجزه‌ای

(چون عصای موسی (ع)) بر وی نازل نمی‌شود؟!)

خدای متعال به آن حضرت فرمود:

«قُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِهُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»^۲ بگو: غیب از آن

خداست. پس به انتظار عذاب باشید که من هم با شما از منتظرانم.

هنگامی که این خبر تلخ و ناگوار به شاه‌حسین صفوی می‌رسد، تصمیم می‌گیرد که حرم مطهر را بسیار مجلل‌تر از گذشته بازسازی کند. به دستور او چهار صندوق مرصع و مزین که چشم ناظران را خیره می‌کرد، بر قبور نهادند و ضریح مشبک را بسیار زیبا و دل‌ربا ساختند و از ابتکارات هنری و هزینه‌های سنگین کوتاهی نکردند.

این‌گونه اتفاقات در اماکن مقدسه بی‌سابقه نبوده و البته معجزه‌ای هم واقع نشده، بلکه آزمونی بوده برای مؤمنان و گوشمالی بوده برای غفلت و لاقیدی متصدیان و سایر مسلمانان.

در سال ۶۵۴ ق به خاطر حریق نابهنگام و شعلهٔ مهار نشده چراغ، مسجدالنبی(ص) طعمه آتش شد. در آن سال سقفهای مسجد سوخت و منبر پیامبر(ص) خاکستر شد و منبر دیگری ساختند و جای آن قرار دادند. در وقایع آن سال نوشته‌اند که شب جمعهٔ اول ماه رمضان، حریق از زاویهٔ شمال غربی مسجد شروع شد؛ زیرا یکی از خدام با چراغی وارد خزانهٔ مسجد شده بود. برخی از وسایل بر اثر شعلهٔ آن چراغ آتش گرفت. کم‌کم آتش به سقف رسید. مردم برای فرو نشاندن آتش شتاب‌زده شدند و نتوانستند مانع گسترش آتش شوند. حتی آتش به حجرهٔ مطهر نبوی هم سرایت کرد. روز جمعه در مسجد جایی برای برگزاری نماز جمعه نداشتند.

مگر نه قرامطه کعبه را خراب کردند و حجرالاسود را به مسجد کوفه آوردند و در آنجا نصب کردند؟! ولی معجزه‌ای واقع نشد! اینها موجب استعجال عذاب بود. به دنبال این بی‌بندوباری‌ها به خاطر جنگ و ناامنی و خونریزی فضای زندگی مردم ناامن شد.

مگر نه بُخْتُ نَصْر بر بیت‌المقدس مسلط شد و آنجا را ویران کرد، با اینکه بنای آن به وسیله انبیاء و اوصیا صورت گرفته بود و از بزرگترین مساجد و معابر آن زمان شمرده می‌شد؟!۱

این مرد جنایتکار، قبلهٔ متدینین را - که قبلهٔ نخستین اسلام نیز شمرده می‌شد - ویران کرد و هزاران نفر از صلحا و اخیار بنی‌اسرائیل را کشت و به هیچ‌کس رحم نکرد.^۱

مگر نه حجاج برای غلبهٔ بر عبدالله زبیر که در مسجدالحرام متحصن شده بود، کعبه را با منجنیق که بر کوههای اطراف نصب کرده بود، ویران

کرد و پس از کشتن او و دفن جسدش در قبرستان یهود، کعبه را تجدید بنا کرد؟^۱ چرا معجزه‌های واقع نشد؟! معجزه تابع حکمت الهی است. ابرهه با یک لشکر پیل سوار آمد که کعبه را ویران کند. خدای متعال - چنان که در سوره مبارکه فیل آمده - به وسیله طیر ابابیل، خود و لشکرش را تار و مار کرد و فرمود:

«لَا يَلْفَ قَرِيْشٍ، اِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ، فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ، الَّذِي اَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ اَمَنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ»^۲ [خدا فیل سواران را هلاک کرد] تا قریش را با خود و مردم و حرم امن الهی الفت دهد و نیز به سفرهای تجارتنی زمستانی و تابستانی انس و پیوند بخشد (تا معاششان فراهم گردد) پس باید پروردگار این خانه را پرستش کنند. همان پروردگاری که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و بیم ایمنی بخشید.

پس تار و مار شدن فیل سواران و حفظ کعبه در آن زمان از حکمت والایی برخوردار بود. آنها اگر کعبه را خراب می‌کردند، تجدید بنا نمی‌کردند؛ ولی اینها هر کدام پیروز می‌شدند، اولین کاری که می‌کردند، تجدید بنای کعبه بود. وانگهی حجاج و عبدالله دو ظالمی بودند که برای کسب قدرت با هم می‌جنگیدند. اگر معجزه‌ای می‌شد، به نفع عبدالله بود.

او همان است که امیرالمؤمنین (ع) درباره‌اش فرمود:

«ما زالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنْ اَهْلِ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنُهُ الْمَشُومُ عَبْدِاللهِ»^۳
زبیر همواره از ما بود تا فرزند شوم و نامبارکش - عبدالله - قدم به عرصه جوانی نهاد.

او همان است که در دوران سلطه خود بر حجاز، محمد بن حنفیه را

۱. حاج شیخ عباس قمی، تنمة المتهمی، ص ۶۵ (خلافت عبدالملک مروان).

۲. قریش، آیه ۴.

۳. اندیشه سیاسی تربیتی علوی، ج ۱۳، ص ۴۶۰، حکمت ۴۵۴.

از مکه و مدینه اخراج و عبدالله بن عباس را به طائف تبعید کرد. او بسیار بخیل و بدهیبت و کوسه و بداخلاق و خبیث بود. در جنگ با حجاج، کم کم مردم از او گسیختند و به حجاج پیوستند. او چهل روز در خطبه‌ها بر پیامبر اکرم (ص) صلوات نفرستاد.^۱

حجاج هم در پستی و پلیدی و خون‌خواری شهره آفاق بود. او شیعیان را به صرف سوءظن و تهمت به قتل می‌رسانید. اگر به کسی می‌گفتند: کافر یا زندیق، در نظر او بهتر از این بود که به او بگویند: شیعه. او بسیاری از رجال نامدار شیعه را به شهادت رسانید.^۲

او همان است که برای اولین بار از عبدالملک مروان یک بت ساخت و او را نه امیرالمؤمنین و نه خلیفه رسول‌الله - که هر دو ناحق بود - بلکه خلیفه‌الله خواند و در خطبه نماز جمعه گفت:

«فَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَصَفِيَّهُ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ»^۳ بشنوید و خلیفه‌خدا و برگزیده‌اش عبدالملک مروان را اطاعت کنید.

این کلمه به کام خلفای جور خوش آمد. به مهدی عباسی گفتند: ولید بن عبدالملک زندیق بوده. گفت: خدا برتر از این است که جانشینی خود را به یک زندیق عطا کند.^۴

شاعری در مدح منصور عباسی کلمه «خلیفة الرّحمان» به کار برد و هیچ‌کس اعتراض نکرد.^۵

عمر بن عبدالعزیز اشتها به تدین داشت. جریر به او گفت:

۱. اندیشه سیاسی تربیتی علوی، ج ۱۳، ص ۲۶۲ و ۴۶۳.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۲۳ و ۲۲۴: حجج.

۳. علامه عسکری، معالم المدرستین، ج ۱، ص ۲۱۸ به نقل از سنن ابی داوود.

۴. همان، به نقل از تاریخ ابن اثیر.

۵. همان، به نقل از کنی و القاب محدث قمی.

«خَلِيفَةُ اللَّهِ مَاذَا تَأْمُرُونَ بِنَا لَسْنَا إِلَيْكُمْ وَلَا فِي دَارٍ مُنْتَظَرٍ»^۱ ای خلیفه خدا، چه دستور می دهی؟ ما منتظر نمی مانیم.
او هم اعتراض نکرد؛ با اینکه می دانست شاعر، چاپلوسی و مبالغه کرده است.

اگر به ائمه اهل بیت (ع) خلفای خدا یا رسول گفته شده، نه به معنایی است که طاغوت‌ها اراده می کردند؛ بلکه به معنای سِمَتِ تَبْلِيغِ دین از جانب خدا و رسول است. پیامبر اکرم (ص) سه بار برای خلفای خویش طلب رحمت کرد. پرسیدند: خلفای شما کیانند؟ فرمود:
«الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرُؤُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي»^۲ آنان که بعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت می کنند.

اگر بنا بود برای هر قضیه‌ای معجزه‌ای واقع شود، چرا برای شکسته شدن دندان پیامبر خدا (ص) در جنگ احد و برای ضربت خوردن امیرالمؤمنین (ع) در محراب مسجد کوفه و برای واقعه عاشورا و بردن سر بریده امام حسین (ع) به مجلس ابن زیاد و یزید و انداخته شدن زنجیر به گردن امام سجاد (ع) و اسارت زینب کبری و دهها و صدها جنایات ستمکاران معجزه‌ای واقع نشده است؟!

معلوم می شود وقوع معجزه در مواردی است که تبلیغ یا حفظ دین منوط به آن باشد. مانند عصای موسی (ع) و احیای مردگان توسط عیسی (ع) و معجزه جاویدان قرآن برای پیامبر اسلام (ص) و حفظ کعبه از دستبرد پیل سواران.

اما مظلومیت‌های بزرگان دین، نه تنها اساس دین را متزلزل نکرده،

۱. علامه عسکری، معالم المدرستین، ج ۱، ص ۲۱۸، به نقل از شرح شواهد مغنی.

۲. همان، ص ۲۱۷.

بلکه بر استحکام و اقتدار آن، افزوده است. آنچه بر آنها گذشته، ظالمان را رسوا و مردمان را احیا کرده است. سیره آنها در برابر ستمگران جاه‌طلب، به پیروان درس صبر و استقامت و شجاعت داده است. این خود، معجزه‌ای است فوق همه معجزات. اگر در عصر ما احیاناً به قرآن و مقدسات و شخصیت‌های بزرگ اهانت می‌شود، خلل و آسیبی به اصل دین وارد نمی‌کند، آیا حرکات ابلهانه سلیمان رشدی - که منجر به فتوای تاریخی امام خمینی (ره) شد - به انسجام و بیداری مسلمان‌ها انجامید یا اسلام را متزلزل کرد؟! به امیرالمؤمنین (ع) بسیار توهین کردند و در خطبه‌های نماز جمعه و بر منابر طاغوتی، حتی زبان به سب و لعن گشودند و او را ملحد خواندند. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز اموی بر جایگاه مغضوب امویان تکیه زد، دستور داد که جمله دیکته شده اسلافش را از خطبه‌ها حذف کنند و به جای آن بگویند:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۱ خدا به عدل و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند. او شما را اندرز می‌دهد، تا متذکر شوید.^۲

نه آن جور و جنایت، چیزی از شأن امام علی (ع) کاست و نه این خدمت بر شأنش افزود. «هُوَ الْمِسْكُ كُلَّمَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوَّعُ» او مشک است، هرچه بیشتر زیر و رویش کنی، بیشتر عطرافشانی می‌کند.

سنگ بدگوه‌ر اگر کاسه زرین بشکست قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود آنها که اهانت کردند، تیشه به ریشه خود زدند و آنکه خدمت کرد،

۱. نحل، آیه ۹۰.

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۱: عمر.

آبروی خود را خرید. سید رضی درباره‌اش گفت:
«أَنْتَ نَزَّهْتَنَا عَنِ السَّبِّ وَالشَّتْمِ فَلَوْ أَمَكْنَ الْجَزَاءُ لَجَزَيْتَكَ»^۱ تو ما را
از سب و دشنام آسوده کردی. اگر ممکن بود، تو را جایزه می‌دادم.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. اخطب خوارزمی، موفق بن احمد؛ مقتل الحسين (ع)، تصحيح محمد سماوی و ناصر انوار الهدی، قم: ۱۳۸۱ هـ. ش.
۳. طوسی، محمد بن الحسن؛ الغيبة، تصحيح علی احمد تهرانی و همکاران، قم، دارالمعارف الاسلاميه: ۱۴۱۱ هـ. ق.
۴. مسعودی، علی بن الحسين، اثبات اوصية للإمام علی بن ابی طالب، قم، انصاریان: ۱۳۱۴.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی، عيون اخبار الرضا، تصحيح مهدي لاجوردی، تهران، نشر جهان: ۱۳۷۸ هـ. ش.
۶. قطب راوندی، سعید بن هبة الله، الخراج و الجرائح، قم، مؤسسة الامام المهدي: ۱۴۰۹ هـ. ق.
۷. حر عاملی، محمد بن الحسن، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، بیروت، حسین الاعلمی: ۱۴۲۵ هـ. ق.
۸. الحرائی، ابو محمد الحسن، تحف العقول عن آل الرسول، علی اکبر غفاری، قم، انتشارات اسلامي: ۱۴۰۴ هـ. ق.

۹. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، دار احياء الكتب العربية: ۱۹۶۱ م.
۱۰. تهراني، شيخ آغا بزرگ، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، بيروت، دار الرضوان: بی تا.
۱۱. ابن سینا، الشفاء، الاهيات، تحقيق ابراهيم مدكور و قنوانی و سعيد زايد، قاهره، الهيئة العامة لشئون المطابع الاسيرية: ۱۳۸۰ هـ. ق.
۱۲. مامقانی، شيخ عبدالله، تنقيح المقال في علم الرجال، بی جا، بی تا.
۱۳. عسکری، سيد مرتضى، معالم المدرستين، تهران، المجمع العلمی الاسلامی: ۱۴۱۳ هـ. ق.
۱۴. الهامی، داوود، امامان اهل بيت در گفتار اهل سنت، قم، انتشارات مكتب اسلام: ۱۳۷۷ هـ. ش.
۱۵. طباطبائی، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، تهران، دارالكتب الاسلامية: بی تا.
۱۶. قمی، حاج شيخ عباس، تنمة المتهی في أيام الخلفاء، تهران، کتابفروشی مرکزی: ۱۳۳۳ هـ. ش.
۱۷. _____، سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار، مطبعة العلمية في النجف الاشرف: ۱۳۵۵ هـ. ق.
۱۸. حنا الفاخوري و خليل البحر، تاريخ فلسفه در جهان اسلامي، ترجمه عبدالمحمد آيتی، تهران، شرکت انتشارات علمي و فرهنگي: ۱۳۷۷ هـ. ش.
۱۹. جرداق، جورج، الامام على صوت العدالة الانسانية، بيروت، مطبعة الجهاد: بی تا.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، تهران، دارالكتب الاسلامية: بی تا.
۲۱. فيض الاسلام، على نقی، نهج البلاغه، تهران، چاپخانه آفتاب: ۱۳۲۶ هـ. ش.
۲۲. دشتی، محمد، نهج البلاغه، قم، انتشارات الهادي: بی تا.
۲۳. فخر رازی، المطالب العالية، بيروت، دارالكتاب العربي: ۱۴۰۷ هـ. ق.
۲۴. مفيد، الارشاد، تهران، دارالكتب الاسلامية: ۱۳۷۷ هـ. ق.
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، تصحيح سيدهاشم رسولی، تهران، مكتب العلمية الاسلامية: بی تا.

۲۶. الطوسی، محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ق.
۲۷. _____، اعلام الوری باعلام الهدی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات علمیة اسلامیة: ۱۳۳۸ هـ. ق.
۲۸. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، تصحیح حسین الاعلمی، تهران، مکتبة الصدر: ۱۴۱۵ هـ. ق.
۲۹. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، تصحیح عرب پور، مشهد، آستان قدس رضوی: ۱۳۹۳ هـ. ش.
۳۰. شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، قم، نشر علامه: ۱۳۷۹ هـ. ش.
۳۱. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الائمة، تصحیح سیدهاشم رسولی، تبریز، بنی هاشمی: ۱۳۸۱ هـ. ش.
۳۲. بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیة: ۱۳۹۵ هـ. ق.
۳۳. ذوالنور، رحیم، در جستجوی حافظ، تهران، انتشارات زوار: ۱۳۶۷.
۳۴. ابن الاثیر، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، تصحیح طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، قم، انتشارات دارالتفسیر: ۱۳۸۴ هـ. ش.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیة: ۱۳۸۸ هـ. ق.
۳۶. حلّی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، مکتبة مصطفوی: بی تا.

